



*Iranian American
Jewish Federation*

شوفار

نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی



An Affiliated Organization of
Jewish Federation Council
of Greater Los Angeles



BEHROOZ ZINATI, D. D. S.
Orthodontics for Children & Adults

زینت بخش دندانهای شما ...

دکتر زینتی



دکتر بهروز زینتی ... ارتودنسیست

متخصص در ردیف کردن دندانها و زیبایی فک و صورت

نوجوانان - بزرگسالان

قبول اکثر بیمه ها

(818) 986 - 8669

Encino

مطب در انسنو

16550 Ventura Blvd., Suite 320
Encino, CA 91 436

مشاوره اولیه رایگان

(310) 652 - 2010

Beverly Hills

مطب در بورلی هیلز

240 S. La Cienega Blvd., Suite 404
Beverly Hills, CA 90211

مهران مهرداد

Mehran Mehrdad

Investment Executive

Complete Financial Services

STOCKS

BONDS (CORPORATIONS, MUNICIPALITIES, GOVERNMENT)

MUTUAL FUNDS

RETIREMENT PLANNING

COLLEGE EDUCATION PLANNING

ANNUITIES / INSURANCE

MANAGED ASSETS

سهام

اوراق قرضه (دولتی، شرکتی، ایالتی)

صندوقهای تعاونی پول

انواع حسابهای بازنشستگی

برنامه ریزی تامین شهریه دانشگاه

بیمه عمر و انیوتی

حسابهای جاری و سپرده تحت مدیریت

Voice Mail: (310) 273 - 7637

Baraban Securities, Inc.
11611 San Vicente Blvd.,
Barentwood, CA 90049.

Tel: (310) 273 - 7637
(800) 991 - 7991
Fax: (310) 273 - 3278

MEMBER: SIPC, NASD

RAMIN EBRAHIMI, M.D.

دکتر رامین ابراهیمی

متخصص بیماریهای داخلی با فوق تخصص در امراض قلب و عروق

دارای مورد تخصصی

آسیستان پروفیسور دانشگاه یو. سی. ارواین U.C.I

رئیس بخش کاتتریسم و آنژیوپلاستی دانشگاه U.C.I

فارغ التحصیل از دانشگاههای یو. سی. ال. ای. ، جرج واشنگتن ،
یو. سی. آی. بوستون و مرکز پزشکی سیدرز ساینای

تشخیص و درمان بیماریهای قلب و عروق با جدید ترین تکنیک های پزشکی:

**کاربردهای اتمی قلب ، اکوکاردیوگرافی ، آنژیوگرافی
اولتراساند عروق قلب ، پیس میکر**

باز کردن عروق قلب از طریق:

بادکنک Balloon ، لوله های فلزی Stent ، مته تراش عروق Rotablator
پاک کردن چربی و رسوبات عروق قلب Atherectomy ، لیزرتراپی Laser

دانشگاه U.C.I

(714) 456-6545

بورلی هیلز

(310) 858-6838



*Iranian American
Jewish Federation*

6505 Wilshire Blvd., Suite 510
Los Angeles, CA 90040
Telephone : (213) 655 - 7730
Fax : (213) 655 - 1221

شوفار

نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی

• شوفار بوسیله فدراسیون یهودیان ایرانی که سازمانی است غیر انتفاعی منتشر میشود. هدف ما اعتلای فرهنگ یهود، حفظ و بزرگداشت ارزشهای قومی و اخلاقی یهودیت و توسعه فرهنگ ایران زمین در میان یهودیان ایرانی است. • نویسندگانی که نوشته هایشان در این نشریه به چاپ میرسد همگی قلم خود را برایگان در اختیار شما گذاشته اند. • مقالاتی که با ذکر نام نویسنده یا منبع خبری چاپ میشود در محدوده مسئولیت نویسنده یا منبع خبری مربوطه است. • به استثنای نوشته هائی که «حق طبع محفوظ» اعلام شده، نقل و اقتباس از شوفار با ذکر مأخذ آزاد است. • شوفار مسئول مندرجات آگهی ها نیست.

صیون ابراهیمی - سردبیر

عزت اله دلجانی - مدیر امور مالی

الیاس اسحاقیان - مدیر داخلی

شورای نویسندگان

دکترهوشنگ ابرامی	شکوه درویش
نینا استوار	فرزانه طالعی
ناصر اوهب	سام کرمانیان
گیتی بروخیم	گیتا کروبیان
دکتر باروخ بروخیم	ابراهیم ویکتوری
نوراله خرازی	پروانه یوسف زاده

خبرنگار عکاس: منصور پوراتحاد

بهای درج یک نوبت آگهی

تمام صفحه (داخل)	۲۵۰ دلار
نصف صفحه	۱۵۰ دلار
یک سوم صفحه	۱۲۵ دلار
یک چهارم صفحه	۱۰۰ دلار

پیش گفتار

در سالهای آخر سلطنت ناصرالدین شاه، جوانی با استعداد و باهوش که شوق بیش از حدی برای وارد شدن به دربار داشت، پس از سالیان متمادی تلاش و با پشتکار زیاد موفق شد برای خود سمت کوچکی در دربار شاهی دست و پا کند. وی این سمت را برای خود سکوی پرتابی قرارداد و بهر طریقی که میتوانست استعدادهای شگرف خود را، بویژه در بر طرف کردن بحران به گوش شاه میرساند، تا آنجا که بالاخره پادشاه باو رخصت دیدار داد و در همان دیدار اول دریافت که این جوان میتواند در مملکت داری کمک بسزائی به او بنماید. ناصرالدین شاه در سالهای آخر سلطنت خود، این جوان را به وزیری برگزید و به جانشین خود مظفرالدین شاه نیز توصیه نمود تا پس از رسیدن به تاج و تخت، او را جزو مقریان درگاه خود نگاه دارد. مظفرالدین شاه هم چنین کرد.

سالها بعد در زمان پادشاهی مظفرالدین شاه، در یکی از بزم های شبانه شاهانه، که اعلیحضرت می زده و شاد و شنگول بود، رو باین وزیر کرده از او میپرسد، «راستش را بگو. در زمان پادشاهی ما شادتر و راضی تری یا در زمان سلطنت پدرمان؟»

وزیر زیرک اول می اندیشد و سپس پاسخ میدهد، «اعلیحضرتا، هیچ کدام!» مظفرالدین شاه برآشفته میگوید، «این است مزد اینهمه مهر و محبتی که من و پدرم بتو روا داشتیم؟ حال بگو تا بدانم چرا چنین می اندیشی؟» وزیر پاسخ میدهد، «در زمان پادشاهی پدرتان، هر چه اندرز و توصیه میکردم، میفرمودند تو حالا خیلی جوانی، بگذار کار آزموده که شدی، آنوقت فرصت خواهی یافت تا با ما به شور بنشینی. در زمان سلطنت شما، هر چه میگویم، اعلیحضرت میفرمایند، فکر تو مال صد سال پیش است چرا که سنت بالا رفته است و امروزی فکر نمیکنی!»

وقتی به این لطیفه که یکی از دوستانم تعریف میکرد گوش میدادم، درست ترکیب کنونی جامعه مان به ذهنم متبادر شد. سالمندان مان را متعلق به دیروز میدانیم و ناآگاه از آنچه که امروز در دنیا میگردد و جوانانمان را بی تجربه و نیازمند به چشیدن سردوگرم روزگار. اگر گرد مجمعی اجتماعی گروهی میانسال یا سالمند باشند و درصد جوانان کم باشد، یا بالعکس درصد جوانان بالاتر از سالمندان باشد، بهر شکل و شمایل که گروهی دست بدست هم بدهند تا گره ای از کار جامعه باز کنند، از دید بدبینان یا وزیر ناصرالدین شاه میشوند یا وزیر مظفرالدین شاه و هر دو گروه را نمی پسندند.

کمی با منطق به مسائل دور و برمان نگاه کنیم.

دوستان داریم

در این شماره میخوانید

- ۵ پیشگفتار صیون ابراهیمی
 ۸ نامه به سردبیر
 ۹ دیدار با عالیجناب موشه کتصاب دکتر روبن ملامد
 ۱۲ بنیامین نتنیا هو احسان سیاح چی
 ۱۵ فدراسیون یهودیان ایرانی در خدمت مردم
 ۲۰ خیرهای از جهان یهود
 ۲۶ اپیدمی صلح
 ۲۹ بنیاد فرهنگی حبیب لوی
 ۳۲ آشنائی با کتاب دکتر هوشنگ ابرامی
 ۳۶ گفتگو با خانم طوبی کروبیان
 ۴۲ حماسی در بابل، گرمابه‌ای در کابل نوراله خرازی
 ۴۶ کم گشتگان برگردان: پروانه یوسف زاده
 ۵۲ در فصل بارانهای بسیار صیون ابراهیمی
 ۵۶ فرشید شوشنی نامزد نمایندگی انجمن شهر بوولی هیلز
 ۶۱ دیداری از آکادمی فرهنگی نصح فرزانه طالعی
 ۶۵ سرگذشت موشه دایان ترجمه: مظفر تهرانی
 ۷۲ گل باغ آشنائی

روی جلد

تصویر شاهزاده قاجار

نقاشی از خانم طوبی کروبیان

(مصاحبه در صفحه ۳۶)



از: شیدا محمد بیربای کرمانی
 نامه دادن گیرم آسان نیست بیغمای که هست
 گر نباشد صحبتی از لطف دشنامی که هست
 مرغ دل گیرم که دست آموز گیسویت نشد
 از خط و خالت مهیا دانه و دامی که هست
 شرم اگر از گفتن رازم زبان بندی کند
 عشق سرکش رازبان رمز و ابهامی که هست
 غم ندارم گر بلا گردان بالای توام
 هر بلای سخت را روزی سرانجامی که هست
 گر به خان عشرت یکشب نمی‌خوانی مرا
 بهر مسکینان کویت رسم اطعامی که هست
 گیرم از خمخانه وصلت نمی‌بخشی نصیب
 از می مینای شب، نه مانده جامی که هست
 در حریم باغ حسنت گر ندارم آشیان
 جای مثنی خاروخس در گوشه بامی که هست
 چهره گیرم در نقاب زلف، پوشانی زمن
 انتظار صبح روشن از دل شامی که هست
 طی شدش عمری بناکامی تغافل تا یکی
 یک نفس درناب «شیدا» را در ایامی که هست



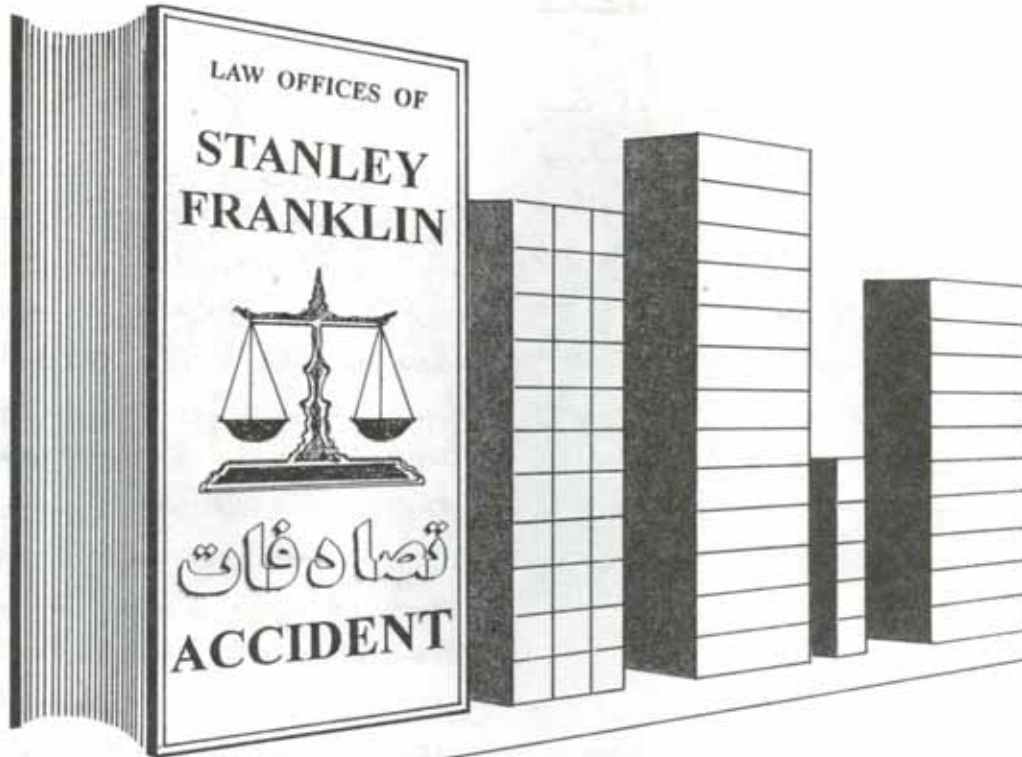
دفتر وکالت

استنلی فرانکلین

بهمکاری

پری فرانکلین

در محیط خانوادگی دفتر ما، صمیمانه تر به کار شما رسیدگی می شود



(818) 901-0344 ۲۴ ساعته

1 (800) 901 - 0344

(For outside of Los Angeles and subject to limited calling areas.)

5900 Sepulveda Blvd., Suite 340 Van Nuys CA 91411

Design: Saeed Siadat

نامه به سردبیر

اظهار نظر سایر کارشناسان مسائل اجتماعی در این خصوص.

اما آنچه مرا بیشتر از هر چیز وادار به نوشتن این نامه کرده، آخرین جمله‌ای است که خانم استوار در مقاله خود نوشته‌اند که برای یادآوری عیناً نقل میکنم:

«من (یعنی خانم استوار) در پانین و در صف مبارزه هستم و زخمی میشوم و شما (یعنی بنده) در بالای سکوی افتخار ناظر هستید و دست کسی بشما نمیرسد بنابراین پیروزی همیشه از آن شماست.»

در اینکه این جامعه بمن این افتخار را داده است که رئیس هیئت اجرایی فدراسیون باشم هیچگونه تردیدی ندارم و خود را مدیون مردم خود میدانم - اما درباره در صف مبارزه بودن و زخمی شدن، از نویسنده عزیزمان خانم نینا استوار دعوت میکنم چند ساعتی در هر وقت روز که خودشان مایل هستند به دفتر من بیایند و بنشینند و فقط نظاره کنند که ...

برای همه شما نویسندگان مردم دوست آروزی موفقیت میکنم.

سلیمان رستگار

تصحیح و پوزش

مقاله تحقیقی مجسمه حضرت موسی که در شماره قبل به چاپ رسیده بود از سوی همکار خوب ما آقای ناصر مداحی نوشته و تنظیم شده بود که متأسفانه نام نویسنده آن اشتباهاً همکار دیگرمان آقای ناصر مقیمی در بالای این نوشته بچاپ رسیده بود.

بدینوسیله از آقای ناصر مداحی پوزش می‌طلبیم.



آقای سردبیر

از خانم نینا استوار چندی پیش نامه‌ای بدست من رسید که آنرا در اختیار شوفار گذاشتم و این نامه در شماره ۱۰۴ شوفار بچاپ رسید.

من شخصاً از خواندن این نامه حظ کردم، چرا که از همان روزهای اولی که شوفار تولد یافت، خانم استوار یکی از بقول معروف «پاهای دائمی» شوفار بودند و هنوز هم (هر چند مدتی است از سر بی مهری کمتر نوشته‌هایشان را به شوفار میدهند)، شما و یاراتان در شورای نویسندگان نام ایشان را بعنوان یکی از اعضای هیئت تحریریه خود حفظ کرده‌اید.

راستش از آنجا که من جای قلم زیبا (و بسیار شلاقی) نینا را در میان سایر نویسندگان شوفار خالی میدیدم، در گفتگونی که با ایشان داشتم، از این بابت به ایشان گله کردم و گفتگوی ما به مسائل اجتماعی کشید. در مقاله خانم استوار آنچه که از قول من گفته شده برداشتی است از این گفتگو.

اظهار نظرهای خانم استوار درباره اوضاع اجتماعی ما بسیار درخور تأمل است و من صمیمانه امیدوارم مقاله ایشان تریبونی باشد برای



گزارشگر: دکتر روبن ملامد
خبرنگار عکاس: منصورپوراتحاد

دیدار با عالیجناب موشه کتصاب وزیر جهانگردی و معاون نخست وزیر اسرائیل



عالیجناب موشه کتصاب معاون نخست وزیر
اسرائیل هنگام ایراد سخنرانی

تشکیل شد گروهی از خدمتگزاران جامعه و نیز
تعدادی از نمایندگان رسانه های گروهی حضور
داشتند.

در آغاز از سوی کمیته روابط عمومی
فدراسیون یهودیان ایرانی دکتر روبن ملامد به
حاضرین خیرمقدم گفتند سپس آقای دکتر
کرمانشاهی رئیس هیئت امنای فدراسیون در مورد



THE

از راست به چپ: دکتر حشمت اله کرمانشاهی
رئیس هیئت امنای فدراسیون - آقای موشه کتصاب
- آقای سلیمان رستگار رئیس هیئت اجرایی فدراسیون

شنبه ۱۶ دسامبر ساعت ۶:۳۰ بعدازظهر
بدعوت فدراسیون یهودیان ایرانی بمناسبت ورود
عالیجناب موشه کتصاب به لوس آنجلس یک
گردهم آئی با حضور عده کثیری از افراد علاقمند
در المپیک کالکشن تشکیل گردید.

در این گردهم آئی که در حضور جناب
حاکم یدیدیا شوفط و جناب راو داوید شوفط

فعالیت های اجتماعی و سیاسی آقای موشه کتصاب بیاناتی بشرح زیر ایراد نمودند:

«آقای موشه کتصاب در سن پنج سالگی کشور ایران را ترک گفته و با خانواده خود به اسرائیل مهاجرت نمودند. ایشان در سن ۲۴ سالگی بشهرداری شهر کریت ملاخی انتخاب گردیدند که در آن موقع جوانترین شهردار کشور اسرائیل بودند.

اولین موج مهاجرتی جامعه ما در سال ۱۸۱۹ و دومین در سال ۱۸۹۲ وارد اسرائیل شدند و ما افتخار میکنیم که جامعه مهاجرین ایرانی اولین جامعه مهاجر دنیا به ارض موعود بودند که حتی قبل از بیلوئیم که از روسیه آمده بودند، پا به خاک اسرائیل امروز نهادند.

موشه با اتکاء به تبحر سیاسی خود و محبوبیتی که داشت در سن ۳۲ سالگی وارد پارلمان اسرائیل گردید و در ۳۵ سالگی بمعاونت وزارت آبادانی و مسکن و در ۳۹ سالگی بعنوان جوانترین و پرکارترین وزیر در کابینه اسرائیل انتخاب گردید. وی در سال ۱۹۹۲ طی رای گیری داخلی حزبی بعنوان محبوب ترین فرد گروه رهبری حزب لیکود شناخته شد.

آقای موشه کتصاب تحصیلات خود را در رشته کشاورزی و سپس تحصیلات عالی را در رشته تاریخ و اقتصاد در دانشگاه عبری پایان رسانیدند.

موشه کتصاب سیاستمداری بسیار آرام، متین، مرد خانواده و از افتخارات بزرگ جامعه یهودیان ایرانی است. ما دست این سیاستمدار را بگرمی میفشاریم.»

آنگاه آقای موشه کتصاب پشت تریبون قرار گرفت و چنین اظهار داشت: «جناب حاخام یدیدیا شوفط همه ما دعا میکنیم که شما تا ۱۲۰ سالگی راهنمای ما باشید» آقای کتصاب پس از سپاسگزاری از فدراسیون یهودیان ایرانی بخاطر تشکیل این گردهمایی، به سخنان خود ادامه داده، گفتند:

«من مهمان جوئیش فدریشن آمریکا در سیاتل هستم و سپس به نیویورک عزیمت میکنم.

من فقط یک روز در لوس آنجلس هستم آنهم فقط برای دیدار و گفتگو با شما. ما در اسرائیل دوران مشکلی را میگذرانیم. پس از انتخاب دولت جدید از طرف مردم اسرائیل، آقای نتنیا هو بارها اظهار داشته است که ما برای ایجاد صلح با فلسطینی ها از هرگونه کوششی فروگذار نخواهیم کرد و کلیه قراردادهای اسلو را محترم میشماریم ولی این قراردادها باید بطور منطقی و از طریق صحیح به اجرا در آید.

بین ما احزاب اسرائیل در مورد صلح اختلافی نیست ولی راه ما برای رسیدن بصلح با راه گذشتگان متفاوت است.

متأسفانه در پنج دهه گذشته تمام پیشنهادهای صلح که توسط نخست وزیران اسرائیل عرضه شده از طرف اعراب رد گردیده است و من باید متذکر شوم که صلح بین اسرائیل و مصر بزرگترین و قوی ترین کشور عرب خوشبختانه تا بحال بدون برخورد با مشکل عمده ای جریان خود را طی نموده است و این از آن جهت است که قرارداد منعقد براساس حسن نیت امضاء شده است. ما مایلیم مثل همین صلح را با سایر کشورهای عرب داشته باشیم زیرا حتی پس از ترور انورسادات هنوز بین ما روابط حسنه برقرار میباشد و دلیل آن قرارداد صلح بسیار محکم و صادقانه بین طرفین بوده است. ولی متأسفانه قرارداد صلح بین فلسطینی ها و اسرائیل محکم نیست و بعنوان مثال افتتاح یک تونل در زیر دیوار ندبه که سه سال پیش شروع شده و فلسطینی ها هر روز ناظر پیشرفت آن بوده اند و بخوبی میدانند که هیچگونه ضرر و زیانی به هیچ شخص یا ملت یا مملکتی وارد نمیسازد، بدون جهت بناگاه باعث شورش آنان شد و این امر باعث شد که بیش از ۱۵ نفر از جوانان ما بخاک و خون کشیده شوند. در این ماجرا حتی پلیس فلسطینی که خود مسئول برقراری نظم و آرامش بود اسلحه خود را بروی شهروندان اسرائیلی گشود.

من از شما سؤال میکنم این چه نوع

صلحی است که اگر اختلافی بین دو کشور ایجاد شود، بجای نشستن پشت میز مذاکره و حل مشکلات از طریق مسالمت آمیز ناگهان برای موضوع بینهایت جزئی بروی شهروندان ما اسلحه میکشند.

بله ما صلح میخواهیم ولی صلح محکم و پایدار توام با امنیت. مسائل اصلی هنوز در جلو ما است حتی با قراردادهای اسلوی یک و دو هنوز مسائل بسیار موجود است که باید حل شود.

مسئله اورشلیم که همیشه فلسطینی‌ها ادعای بخشی از آنرا دارند، مسئله یک میلیون فلسطینی که مایلند به فلسطین مهاجرت کنند، و بالاخره مسئله ایجاد یک کشور مستقل فلسطینی اینها مسائلی است که ما مطلقاً نمیتوانیم با آنها موافقت کنیم و این مسائل توسط سه نخست وزیر قبلی مناخیم بگین - شیمعون پرز و اسحق رابین بطور واضح و صریح تاکید شده است. ولی ما کلیه تعهداتی را که تا بحال توسط اسحق رابین و شیمعون پرز انجام گرفته است قبول میکنیم و این معنی دموکراسی است.

ما نمیدانیم بعد از حافظ اسد یا یاسر عرفات چه کسی زمامدار خواهد بود و روابط او با اسرائیل چگونه خواهد بود. هنوز اعراب شعار «مرگ بر اسرائیل» و «اسرائیل حق حیات ندارد» را تکرار میکنند و بعوض کوشش برای صلح فعالیت‌های تروریستی هر روز افزایش مییابد. ما میگوئیم اگر شما نمیتوانید فعالیت‌های تروریستی را کنترل کنید و از بین ببرید اقلان با آن‌ها مبارزه کنید و سعی کنید این فعالیت‌ها کمتر شود ولی متأسفانه نه تنها فعالیت‌های تروریستی کم نشده بلکه خیلی هم افزایش یافته است.

در زمان مناخیم بگین ما قرارداد صلح با لبنان را امضاء کردیم ولی عمر این قرارداد فقط چند روز بود. از این رو است که ما دنبال یک قرارداد صلح مستحکم و دائمی هستیم و البته دست یافتن به این خواسته مدت‌ها طول میکشد.» آقای کتصاب در دنباله سخنان خود ادامه

دادند «راجع به روابط با ایران من باید متذکر شوم ما مملکت و ملت ایران را دوست داریم. در حقیقت قبل از انقلاب ما روابط بسیار بسیار حسنه با ایران داشتیم ولی متأسفانه یک شبه در اثر یک انقلاب این دوستی فیما بین از بین رفت و ایران به دشمن شماره یک تبدیل گردید. خوشبختانه ما با ایران مرز مشترک نداریم ولی تصور کنید که اگر چنین تحولی در یکی از کشورهای همسایه عرب اتفاق بیفتد نتیجه آن چه خواهد بود. بهمین دلیل است که ما هیچگونه اطمینانی از آینده روابطمان با اعراب نداریم و من هنوز هم نمیدانم و متعجبم در شرایطی که ما با ایران نه مرز مشترکی داریم و نه عداوت دیرینه‌ای، و هیچ عملی که بر علیه منافع ایران باشد انجام نداده‌ایم، چرا دولتمردان ایرانی این چنین با ما سر دشمنی دارند و از سازمان‌های تروریستی علیه اسرائیل حمایت میکنند؟»

معاون نخست وزیر اسرائیل سخنان خود را با این بیانات به پایان بردند: «تنها مسئله‌ای که امروز یهودیت را در دنیا تهدید میکند آسیمیلاسیون میباشد - اگر شما امروز نتوانید نسل جوان خود را محافظت کنید چه اطمینانی دارید که نسل‌های بعد از شما یهودی باقی بمانند؟ تنها راهی که از آسیمیلاسیون جلوگیری میکند داشتن روابط صمیمی با کشور اسرائیل است و سال آینده که مصادف با پنجاهمین سالگرد تاسیس کشور اسرائیل میباشد من توصیه میکنم که شما خودتان برای دیدار به اسرائیل بیایید و فرزندان خود را نیز بفرستید.»

آنگاه سنوالات مطرح گردید که آقای موشه کتصاب به همه آنها پاسخ دادند و از جمله این سوال که آیا مسئله تشکیل یک کابینه ملی با شرکت حزب کارگر و برهبری شیمعون پرز مطرح است یا نه؟ ایشان پاسخ دادند که مذاکراتی بین افراد مسئول هر دو حزب شروع شده که بزودی نتیجه باطلاع همگان خواهد رسید.

پس از پذیرائی از مهمانان از طرف فدراسیون مجلس در ساعت ۸:۳۰ شب پایان رسید.

بنیامین نتنیا هو

بنیامین نتنیا هو کیست؟ حتی خود اسرائیلیان کمتر با زندگی نامه او آشنايند و هر وقت نام خانوادگی نتنیا هو مطرح میشود اکثریت ملت تا قبل از انتخابات میگفتند یاد یوناتان و رزمندگیهایش بخیر. یوناتان نتنیا هو برادر بزرگ بنیامین نتنیا هو یکی از قهرمانان نام آور کشور اسرائیل بود و بنظر میرسد جان باختن قهرمانانه او در ماجرای آنتبه به تخته پرشی برای موفقیت های پی در پی بنیامین نتنیا هو تا رسیدن به عالیترین مقام سیاسی اسرائیل، نخست وزیری و رهبری سیاسی کشور مبدل شد.

بنیامین نتنیا هو اولین نخست وزیر کشور اسرائیل است که پس از استقلال بدنیا آمده. او در ۲۱ اکتبر ۱۹۴۹ در اورشلیم در خانواده ای زاده شد که پدرش از پروفیسورهای مشهور و از دستیاران نزدیک زاو ژاپوتنسکی از طرف داران بنام تمامیت ارضی اسرائیل بود. پروفیسور بن صیون نتنیا هو محقق تاریخ یهود و اسرائیل که سالها در تهیه دائرت المعارف جامعه یهودی نیز سهم بسزانی داشت هنگامیکه فرزندش بنیامین چهارده ساله بود برای تدریس در دانشگاههای معروف امریکا به آن کشور دعوت شد. خانواده نتنیا هو، پدر: پروفیسور بن صیون مادرش: تسیلا و فرزندان: یوناتان و بنیامین و ایدو در فیلادلفیا رحل اقامت گزیدند و پدر همزمان در دو دانشگاه معروف به تدریس پرداخت. بنیامین تحصیلات دبیرستانی خود را در دبیرستان چلتون هد بعنوان یک دانش آموز ممتاز پایان برد ولی تمامی تابستانها همراه خانواده اش به اسرائیل باز میگشت و تعطیلات را در منطقه رخاویا در اورشلیم میگذراند.

در اوت ۱۹۶۸ میلادی هنگامی که ۱۸ سال داشت از امریکا به اسرائیل بازگشت تا همانند



انتخابات اسرائیل که چندی پیش برگزار شد بنا به ارزیابی آگاهان سیاسی یکی از شگفت انگیزترین رقابتها بود. بویژه آنکه جوانی چهل و شش ساله که کمتر برای مردم آشنا بود توانست از سیاستمداری ورزیده و صاحب نام چون آقای شیمعون پرز گوی سبقت را بریابد. جوانی که بعد از استقلال کشور اسرائیل بدنیا آمده فردی را بکنار زد که در طول ۵۵ سال اخیر سالها پیش از شالوده ریزی استقلال اسرائیل در عمران این سرزمین و پایه گذاری ارکان اصلی آن چون ارتش، وزارت دفاع، نیروگاه اتمی و در سالهای اخیر در پیش برد امر صلح آرشیکتک اصلی بشمار میرفت.

سایر جوانان اسرائیل خدمت سه سال سربازی در ارتش را آغاز کند و بزودی جزو رزمندگان شجاع و نابغه‌ای در آمد که در واحد کماندونی نخبه ارتش پذیرفته میشوند. ابتکارهایی که در زمینه نظامی از خود نشان میداد او را بسوی دوره افسری سوق میداد و بعنوان افسر در همان واحد کماندونی نخبه زیر فرماندهی یک نابغه نظامی دیگر ژنرال اهود باراک (که او نیز تا مقام ریاست ستاد ارتش و سپس وزارت خارجه اسرائیل پیشرفت) بخدمت پرداخت. پس از پنج سال خدمت در این واحد بنیامین با درجه سروانی دوباره راهی امریکا شد تا به تحصیلات دانشگاهی بپردازد و در دانشگاه پرآوازه ام. آی. تی به تحصیل در دو رشته معماری و مدیریت بازرگانی پرداخت.

در جنگ یوم کیپور سال ۱۹۷۳ (یا آنگونه که اعراب میگویند نبرد رمضان ۱۳۵۲) بنیامین نتنیاها تحصیل و زندگی را در امریکا رها کرد و به اسرائیل بازگشت تا در کنار سربازان ارتش اسرائیل از استقلال کشورش دفاع کند. در یکی از عملیات مشهور این جنگ بنیامین مدتی در خاک سوریه فرماندهی گروهی از سربازان را بعهده داشت که جزئیات این عملیات هنوز نیز محرمانه مانده است. پس از پایان نبرد یوم کیپور او دوباره برای ادامه تحصیل راهی ایالات متحده شد و در رشته‌های معماری و مدیریت بازرگانی فوق لیسانس گرفت و در همان ایام با همسر اول خود مریم آشنا شد و دختری که حاصل این ازدواج است بنام نوآ اینک ۱۸ سال دارد و بزودی خدمت سربازیش را آغاز میکنند. در ماجرای ربوده شدن هواپیمای اسرائیلی که به رویداد انتبه در سراسر جهان مشهور شد برادر کماندو و شجاع بنیامین، یوناتان جان باخت. کمتر کسی در جهان است که از شجاعت کماندوهای اسرائیلی در این ماجرا با تحسین یاد نکند. تروریست‌های فلسطینی هواپیمای افرانس را در مسیر تل آویو ربودند و بفرودگاه انتبه پایتخت اوگاندا در افریقا بردند. کماندوهای اسرائیلی بفرماندهی افسر رشید یوناتان در عملیاتی

شگفت انگیز به انتبه رفتند و تمامی مسافران اسرائیلی و خارجی هواپیما را سالم آزاد کردند و تروریست‌ها را از پای در آوردند. در این عملیات تنها فرمانده شجاع کماندوها یوناتان برادر بزرگ بنیامین نتنیاها جان باخت. این امر موجب شد که بنیامین در صحنه سیاست اسرائیل فعال شود. او در آن هنگام تنها ۲۷ سال داشت. شش سال پس از آن هنگامیکه کمتر از ۳۳ سال داشت بعنوان یکی از دیپلماتهای سفارت اسرائیل در ایالات متحده و متخصص مبارزه با تروریسم به فعالیت پرداخت و حتی چند ماه نیز عملاً بعنوان سفیر خدمت کرد. در انتخابات پارلمانی هفت سال پیش هنگامیکه ۳۹ ساله بود بعنوان یکی از ده نفر اول حزب لیکود به کنست راه یافت و بزودی بسمت معاون وزیر امور خارجه در دوران وزارت داوید لوی و نخست وزیری اسحق شامیر منصوب شد و با آغاز روند صلح خاورمیانه و گشایش صلح مادرید در پانیز ۱۹۹۲ بعنوان یک سخن گوی زبردست در رسانه‌های گروهی درخشید.

بنیامین نتنیاها سه سال پی هنگامیکه آقای اسحق شامیر از نخست وزیری کناره‌گیری نمود و حزب لیکود دچار تفرقه داخلی بود توانست بر سیاستمداران کارکشته و مسن حزب پیشی گیرد و موجب اتحاد دوباره لیکود شود و سرانجام لیکود و خود را به قدرت برساند.

بنیامین نتنیاها حدود پنج سال ونیم پیش در یک پرواز هواپیمای ال عال با دختر خجالتی و زیبارونی که میهماندار هواپیما بود آشنا شد و دو سه ماه پس از این آشنائی با او ازدواج کرد. وی سارا بن ارتسی از خانواده‌های معروف اسرائیل است که همزمان با نخست وزیر شدن شوهرش موفق به کسب فوق لیسانس در رشته روان شناسی شد. پیش از آن نیز گفته میشد که همواره یک دانشجوی ممتاز بوده و برای داشتن درآمد شخصی گاهی نیز در هواپیماهای ال عال میهمان‌داری میکرد است. بنیامین و سارا نتنیاها دو فرزند چهار و یک سال و نیمه دارند.

دکتر بیژن دانشگر

جراح و متخصص بیماری های زنان، زایمان و نازایی

دارای برد تخصصی از آمریکا - عضو کالج جراحان زنان و زایمان

Bijan Daneshgar, M.D. - F.A.C.O.G.
Obstetrics, Gynecology & Infertility



- * Obstetrics Care
- * Infertility
- * Contraception Counseling
- * Determining Baby's Sex Before Birth
- * Artificial Insemination
- * Ultra Sound and Fetal Monitor
- * Tubal Ligation
- * Papsmear and Cancer Screening
- * Menopause and Hormonal Imbalance
- * Laser, cryo and Hot Cautery

مامایی و زایمان بدون درد

نازایی

جلوگیری از حاملگی

تعیین جنسیت نوزاد قبل از تولد

تلقیح مصنوعی

التراسوند و مانیتور جنین

بستن لوله های رحم

چک آپ سالیانه زنان

یائسگی و اختلالات هورمونی

جراحی زنان با اشعه لیزر و برق

مطب در دو منطقه بورلی هیلز و انسینو

250 N. Robertson, Suite 506
Beverly Hills, CA 90211
(310) 246-9000

16661 Ventura Blvd., Suite 611
Encino, CA 91436
(818) 905-6111

بیمارستان های وابسته

Ceder Sinai, Northridge, Tarzana and Valley Presbyterian



فدراسیون یهودیان ایرانی



An Affiliated Organization
of
JEWISH FEDERATION
COUNCIL
OF GREATER LOS
ANGELES

در خدمت مردم

از تقویت مالی صندوق اضطراری، باعث تحکیم رشته‌های مودت و دوستی بین سازمانهای مختلف خیریه میگردد و بعنوان عاملی در همبستگی میان نهادهای جامعه باعث شادی و شوق اعضای کمیته صندوق اضطراری نیازمندان و بیماران وابسته به فدراسیون یهودیان ایرانی میگردد. از رواسء وهیئت مدیره کلیه این سازمانها صمیمانه سپاسگزاریم.

از جانب زحمتکشان صندوق اضطراری از دوستان عزیز آقای دیوید پوربابا و همسر محترمشان نهایت تشکر را داریم که با ارسال کلی مبلغ ۵۰۰۰ دلار در این دشوار رکود اقتصادی، خواهران و برادران عزیز همکیش خود را یاری کرده‌اند و متشکر از گروه فرشتگان نجات که از طریق جمع آوری اعانه در دوره‌های دوستانه خود صندوق اضطراری را کماکان یاری میکنند.

بجا است از دوست عزیز و ارجمند جناب آقای عبدالله اعتصامی نیز تشکر کنیم که از جانب بانک هنمی چکی به مبلغ ۱۰۰۰ دلار برای صندوق اضطراری ارسال داشته‌اند.

گزارشگر: گیتی بروخیم (سیمانطوب)

چه خبر از صندوق اضطراری نیازمندان و بیماران؟

صندوق اضطراری با گذشت زمان از حمایت بیش از پیش نیکوکاران جامعه برخوردار میشود، ابتداء بخاطر رئیس و هیئت مدیره نیکنام و مورد اعتمادش و سپس بعلت کثرت خدماتی که به نیازمندان و بیماران جامعه عرضه کرده است.

خرسندی ما از این است که گذشته از نیکوکاران، سازمانهای مختلف خیریه جامعه نیز با ارسال چک‌هائی، کوششهای بشر دوستانه صندوق اضطراری را مورد تائید و تشویق قرار داده‌اند: بعنوان نمونه میتوان سازمانهای زیر را نام برد: سازمان بانوان یهودیان ایرانی مقیم کالیفرنیا، سازمان هداسا، گروه حیفا هداسا و سازمان «آر ریوکا» از نیویورک. اعانه‌های این سازمانها گذشته

وام سریع برای امور کسبی و صنعتی

NEED A BUSINESS LOAN FAST ?

با همکاری متخصصان بانکی با تجربه و آشنا به موسسات وام بزرگ با سابقه کم نظیر

Well connected Banker/Broker. Able to arrange business loans quickly.

With impeccable time tested results

R. M. A. & ASSOCIATES - (310) 440 - 4099

یکی از مسائلی که صندوق اضطراری با آن مواجه شده اینست که اخیراً اکثر سازمانهای خیریه و کنیساها که در گذشته از طریق اعانات دریافتی خود نیازمندان را دستگیری میکردند، از این کار بصورتی خودداری کرده اکثر مستمندان و بیماران را به صندوق اضطراری پاس می دهند. ای کاش بودجه صندوق آنقدر قوی بود که می توانست پاسخگوی همه این افراد باشد، ولی تا فرا رسیدن چنین روز شادی بخشی، گذشته از کمک افراد خیر، ما خود به حمایت مادی و معنوی کلیه کنیساها و سازمانها نیازمندیم تا با شرمندگی دست نیازمندی را پس نزنیم. این کنیساها و سازمانها در روزهای مهم مذهبی مانند کیپور و موعود نیشان یا در جشن های مهم خود اجازه صحبت و سخنرانی برای جمع آوری اعانه به متصدیان صندوق اضطراری نمی دهند، ولی انتظار دارند احتیاجات کلیه نیازمندان جامعه از طریق این صندوق برطرف شود و این کار تقریباً غیر ممکن است.

اخیراً «میری ماتیو» خواننده شهیر فرانسوی کنسرت مجللی در لوس آنجلس برگزار کرد. ترتیب دهندگان این کنسرت، آقا و خانم «اوزلای» از یهودیان فرانسوی و از آشنایان بنده هستند و بخاطر آشنائی با اهداف مهم صندوق اضطراری نیازمندان و بیماران تعدادی بلیط در اختیار ما قرار دادند که نیکوکاران جامعه به قیمتی بالاتر از قیمت اصلی بلیطها، یعنی در ۱۲۶ دلار بلیطها را

خریداری کردند.

از طرف آقای اسفندی و کلیه اعضا. کمیته صندوق اضطراری از فرد فرد این نیکوکاران متشکریم. قبل از ایام روش هشانا و کیپور نامه کوتاهی برای شما خواهران و برادران عزیز یهودی ارسال داشتیم، طی این نامه از جانب آقای اسفندی رئیس صندوق و همکاران ارجمند و عزیزم خانمها مهین الیاسیان، مهشید کاشانی و آقایان حق نظر فرح نیک، جناب راو داوید شوفط، دکتر ایوب ابراهیمی، دکتر فروزانپور و الیاهو ریحان زاده تقاضا کردم به وظیفه دینی خود در ایام مقدس عمل کرده، اعانه ای برای صندوق ارسال دارید. پاسخ جامعه کم نظیر و استثنائی بود. از سراسر آمریکا، چک هائی از ۵ دلار تا ۵۰۰۰ دلار ارسال شد. همانطور که ضمن نامه تشکری که برای این نیکوکاران ارسال داشتیم ذکر کردم، یکایک ما تا مره چشم از همکیشان عزیزمان سپاسگزاریم. کمک این افراد مرحمی بر زخمهای مردم دردمند ما بوده و نشانه ایمان شما عزیزان به حقانیت اهداف صندوق اضطراری بود و مهمتر از همه باعث تشویق بیش از حد ما و همکارانمان شد. درود بر یکایک شما و آفرین بر احساس پاکتان.

چندی پیش برای قدرشناسی و سپاس از «سیتی آف هوپ» بابت قبول و مداوای بیماران سرطانی یهودی ایرانی، چکی بمبلغ ۵۰۰۰ دلار از جانب صندوق اضطراری فدراسیون یهودیان ایرانی به

Dr. Esagoff

داروخانه هیس

دربورلی هیلز

دکتر اشرا سحق اف

آدرس: ۲۳۳ لاسینگای جنوبی
چند قدم پائین تر از و بلشر بلوار

HEPPS PHARMACY
233 S. La Cienega Blvd.
Beverly Hills, CA 90211
(½ Block South of Wilshire Blvd.)
(310) 652-0550

- قبول اکثر بیمه های درمانی و مدیکال
- تحویل دارو و سفارشات بطور رایگان در نزدیکی داروخانه
- لوازم بهداشتی و آرایشی

اخذ تابعیت

همانطور که در شماره قبل به آگاهی خوانندگان گرامی شوفار رساندیم، فدراسیون یهودیان ایرانی با یاری سازمان خدمات خانوادگی فدراسیون یهودیان لوس آنجلس با توجه به اثرات قوانین جدید بر مزایای اجتماعی گروه چشمگیری از اعضای جامعه ما که تبعه امریکا نیستند اقداماتی را برای اخذ تابعیت امریکا برای اینگونه افراد، و سایر کسانی که مایل به تبعه شدن باشند، انجام میدهد. در حال حاضر یک گروه پنج نفری که در دفتر فدراسیون مستقر شده‌اند بسرعت به درخواستهای متقاضیان رسیدگی نموده و کار آنانرا به جریان می اندازند.

فدراسیون یهودیان ایرانی از کلیه افرادی که هنوز در این خصوص اقدام نکرده‌اند، بویژه به سالمندان، بیماران و ساکنان خانه‌های سالمندان توصیه مینماید که از طریق یکی از بستگان خود با دفتر فدراسیون یهودیان ایرانی با تلفن ۰۵۵۵-۶۵۳ (۲۱۳) تماس بگیرند.

گروه مکابی

با همت گروهی از جوانان فعال جامعه ما گروه مکابی اخیراً موجودیت خود را اعلام نمود. هدف این گروه ایجاد رابطه میان جوانان جامعه ما

سیتی آف هوپ اهداء شد. بجا است از فرصت استفاده کرده، از زحمات پرفسور شموئیل رهبر نه فقط بعنوان یک پزشک و محقق عالیقدر بلکه بعنوان یک بشر دوست که با دلبستگی خاص به هم کیشانش خدمت میکند نیز سپاسگزاری کنیم.

طبق بیلان دو ساله گذشته، صندوق اضطراری نیازمندان و بیماران ۶۹ نیازمند و بیمار را کمک کرده است. برای کمک به این افراد صندوق مبلغ ۶۸,۳۸۱ دلار هزینه متحمل شده است. نیکوکارانی که علاقمندند از دخل و خرج صندوق اطلاع دقیق تری داشته باشند میتوانند با اعضا کمیته صندوق تماس حاصل فرمایند.

انتخاب به عضویت کمیته مشاوران شهروندان

با نهایت خوشوقتی آگاهی یافتیم که آقای نجات گبای، عضو هیئت امنای فدراسیون یهودیان ایرانی و یکی از فعالان صاحب نام جامعه ما از سوی آقای ریچارد ریوردن، شهردار لوس آنجلس به عضویت کمیته مشاوران شهروندان لوس آنجلس

Los Angeles County

Metropolitan Transportation Authority

Citizen Advisory Council

انتخاب شده‌اند.

ما این انتخاب را به آقای نجات گبای تبریک گفته آرزومندیم ایشان بتوانند در این سمت منشاء خدماتی برای جامعه ما باشند.

شوفار

آیا فرزندان شما مطالبی به انگلیسی می نویسند
که در مدرسه یا دانشگاه مورد تحسین قرار میگیرد؟
اگر چنین است، جای نوشته های آنان در شوفار است.
بخش انگلیسی نشریه را به جوانان معرفی کنید و از آنان بخواهید با ما همکاری کنند.
تلفن ما: ۷۷۳۰ - ۶۵۵ (۲۱۳)

شاخه های خدمات اجتماعی فدراسیون یهودیان ایرانی اعلام نمود.

هدف این گروه آشنا نمودن افرادی است که یا همسر خود را از دست داده اند و یا از آنان جدا شده اند. شعار این گروه این است: «بدلیل خجالتی بودن یا کم روشی، درد تنهائی را تحمل نکنید».

علاقمندان به داشتن آگاهی های بیشتر درباره فعالیت این گروه میتوانند با فعالان این خدمت بزرگ از طریق تلفن ۷۷۳۰ - ۶۵۵ (۲۱۳) تماس بگیرند. اطلاعات دریافتی صددرصد محرمانه تلقی خواهد شد.

تور اسرائیل، اردن و ترکیه

بدنبال تورهای موفق که تاکنون از سوی فدراسیون عمدتاً برای بازدید از کشور اسرائیل ترتیب داده شده، تور بعدی فدراسیون برای این منظور و نیز دیدار از کشورهای اردن و ترکیه برگزار خواهد شد.

از همه کسانی که تاکنون با تورهای ویژه فدراسیون همراه بوده اند پیرسید، همگی تانید خواهند کرد که برنامه ریزی و کیفیت کلی این تورها در سطح عالی است.

از طریق تشکیل گردهمائی های آموزشی و اجتماعی است بخاطر شناختن نیازهای جوانان.

این گروه از هم اکنون فعالیت های گسترده ای را آغاز نموده و از آن جمله است تورهای اسکی ویژه جوانان که برای تعطیلات شکرگزاری در «ماموت» و برای تعطیلات کریسمس در سالت لیک سیتی برگزار گردید و تعداد قابل توجهی از جوانان ما در این تورها شرکت نمودند.

علاوه براین، گروه مکابی اقدام به برگزاری یک سلسله سمینارهای ویژه زیر عنوان «عشق، هماهنگی و تفاهم» در پنج نشست نموده که آخرین بخش این سمینارها در تاریخ ۲۳ فوریه ۱۹۹۷ در کنیسای بت جیکوب برگزار میگردد.

سخنرانان این سمینارها خانم دکتر نهضت فزودی، روانشناس و خانم هما سرشار، روزنامه نگار هستند.

در تاریخ شنبه شب ۱۵ فوریه ۱۹۹۷ شب نشینی مخصوص جوانان از سوی این گروه برگزار خواهد شد و قیمت بسیار مناسبی برای بلیط های این جشن در نظر گرفته شده است.

گروه زندگی نو

با همکاری تعدادی از بانوان خیر جامعه و گروه زندگی نو موجودیت خود را بعنوان یکی از

دکتر رفیع حی آوی

Dr. R. Hayavi

دندان پزشکی اطفال و بزرگسالان

با ۲۰ سال تجربه انجام کلیه امور دندان پزشکی و اورژانس

تلفن ۲۴ ساعته ۰۱۵۰ - ۸۸۸ (۳۱۰)

9025 Wilshire Blvd., Suite 209 (Between Doheny & Robertson)
Beverly Hills, CA. 90211

کلیه اطلاعات مربوط به آنان کاملاً محرمانه تلقی شده و شما با خیال راحت میتوانید مسائل خود یا آشنایانتان را با این گروه حرفه‌ای در میان بگذارید.

کلاسهای بر میتصوا و بت میتصوا و آموزش زبان عبری

کنیسیای فدراسیون یهودیان ایرانی اقدام به افتتاح کلاسهای برای آموزش زبان عبری و نیز آماده نمودن فرزندان ما برای شرکت در مراسم بر میتصوا و بت میتصوا نموده است. این کلاسها با استقبال شایان توجهی روبرو شده است. خانواده‌های علاقمند میتوانند از طریق تماس با دفتر فدراسیون ۷۷۳۰ - ۶۵۵ (۲۱۳) اطلاعات لازم را در این خصوص دریافت دارند.

این تاریخ را یادداشت فرمائید

یکشنبه ۲۲ ژوئن ۱۹۹۷ شب نشینی مشترکی از سوی فدراسیون یهودیان ایرانی - بخش بانوان کنیسیای فدراسیون و سازمان بانوان ارت - بخش بورلی وست در سالن بزرگ هتل هیلتون در بورلی هیلز برگزار خواهد شد. پذیرائی همراه با شام کامل ۷۵ دلار برای هر نفر خواهد بود. لطفاً برای کسب اطلاعات بیشتر با تلفن های ۷۷۳۰ - ۶۵۵ (۲۱۳) و ۰۱۸۵ - ۲۷۶ (۳۱۰) تماس حاصل فرمائید.

برای کسب هرگونه اطلاعات بیشتر میتوانید با آقای یاحید تلفن ۲۲۱۸ - ۴۵۳ (۳۱۰) تماس بگیرید.

گروه پشتیبانی ایران و امریکا

متأسفانه بسیاری از خانواده‌های ما با مسائل عاطفی و روانی بسیاری دست به گریبان هستند که عبارتند از روابط فردی، امور خانوادگی، مشکلات قبل از ازدواج، مشکلات بعد از ازدواج، تعلیم و تربیت در خانواده، صدمات ناشی از مسائل روانی و اجتماعی، خشونت در خانواده، افسردگی، اضطراب و هیجان، عوارض ناشی از فشار، مشکلات تغذیه، اعتیاد به الکل و مواد مخدر، احتمال ابتلا به بیماریهای آمیزشی کشنده، نیاز به پزشکی و بیمارستان.

فدراسیون یهودیان ایرانی با توجه به نیازهای روز افزون فوق، اقدام به تشکیل گروه مزبور نموده است که خوشبختانه تاکنون مورد استقبال و استفاده بسیاری از مردم ما قرار گرفته است.

شیوه کار این گروه اینستکه از طریق یک پیام گیر به شماره ۷۲۵۷ - ۸۴۲ (۳۱۰) نام و تلفن خود را به آگاهی مسئولان این گروه میرسانید. در اسرع وقت یکی از داوطلبان گروه با شما تماس گرفته و با توجه به نیاز شما، ترتیب لازم را برای یاری رساندن بشما از طریق متخصصان کار آزموده خواهد داد.

نکته قابل توجه اینکه اسامی مراجعین و

سایه فیلم

منصور پور اتحاد

انجام کلیه کارهای عکاسی و ویدیو

تلفن: ۳۳۳۳ - ۶۵۲ (۳۱۰)

شماره ۳۵۱ رابرتسون جنوبی - بورلی هیلز

سایه فیلم نگاتیوهای را که از ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ عکسبرداری نموده است

با شرایطی به صاحبانشان تحویل می دهد

قابل توجه بیماران مبتلا به بیماری (ام.اس.)

Do You Have Remitting-Relapsing M.S.? Here Is Great News For You!

We have discovered that our "EVER YOUNG 100" formula greatly strengthens the blood brain barrier and prevents the white blood cells from attacking the mylins.

This breakthrough could help the Remitting-Relapsing M.S. patient to:

- 1) Walk much better and limp much less after just a few weeks.
- 2) Climb and descend stairs in a normal fashion after a few months.
- 3) Lessen their fatigue a great deal.

Also people with progressive M.S. could see more control of their body after two months of taking "EVER YOUNG 100".

Two bottles is the supply for one month. We, however, recommend that you start with one month of supply in order to see results. In order to receive this, please send us \$15 for each bottle of 60 capsules plus 8.5% tax (if you reside in California) and \$2.50 for postage and handling TO:

Product International
292 S. La Cienega Blvd.
Suite 200
Beverly Hills, CA 90211

Fax No. (310) 659-1042

TRY IT YOU HAVE NOTHING TO LOSE

AND EVERYTHING TO GAIN

Testimony from one of

"EVER YOUNG 100"

customers:

To: Product International:

I have had MS for approximately 15 years. During this time I have tried many different products.

Recently I have begun taking the "EVER YOUNG 100" with great results. The clarity and energy I experience now allows me to continue into the evening without the extremely drained feeling I had previously.

I think this product is well worth a try.

Patricia Johnson



خبرهایی از جهان یهود



بنای یادبود رایین

در تاریخ ۴ نوامبر ۱۹۹۶ که مصادف بود با سالمرگ اسحق رایین، نخست وزیر فقید اسرائیل، از بنای یادبودی که در محل قتل او بنا شده پرده برداری شد. شب قبل از این مراسم، جمعیتی نزدیک به ۱۰۰۰۰ نفر در تظاهراتی که به یادبود او برگزار شده بود در میدان رایین شرکت جستند. به یاد نخست وزیر فقید اسرائیل، مرکز ستاد نیروهای دفاعی اسرائیل نیز بنام «کمپ رایین» نامگذاری شد. در مراسمی باین مناسبت رئیس ستاد نیروهای مشترک اسرائیل طی سخنانی اظهار داشت، «رایین سربازی واقعی بود، سربازی به معنی واقعی کلمه که نظامیگری را واژه‌ای پلید نمی‌دانست و به آن به معنی مخالف انسانیت نگاه نمی‌کرد».

دکتر فرهاد فرزاد

جراح و متخصص بیماریهای چشم

Tel: (310) 247 - 8282

9301 Wilshire Blvd., Suite 406
Beverly Hills, CA 90210.

عضو آکادمی چشم پزشکان آمریکا

جراحی با لیزر - کنتاکت لنز

تصمیم نخست وزیر و راه بندگان ها

طبق یکی از این قراردادها، دو کمپانی بزرگ فرانسوی بنام های «توتال» و «آلف اکویتان» به حق اکتشاف نفت در مناطق جنوبی عراق دست می‌آیند و قرارداد دیگر مربوط به ساختن قطاری سریع‌السیر است از خلیج فارس به ترکیه و گرجستان و روسیه.

صخره های مصنوعی

براساس گزارش روزنامه Jane Defenc Weekly - چاپ لندن تروریست های حزب اله در منطقه ایمنی جنوب لبنان، صخره هائی مصنوعی که در ایران ساخته شده را نصب نموده زیر آنها بمب پنهان میکنند. این صخره ها بقدری حقیقی بنظر میرسد که تشخیص آنها از صخره های طبیعی بسیار مشکل است.

ارتش اسرائیل در حال حاضر در حال از بین بردن این صخره ها است و بمنظور پیشگیری از تکرار استفاده از آنها، همه صخره های طبیعی طرفین جاده های مزبور نیز تا عمق ۲۰ متر با بولدوزر از بین برده شده است.

بنیامین نتنیا هو نخست وزیر اسرائیل اخیراً بدلیل افزایش حملات تروریستی در داخل اسرائیل دستور داد تا بر تعداد پست های بازرسی میان جاده ها افزوده شود. وی در مقابل اعتراض بسیاری از شهروندان اسرائیلی که میگفتند این بازرسی ها باعث راه بندگان های بسیار و تلف شدن وقت بسیاری از مردم میگردد پاسخ داد، «اگر اینکار حتی جان یک کودک را نجات بدهد، به این می ارزد که همه مردم اسرائیل چند روزی با مسئله مشکل رفت و آمد روبرو باشند».

تجدید نیروی تسلیحاتی عراق

منابع اطلاعاتی امریکا و انگلیس آگاهی یافته اند که سوداگران فرانسوی چند قرارداد چندین میلیون دلاری با عراق امضاء کرده اند که موضوع اصلی آن تجدید نیروی تسلیحاتی عراق میباشد و در انتظارند تا بمجرد رفع محدودیت معاملات بازرگانی با عراق، این تجهیزات را در مقابل نفت به این کشور تحویل دهند، هرچند در این قراردادها در ظاهر قصد دیگری اعلام شده.

دکتر فرشاد یادگار

روانشناس

FARSHAD DAVID YADEGAR Psy. D.

* روان درمانی شخصی، زناشویی و خانوادگی * تستهای روانی و سنجش هوش برای کودکان و بزرگسالان

* روانکاوای کودکان و نوجوانان * درمان مشکلات عاطفی، جنسی، افسردگی و اضطراب

مطلب ها در ولی و لوس آنجلس - کلیه بیمه ها، مدیکل و مدیکر پذیرفته میشود.

(213) 882 - 8383 (818) 734 - 0938

2566 S. Overland Ave, Suite 500, Los Angeles, CA 90064

«اگر ما حق خود را برای ماندن در حبرون از دست بدهیم، درست مثل اینستکه حق خود را برای زندگی کردن در اسرائیل از دست داده باشیم. خواسته فلسطینی ها برای خروج ما از حبرون درست مثل اینستکه از ما بخواهند تا صیونیزم را ترک گوئیم و تصمیم بگیریم که اصلاً در سرزمین خود هیچ کاره ایم». بخشی از سخنان نتنیاهاو در کنست.

نهضت کاهانی

شش سال پس از قتل راو متیر کاهانی در نیویورک، طرفداران تندرو او اخیراً در اورشلیم گرد هم آمده و طی بیانیه‌ای تشکیل نهضت جدیدی را زیر نام «نهضت کاهانی» اعلام داشتند. راو متیر کاهانی معتقد بود که کلیه اعراب و غیریهودیان باید از سرزمین‌های یهودی اخراج شده و اسرائیل به مرزهایی که در کتب مقدسه یهود به آن اشاره شده بازگردد.

پس از انتخاب مجدد کلینتون به ریاست جمهوری امریکا، وی امیدوار است که بتواند نتنیاهاو را قانع کند تا از ائتلاف با احزاب تندرو مذهبی کناره جونی نموده و بجای آن با حزب کارگر ائتلاف نماید.

یکی از صاحب منصبان کاخ سفید در واشنگتن در مصاحبه با خبرنگار جرزالم ریپورت اعلام داشت که مادام که ائتلاف کنونی میان حزب لیکود و گروه احزاب مذهبی وجود دارد، دولت امریکا امیدی به پیشرفت چشمگیری در روند مذاکرات صلح ندارد. ولی مقامات امریکائی هنوز به نتنیاهاو به عنوان سیاستمدار واقع بینی می‌نگرند که به قضاوتی که تاریخ درباره او خواهد کرد اهمیت فراوان میدهد و تنها راه نتیجه گرفتن از این واقع گرایی را در تشکیل یک دولت همبستگی ملی میدانند.

مقام مزبور امکان هرگونه اعمال فشاری را از سوی کلینتون به نتنیاهاو رد کرد و گفت، «شیوه کار رئیس جمهور چنین نیست که با اعمال فشار سیاسی بمقصود خود برسد. وی همیشه گفته است که همه کسانی را که برای صلح تلاش می‌کنند پشتیبانی میکند - که البته برعکس آن نیز صادق است».



اکازیون

بیش از ۴۲ ایکر زمین، سه منزل مسکونی با استخر

و کارگاه نزدیک به دریا ۶۵۹۰۰۰ دلار

* Principals Only * Buyers to be qualified * Prior showing by Pam Tafti

لطفاً با روحی تفتی با شماره تلفن ۰۱۲۱ - ۴۹۵ (۸۰۵) و پیجر ۱۲۰۷ - ۵۳۱ (۸۰۵)

تماس حاصل فرمائید.

وزیر دادگستری یهودی آرژانتین و ضدیهودیگری



راو ارتدکس و پیمان صلح

راو اسحق بردیا یکی از راه‌های ارتدکس اسرائیلی اعلام داشته است که فهرست بزرگی از راه‌های طرفدار صلح و پیمان اسلو تهیه کرده است که بسیاری از آنان از اعلام آشکار طرفداری از پیمان صلح - - بخاطر نگرانی از واکنش جوامعی که به آنان خدمت می‌کنند - - خودداری می‌ورزند و بگفتهٔ راو بردیا، «میترسند تا از گنجه‌های خود بیرون آیند». از این میان تنها دو نفر - راو اعظم پیشین بریتانیا، لرد جاکوویتز و راو اعظم پیشین فرانسه رنه سیرات حاضر شده‌اند در صلاه عام طرفداری خود را از پیمان اسلو اعلام نمایند. به گزارش جروزالم ریپورت، راو بردیا اظهار میدارد که فرزندش را بخاطر اینکه پدرش بله بگو نیست از این وزارتخانه بیرون انداخته‌اند.

راو بردیا همزمان به وسائل ارتباط جمعی و نیز سیاستمداران میانه رو یا طرفدار صلح حمله کرد که از نهضتی که او و یارانش برپا داشته‌اند پشتیبانی نکرده و از آنان سخنی بمیان نمی‌آورند تا بدین ترتیب چنین وانمود کنند که کلیهٔ مذهب‌یون اسرائیل مخالف با صلح هستند.

راو بردیا و تعداد دیگری از راه‌های طرفدار صلح اخیراً پس از آنکه یک کودک ۱۱ ساله فلسطینی بنام حلمی شوشا در برخورد با ساکنان اسرائیلی یکی از مناطق غرب رود اردن جان خود را از دست داد برای تسلیت به دیدار خانوادهٔ او رفتند.

الیاس جاسان که از میان جامعهٔ یهودیان آرژانتین اخیراً به وزارت دادگستری برگزیده شده است اعلام داشت که حمله‌هایی که به گورستانهای یهودی شده و به بیش از ۶۰ قبر آسیب‌های فراوان وارد شده نباید موجب نگرانی از ضدیهودیگری در آرژانتین گردد.

قاضی مسئول رسیدگی باین جنایات اعلام داشته است که نزد چهارتن از متهمان این آسیب‌رسانی نقشه‌کانون یهودیان آرژانتین که در سال ۱۹۹۴ منفجر گردیده و نیز نقشه‌امکانی که تراکم جمعیت یهودی دارد بدست آمده است.

گروهی که بر خود نام «فرماندهی غرور ملی» گذاشته مسئولیت این حمله‌ها را بعهده گرفته است. علاوه بر موارد فوق، دو قبرستان دیگر در دو ایالت دیگر آرژانتین نیز مورد حمله قرار گرفته که باعث خشم بیش از حد جمعیت یهودی ۲۳۰۰۰ نفری آرژانتین شده است.

اظهارات وزیر دادگستری آرژانتین در شرایطی اعلام میگردد که در اثر حمله به سفارت اسرائیل در سال ۱۹۹۲ و کانون یهودیان در سال ۱۹۹۴ در آرژانتین بیش از ۱۲۰ نفر جان خود را از دست داده‌اند و دولت آرژانتین در قبال اعتراض‌های مکرر رهبری یهودیان آرژانتین و نیز سازمانهای متعدد یهودیان در جهان، رسیدگی به این جنایات را به آرامی، با بی‌توجهی و مسامحه ادامه میدهد. این در شرایطی است که بسیاری از سازمانهای یهودی براین باورند که نفوذ بیش از حد افراد ضدیهود و گروه‌های افراطی در نهادهای اطلاعاتی، نظامی و دولتی آرژانتین سد راه این رسیدگی‌ها میباشد.



PAYMAN KHORRAMI, M.D.
Diplomate American Board of Internal Medicine
Gastroenterology

دکتر پیمان خرمی

دارای برد تخصصی در امراض داخلی
فوق تخصص در بیماریهای گوارشی

* UCSF Medical School Graduate

* فارغ التحصیل از دانشگاه UCSF

* Internal Medicine Degree from UCSD

* تخصص امراض داخلی از دانشگاه UCSD

* Gastroenterology Fellowship Training at UCLA

* فوق تخصص گوارشی از دانشگاه UCLA

* Member American Gastroenterology Association

* عضو انجمن گوارشی و انجمن

and American Society of Gastrointestinal Endoscopy

اندوسکوپی آمریکا

* Diagnosis and Treatment of Gastrointestinal,

* تشخیص و درمان بیماریهای معده، روده،

Liver, Pancreas, and Gall Bladder Disorders

کبد، لوزالمعده، و کیسه صفرا

* Gastrointestinal Endoscopy

* اندوسکوپی روده و معده



2080 Century Park East
Suite 1804
Los Angeles, CA 90067



(310) 553-5588

آپیدمی صلح

نوشته زیر از سوی یکی از نویسندگان ما در خولون - اسرائیل بدست ما رسیده است. همانطور که ملاحظه میفرمائید، نویسنده نقطه نظرها و مواضعی را مطرح نموده است در مخالفت با روند صلح کنونی میان اسرائیل و فلسطینیان.

همانطور که همیشه در مقابل پیشگفتار شوفار در ستون اطلاعات مربوط به نشریه ذکر شده، مقالات وارده که به چاپ میرسد در محدوده مسئولیت نویسنده مربوطه است و بهیچوجه منعکس کننده نظر موافق یا مخالف ما نسبت به مندرجات این نوشته ها نیست.

درآمد سرشار نفت و کمک های ابر قدرت شوروی سابق و سیل اسلحه از همه طرف و با پشتیبانی دنیای کمونیست. دنیای سوم و با بی تفاوتی دنیای غرب این طفل نوپا چه غولی را از پای در آورد. ولی متأسفانه ثمره آن همه دلاوری و رشادت را که وسیله این ملت قهرمان بدست آمده بود یک شبه تحت عنوان صلح از میان بردند، همه اراضی تصرفی را در یک چشم بهمزدن به جناب عرفات، تروریستی که دستانش تا آرنج بخون عزیزان ما آغشته است هدیه کردند و بذل و بخشش نمودند و این آدمکش را بتاج و تخت رسانیدند و حال شاخی شده است.

اکنون پس از اینکه همه دستاوردهای این ملت قهرمان را به پای ایشان نثار کردند و جناب ایشان با هزار منت و با اکراه آنها را قبول و قبضه کردند. حال خواهان اورشلیم بعنوان پایتخت کشور فلسطین است و اخیراً در اخبار شنیدم که ایشان نه تنها نمی خواهند دوایر متعدد رنگارنگ خود که بمنظور جمع آوری و کمک های مادی و معنوی برای تروریست های جهاد اسلامی، حماس و غیره بوجود آمده را تعطیل کنند که می خواهند هفت اداره جدید دیگر در یروشالانیم برپا دارند.

هیچ کس از جمله نگارنده مخالف صلح واقعی نیست. ولی این چه صلحی است که پس از

از چندی پیش اهداف حزب کارگر اسرائیل در پیش گرفتن راه صلح بود. نهضت «شالوم اخشاو» (صلح اکنون) با طرفداران اندک ولی پرهیاهو - مصمم و پی گیر تخمی را کاشتند که بنظر اینجانب نه دستیابی به صلح که بذر جنگ آینده را کاشتند.

تمام دنیا با همه کینه ها - عناده ها و ضدیت ها ریشه ای که با قوم ما در سراسر دنیا داشت و دارد و خواهد داشت با چشمان خود دیدند و با گوش خود شنیدند که قبل از جنگ شش روزه چه هل من مبارز طلبیدن ها توسط عبدالناصر و نوچه های متعدد او در سراسر کشورهای عربی که نکردند. و با چه شور و هیجانی علناً از انهدام کشور اسرائیل و قتل عام مردم آن که دم نزدند و با صدای رسا که از کلیه رسانه های گروهی جهان پخش میشد این هدف شوم خود را که سر ندادند.

ولی با پشتکار - از خودگذشتگی - دلاوری و ایثار خون آنچنان ضرب شستی از ملت کوچک ولی دلاور ما خوردند که در تاریخ جهان ثبت و ضبط شد و برای نسل های آینده درس عبرتی گردید و در دانشکده های نظامی چگونگی غلبه یک ملت کوچک و محاصره شده در بین کشورهای عربی و با میلیون ها جمعیت و با همه امکانات مالی از

استقرار عرفات و دارودسته‌اش یکباره مردم ما با نوعی عملیات تروریستی مواجه شدند که تاریخ عملیات تروریستی جهان چنان قساوت و بیرحمی را هرگز بخود ندیده و نخواهد دید.

صدها زن و مرد و پیرو جوان را درون اتوبوس‌های شهری قتل عام کردند و بدتر و صد بدتر آنکه بلند پایگان سیاسی ما در محل حادثه حضور می‌یافتند و با بی‌تفاوتی به مسئله نگاه میکردند و افاضه کلام میفرمودند که ما باید برای صلح قربانی بیشتری بدهیم و اینها قربانی صلحند و بدتر از آن اینکه فردای حادثه نخست وزیر و یا وزیر امور خارجه برای دیدار رهبر آدم کشان به غزه میرفتند و با او باصطلاح بمذاکره صلح می‌نشستند.

هرگز نمی‌توانم خاطره تلخی را از ذهنم بزدایم که در مرز لبنان بارها و بارها سربازان و برجسته‌ترین افسران تیپ گولانی ما را قطعه قطعه میکردند آنوقت جنابان در محل حادثه حضور می‌یافتند و با بی‌تفاوتی شاهد صحنه‌های دلخراش حملات ناجوانمردانه حزب اله بودند و لام از کام تکان نداده و عکس‌العملی نشان نمی‌دادند. تنها در این اواخر این مسئولان مسخ شده و عاشق سینه چاک صلح بالاخره پس از استخاره بسیار واکنش نیم‌بندی را تحت عنوان خوشه‌های خشم بنمایش درآوردند که آنهم بمنظور برداشت سیاسی و در حول و حوش انتخابات و برای ساکت کردن احساسات برانگیخته مردم بود و بس، منجر به قرارداد ننگینی شد که دست حزب اله را در کشتار سربازان ما کاملاً و قانوناً بازگذاشت. من معتقدم مردم اسرائیل نه از روی علاقه بلکه از فرط نفرت از بی‌تفاوتی‌ها و بی‌همیتی‌های حزب گذشته به حزب لیکود روی آوردند.

در گالوت که بودم از رسانه‌های گروهی می‌شنیدم که رادمردی بنام بگین بدنیا اعلام میکرد اگر در هر نقطه جهان دستی به تعدی بر روی یک یهودی دراز شود ما آن دست را از کتف قطع می‌کنیم و حال باید شاهد و ناظر جریاناتی باشم که خون را در عروق انسان می‌خشکاند و از

این همه بی‌غیرتی و بی‌تفاوتی دهانم باز می‌ماند. هرگز از خاطر نمی‌رود بعد از اینکه بزرگترین جنایتکار و پلیدترین تروریست تحت نام مستعار مهندس بعد از آنکه صدها زن و مرد و کودک را بخاک و خون کشید بالاخره (هر چند خیلی دیر) دستور مجازات این جانی را صادر کردند و او را بمجازات رساندند، جناب عرفات در مراسم عزاداری این خانواده حضور یافت و طی یک سخنرانی شورانگیز او را یکی از برجسته‌ترین فرزندان فلسطین قلمداد کرد و خود را در غم و عزای خانواده او شریک دانست و بالاتر از آن عزای خانواده مهندس را عزای ملت فلسطین دانست! فردای آن روز جناب پرز و نوچه‌های سیاسی ایشان یوسی سرید، شلومیت آلونی و یوسی بلین دست در دست نمایندگان عرب پارلمان اسرائیل بدست بوسی عرفات رفتند.

اینان همه دستاوردهای ملت ما را در حالی نثار کرده‌اند که هنوز که هنوزست، منشور سازمان فلسطین نابودی قطعی و امحاء اسرائیل را در راس اهداف خود دارد و تاکنون در قبال برپائی کشور فلسطین آن مواد را حتی بصورت ظاهر تغییر نداده‌اند. این مسئله کاملاً درست است که تاریخ تکرار میشود. جریاناتی که در اسرائیل برای تامین صلح و برقراری دوستی و پرهیز از جنگ میگذرد آیا شبیه بدوران قبل از جنگ جهانی دوم نیست و آیا جناب پرز بسیار شبیه چمبرلن رفتار نکرده است و آیا روح مرحوم چمبرلن در وجود بعضی از بلندپایگان سیاسی ما حلول نکرده است و آیا قرارداد اسلو ۱ و اسلو ۲ با قرارداد معروف مونیخ شباهتی ندارند؟ من بعنوان یک ناظر علاقمند بمسائل یهودیت بطور وضوح می‌بینم که این بndl و بخشش کردن‌ها و این علم کردن یک حکومت فلسطینی نه تنها صلحی را برای ما بارمغان نخواهد آورد که استخوانی است لای زخم و پایه‌ایست برای جنگ آینده.

امیدوارم که آینده خلاف نظر مرا باثبات برساند.



اعتبار کیتترینگ های لوس آنجلس
اورنج کانتی - سان دیاگو

محفل و شبهای پر خاطره خود را با غذاهای خوشمزه بهادر گرم سازید.
بهادر کیتترینگ پر سابقه لوس آنجلس با ارائه سرویس برتر و کیفیت بهتر
همیشه آماده است از مهمانان عزیز شما پذیرائی کند



سیستم گلات کاشر کیتترینگ بهادر
زیر نظر مستقیم ربای
Rabbi Yehuda Bukspan
میباشد



تلفن: ۷۱۳۵-۶۰۹ (۸۱۸)

18750 Oxnard St., # 415 • Tarzana, CA 91356

بنیاد فرهنگی حبیب لوی

بنیاد فرهنگی حبیب لوی با این هدف که خدمت خود را در تدوین و انتشار کتابهایی در زمینه یهودیان و یهودیت متمرکز کند به سرپرستی دانشمند و پژوهشگر ما، دکتر هوشنگ ابرامی تاسیس شده است.

اولین حاصل کار این بنیاد ویرایش و بازنویسی کتاب «تاریخ یهود ایران» اثر روانشاد دکتر حبیب لوی است که این مهم را دکتر ابرامی شخصا بعهده گرفته است. دکتر ابرامی که خوانندگان ما با آثار کم نظیر پژوهشی او درباره یهودیت آشنائی دارند، بدون تردید شایسته ترین فرد در جامعه ما است برای انجام این کار بسیار دشوار و مهم. چکیده کتاب «تاریخ یهود ایران» زیر عنوان «تاریخ جامع یهودیان ایران» به ویرایش دکتر هوشنگ ابرامی اکنون زیر چاپ است و در آینده نزدیک منتشر میشود.

ویرایش جدید در یک جلد و ۵۳۹ صفحه خواهد بود که قطعا پس از انتشار درباره آن به تفصیل سخن خواهیم گفت.

بنیاد فرهنگی حبیب لوی ترجمه این کتاب را نیز بزبان انگلیسی در دست اقدام دارد.

برپائی این بنیاد را که جای آن در جامعه ما همیشه خالی بوده به بنیان گذاران آن بویژه همکار خویمان و سرپرست بنیاد، دکتر ابرامی تبریک گفته و شرح کوتاهی از زندگی روانشاد دکتر حبیب لوی را از نظر شما میگذرانیم.

دکتر لوی در تهران آغاز به تحقیق و جستجو درباره تاریخ یهودیان ایران کرد. چنین تاریخی مدت ۲۷۰۰ سال را در بر می گرفت و نیز جز ایران در مرزهای کنونی اش خیلی از کشورهای شرق و غرب و شمال آنرا در دوره های مختلف شامل میشد. نوشتن تاریخ یهود ایران کاری بزرگ بود. کتابی تا آنزمان بزبان فارسی و یا بزبانهای دیگر درباره یهودیان ایران نوشته نشده بود.

حبیب لوی حرفه خود را بموازات تحقیقاتش ادامه داد. وارد ارتش ایران شد و شاه ایران او را بعنوان دندانپزشک ویژه اش برگزید. در دوره جنگ جهانی دوم که بهداشت در ایران رو به قهقرا میرفت او با یاری پسرانش اولین موسسه داروسازی

حبیب لوی متفکر، محقق، دانشمند و مورخ بزرگ یهودی ایرانی (۱۹۸۴ - ۱۸۹۶) در آغاز جوانی هنگام انتشار کتاب «دولت یهود» اثر هرتزل در پاریس سرگرم تحصیل بود. در آنزمان جنبش صیونیسیم که در اروپا رو به رشد بود بر ایده های مذهبی او اثری عمیق بخشید. لوی که بقول خودش «بچه گتو»ی تهران بود دنیای تازه دیگری را در برابر خود دید. در پاریس با مطالعه کتابهای «گرتز» و «دوینوو» متوجه شد که تاریخ یهودیان ایران، با همه اهمیتش نانوشته مانده. پس از اخذ درجه دکتری به ایران بازگشت. در این هنگام انقلاب مشروطیت آزادیهای تازه ای را در ایران ببار آورده بود.



دکتر حبیب لوی و داود بن گوریون
ایستاده از راست: محافظ بن گوریون و کرمل لوی

استعدادهایی گوناگون داشت. اما هیچیک از ابعاد توانایی او به پای کار تحقیق و تاریخ نویسی او که بدان سخت عشق می ورزید نمی رسید. لوی در سال ۱۹۸۴ در لس آنجلس هنگامی که هنوز سرگرم امور پژوهش و مطالعه بود درگذشت و بنا به وصیت خودش پیکر او در خاک اسرائیل دفن شد. دنیا کمتر کسی را می شناسد که برای نوشتن کتاب تاریخ یک جامعه در یک کشور که پیش از او هیچ منبع اصلی در دسترس نباشد چهل و چند سال وقت صرف کند. دکتر حبیب لوی یکی از این افراد نادر بود.

خاورمیانه را در ایران تاسیس کرد. این موسسه پیش از انقلاب اسلامی بیش از هزار کارمند و کارگر از جمله عالی ترین متخصصان سوئسی را در استخدام داشت.

شوق و علاقه دکتر لوی به تحقیق و نوشتن تاریخ او را واداشت تا کار دندانپزشکی را کنار بگذارد. بیش از چهل سال در این راه کوشید. به کشورهای بسیاری سفر کرد تا از کتابخانه ها و آرشیوها پاره های پراکنده از رویدادهای تاریخی را درباره یهودیان ایران گرد آورد. به شهرها و دهات ایران سفر کرد. مطالب نادر را جمع آورد. با پیران یهودی مصاحبه ها کرد و در جمع آوری اطلاعات لازم شبانه روز کوشید تا پس از چهار دهه توانست مطالب لازم را برای تهیه کتاب کلاسیک تاریخ یهود جمع آورد. چهار سال دیگر کوشید تا کتاب را به نوشته در آورد. روش او در تحقیق تاریخ، روشی علمی و آکادمیک بود. همه چیز را نمی پذیرفت. دید انتقادی داشت و دنبال ثبوت بدون تعصب مطلب میرفت.

دکتر لوی همراه با نگارش کتاب، فعالیتهای خود را در زمینه یهودیت در سطح ممتاز ادامه داد. در سال ۱۹۱۷ با انتشار اعلامیه بالفور همراه گروهی از رهبران جامعه یهود ایران، انجمن صیونیست را تاسیس کرد. به اسرائیل عشق می ورزید. بیش از بیست بار در ایامی که خط هوانی نبود به این سرزمین رفت. با بسیاری از بزرگمردان اسرائیل چون ژابوتسکی، وایزمن، بن صوی، شارت، سوکولو، اویسکین، بن گوریون و دایان بنای دوستی گذاشت. در ایام جنگ دوم با راهنمایی و ارشاد بن صوی و سپس خانم شارت در نگهداری «بچه های تهران»، کودکان یهودی لهستانی که به ایران پناهنده شده بودند نقش عمده داشت و در مهاجرت آنها به اسرائیل با همیاری دیگر مردان نیکوکار یهودی فعالیتهای کرد.

دکتر حبیب لوی یک مرد استثنائی بود که



دانشگاه

U . C . L . A .

بخش ایران‌شناسی

افتخار دارد که به آگاهی عموم یهودیان ایرانی برساند که با همکاری

بنیاد فرهنگی حبیب لوی

در ادامه راه دکتر حبیب لوی خالق اثر معروف و کلاسیک

« تاریخ یهود ایران »

رویدادهای فرهنگی زیر

در بهار سال ۱۹۹۷ به وقوع خواهد پیوست

۱ - اعلام رسمی تأسیس « استاد مدعو حبیب لوی »

(Habib Levy Distinguished Visiting Professor in Judeo-Persian).

در دانشگاه U.C.L.A. که طی آن دروس تاریخ و تمدن و فرهنگ یهودیان فارسی زبان بطور مرتب سالانه تدریس خواهد گردید.

۲ - انتشار کتاب « تاریخ جامع یهودیان ایران » چکیده « تاریخ یهود ایران » در یک جلد که بقلم شیوا و روان نویسنده توانای معاصر دکتر هوشنگ ابرامی بازنویسی شده است.

۳ - برگزاری مراسم صدمین سالروز دکتر حبیب لوی و یادی از خدمات برجسته او به فرهنگ یهود و جامعه یهودی.

۴ - پایان ترجمه « تاریخ جامع یهودیان ایران » بزبان انگلیسی و مقدمات نشر آن بوسیله یکی از ناشران معتبر دنیا.

۵ - تدوین برنامه انتشار کتابهایی در زمینه شناخت زیربنای یهودیت بزبانهای فارسی و انگلیسی در سطح جهانی.

The Cultural Foundation of Habib Levy

P.O. Box 5797 Beverly Hills, Ca 90209-5797

Phone: (310) 276-3222 . Fax: (310) 273-7483

**آشنائی با کتاب پرارزش «رازهای کهن»
 نوشته ربای دکتر لوی منیر در زمینه
 پیوند آموزشهای توراها با زندگی پیچیده امروز**



منیر با این هدف که تحصیلات عالی مذهبی خود را معنای عمیق‌تری دهد در رشته روانشناسی نیز از دانشگاه U.S.C. درجه دکتری گرفته است. کتاب کوچک «رازهای کهن» که بیش از ۲۵۰ صفحه ندارد چنان مسائل حاد روزانه ما را از دیدگاه کتاب مقدس بررسی میکند که خواننده وقتی آنرا تمام میکند و بزمین میگذارد حس میکند که پاسخ کوهی از دشواریهای زندگی امروزین را یافته است. من مطالعه این کتاب را به هر یهودی ایرانی که خواندن انگلیسی بداند جدا توصیه می‌کنم و از همه جوانها می‌خواهم که این کتاب

یکی از بزرگترین کمبودهای مذهبی ما یهودیان ایران، عدم دسترسی و شاید بی توجهی ما به کتابهاییست که درباره یهودیت منتشر می‌گردد. اگر بهانه این بی توجهی، در میان نسل بزرگتر، مربوط به ناآشنائی با زبانهای غربی باشد، برای نسل جوان دلیل قابل قبولی وجود ندارد. اخیراً کتابی به توصیه دکتر هیرید اعتصامی که یکی از جوانان اهل کتاب است بدستم رسید به نام «رازهای کهن» یا Ancient Secrets نوشته ربای لوی منیر شخصیت برجسته مذهبی مقیم کالیفرنیا. ربای

را بخوانند و در بحثهای خانوادگی با افراد فامیل مطالب آنرا مطرح کنند.

کتاب «رازهای کهن» را من چنان پرمعنی و پر کشش یافتم که پس از مطالعه آن علاقمند شدم با ربای منیر در دفتر کار او در بیمارستان سیدرینای ملاقاتی داشته باشم. آنچه می خوانید پاره کوچکی است از آن گفتگو.

س. ربای منیر شما، هم دارای درجه عالی روحانی هستید و هم دکترای روانشناسی دارید. خودتان برای کدامیک بر دیگری اولویت قائل هستید؟

ج. من یک ربای هستم. دکترای روانشناسی را برای این گرفته‌ام تا کمکی باشد برایم در پیوستگی آموزشهای توره با مسائل بفرنج روانی و اجتماعی امروز. زندگی امروز ما خیلی پیچیده است، دکترای من در روانشناسی در برابر تحصیلاتم در Yeshiva University جنبه فرعی دارد.

س. هدف اصلی شما در نوشتن کتاب «رازهای کهن» چه بوده؟

ج. اینکه با ذکر مثال و مدرک و اشاره بداستانهای توره و ارتباط آنها با دشواریهای زندگی امروز به خواننده بگویم چقدر این متن مدون سه هزار و دویست ساله مربوط به زندگی جامعه امروز و فردای ماست. این خطاست که ما بدرستی درک نکنیم که چقدر توره می‌تواند در زندگی کنونی ما نقش عمیق و موثری داشته باشد.

س. قوانین آن؟

ج. قوانین البته جای خود دارند. اما خیلی‌ها هستند که با قوانین آشنایند، آنها را می‌خوانند، تکرار می‌کنند اما نفس یهودیت را از طریق داستانهای توره لمس نمی‌کنند. داستانهای کتاب مقدس ما میدانهای بی‌انتهایند.

س. منظورتان آدمهای خیلی مذهبی است؟

ج. نه الزاما. هر یهودی می‌تواند چنین باشد: ناآشنا با راز داستانهای کتاب مقدس.

س. خود شما به کدامیک از گروههای یهودی تعلق دارید، ارتدکس؟ محافظه کار؟

رفرمیست؟

ج. من فقط یک یهودی هستم. شما اگر عمق یهودیت را درک کنید خودتان را از این شاخه شدنها رها کرده‌اید. یک فرد ممکنست خیلی هم مذهبی باشد و یا برعکس. اما دچار بحران روحی و غم و اندوه بشود. چنین فردی چه رسوم را بجا بیاورد چه نیآورد، چه دعا بخواند چه نخواند، نفس یهودیت را آنطور که باید لمس نکرده. ذهن او داستانهای توره را با زندگی عادی امروز منطبق نکرده. برای او در زندگی گذشته و زندگی امروز شکاف هولناکی وجود دارد.

س. در کتابتان، و احتمالا در نوشته‌های دیگرتان در زمینه روانشناسی تحت تاثیر «یونگ» بوده‌اید. چرا؟

ج. برای اینکه این استاد روانشناسی را عالم تشریح در روح و روان آدمی دیده‌ام و از طریق او به رابطه یهودیت و روانکاوی بهتر دست یافته‌ام.

س. کتاب «رازهای کهن» دارای پنج بخش است. دلیلی دارد؟

ج. قطعاً. این پنج بخش بر مبنای داستانهای اسفار پنجگانه آمده. این تنها سفر آفرینش نیست که از داستانهای آدمیان سخن می‌گوید، از همه اسفار الهام گرفته شده.

س. در این پنج بخش از سی و سه مبحث از تقدیر و سرنوشت گرفته تا عشق و سکس سخن گفته‌اید، آیا در همه این مباحث بین گذشته دور و به قول خودتان زندگی پیچیده امروز رابطه مستقیم وجود دارد؟

ج. البته. و این چیزست که همانطور که گفتم در این کتاب دنبال میشود. بگذارید باز تکرار کنم که بهر علتی که بوده بسیاری از ما با وجود اینکه مراسم مذهبی را دقیقاً بجا می‌آوریم و دعا و نیایش‌هایمان بجای خود محفوظ است، اما بین زندگی امروز خود با کتاب مقدسمان پیوندی بوجود نیآورده‌ایم. و این مایه خیلی از دردهاست برای ما. یهودیت را باید کاملاً زنده و

کنید تمام دنیا را نجات داده اید!

کتاب Ancient Secrets را بخوانید. ای بسا که پس از خواندن این کتاب مایل شوید با افکار بزرگمردی که ویرا به عنوان یک «روانشناس و ربای معتاز و متفکر» می شناسند بهتر آشنا شوید. کتاب «رازهای کهن» گرچه علمی و عمیق است اما با نثری بسیار ساده و قابل فهم نوشته شده است. این اثر در واقع آب گوارای چشمه ای پاک است که همه ما تشنگان امروز به آن و منابعی نظیر آن نیاز داریم. ناگفته نماند که کتاب ربای متیر پس از انتشار چندین هفته متوالی جزء پرفروش ترین کتابها در میان جامعه یهودی امریکا بوده است. ایکاش امکان ترجمه این کتاب به فارسی باآسانی فراهم می آمد.

ه. الف.

ملموس شناخت و آنرا با زندگی امروز انطباق داد. س. جز این کتاب، دیگر چه کتابهائی نوشته اید؟

ج. دو سه کتاب دیگر. در رابطه با یهودیت و روانکاوی. و یک کتاب درباره «یعقوب». و یعقوب را برای این انتخاب کردم که در تنهائی شب ناگزیر به کشمکش درونی شد. هر کس در درون خود کسی دیگر دارد که سایه سیاه اوست. شناخت این سایه و کنترل اوست که بار نگرانیها و دلهره ها را بردوش ما سبک تر میکند.

س. اگر قرار باشد فقط چند عبارت از کتاب خود را ذکر کنید کدام عبارات خواهد بود.

ج. آخرین آنها که اینهاست: بنا به نوشته تلمود «آنکه یک زندگی را نجات دهد تمامی دنیا را نجات داده است» با الهام از این گفته یک وظیفه کوچک را برای خود تعیین کنید. نکوشید که تمامی دنیا را نجات دهید، فقط یک زندگی را نجات بدهید. زندگی خودتان را. و اگر چنین



We're The Inside Guys.

شرکت تاسیساتی ای-اف

A.F.

آقای مهندس فرامرز مهدی پور

Heating & Air Conditioning

تهویه مطبوع

نصب - تعمیر - سرویس و نگهداری

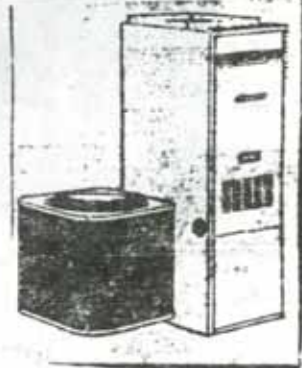
متخصص در نصب دستگاههای تمیزکننده و مرطوب کننده هوا

شماره مجانی 1-888 8FRESH AIR

1-888-837-3742

Oxnard - Van Nuys

(818) 991-8856



امور حسابداری و مالیاتی خود را

به اشخاص متخصص **CPA** و با تجربه بسپارید

مؤسسه حسابداری و مشاوره مالی

الیاس عزیز لای **CPA**

عضو انجمن های حسابداری رسمی **CPA** کالیفرنیا و امریکا

عضو انجمن حسابداران خبره انگلستان **FCA**

دارای ۲۰ سال تجربه در امور حسابداری و مالیاتی

- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی (افراد - شرکتهای سهامی و تضامنی - تراست ها)
- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی هدیه (Gift Tax Return) و مالیات بر ارث (Estate Tax Return)
- مشاوره در امور مالیاتی جهت کاهش بدهی مالیاتی، برنامه ریزی مالیاتی و ارزیابی Tax Shelter
- تهیه صورت محاسبه افزایش اجاره و هزینه های مربوط به ساختمان های تجاری و شاپینگ سنتر (C.P.I. and Pass Through Expenses)
- تهیه صورتهای مالی (Financial Statements) جهت اخذ وام از بانک ها و مؤسسات اعتباری
- طرح، تنظیم و سرپرستی سیستم های حسابداری مالی و حسابداری قیمت تمام شده
- مشاوره در امور سرمایه گذاری جهت خرید و فروش مؤسسات تجاری از قبیل کارخانجات، مؤسسات خدماتی، مغازه های خرده فروشی و عمده فروشی، صادرات و واردات
- مشاوره در امور مربوط به حسابرسی مالیاتی I.R.S. Audit و ادعای خسارت از شرکت های بیمه

ELIAS AZIZ-LAVI

CERTIFIED PUBLIC ACCOUNTANT

8907 WILSHIRE BLVD., SUITE 301
BEVERLY HILLS, CA 90211

Tel : (310) 657-2600

Fax: (310) 657-8981

نگاهی به زیبائی از دریچه چشم یک هنرمند



گفتگوئی با خانم طوبی کروویان

نقاش - شاعر

جمله توفیقش در کارهای هنری خود را مدیون همسرش میدانند. با تشویق روح اله خان به کاری که صمیمانه به آن عشق میورزیده می پردازد: آموزش نقاشی و دکوراسیون داخلی. میگوید، «فکرش را بکنید، با سه تا بچه قدونیم قد، یک زن جوان و کم تجربه، در سرزمینی غریب که ایرانی حکم کیمیا داشت، در تنهایی مطلق، این همسرم بود که کنارم ایستاد و تشویقم کرد تا با وجود همه مشکلات بدنبال آنچه دوست میدارم بروم». پس از فارغ التحصیل شدن از کالج دکوراسیون داخلی در نیویورک، با همسرش دو گالری هنری یکی در نیویورک و دیگری (پس از کوچ به غرب امریکا) در لوس آنجلس برپا میکنند.

در لوس آنجلس علاوه بر پرداختن به زندگی خانوادگی و همراهی با همسرش در شغل او، به

نزدیک به نیم قرن پیش از ایران به امریکا میآید - همراه با همسرش، روح اله کروویان و کودکان خردسالشان: ویدا، فرهاد و گیتا. از تهران با هواپیما به بیروت میروند و از بیروت با کشتی به نیویورک.

طوبی خانم در تهران متولد میشود، تحصیلات ابتدائی خود را در مدرسه آلیانس و متوسطه را (که از دهسالگی آغاز کرده) در مدرسه نوربخش و کالج را در Sage College باتمام میرساند (مدارسی که در آن سعادت آموختن در محضر استادانی چون دکتر شفق و دکتر صورتگر را داشته است). در همین مدرسه است که با همسرش آشنا میشود، بهم دل می بازند و کارشان به ازدواجی می کشد که تا به امروز در نهایت دلبستگی ادامه دارد. طوبی خانم همه دستاوردهای زندگیش، و از



خانم طویی کروییان در کنار یکی از آثارشان

اجازه بفرمائید قبل از هر چیز از شما و همکارانتان در نشریه خوب شوفار سپاسگزاری کنم که بمن افتخار این مصاحبه را داده‌اید - که با وجود اینهمه افراد برآستی هنرمند در جامعه ما، این افتخاری است برای من.

شوفار: اطمینان داشته باشید به هر هنرمند دیگری هم که در جامعه ما باشد شوفار همین فرصت را داده و خواهد داد. بنابراین با خیال راحت به سوال من جواب بدهید.

دیدن پدیده های شورانگیز در حد همه کس است، اما متأسفانه بعضی از ما پنداری چشمان را بر آنها می‌بندیم. شاید شاد بودن امری ذاتی است، شاید هم من این را مدیون پدر و مادرم باشم که از کودکی بمن دیدن زیبایی‌ها را آموخته‌اند و خوشحالم که منم بفرزندانم و نوادگانم اینرا آموخته‌ام. برایتان مثالی می‌زنم. با جردن، نوه‌ام، به پیاده روی در منطقه‌ای خشک رفته بودیم. هر گوشه‌ای از این دشت خشک برای من تماشایی بود

کمک به فعالیتهای اجتماعی روی می‌آورد و با سازمانهای مختلف خیریه امریکائی همکاری نزدیک میکند. در این میان مرکز پژوهشی شهر امید (City of Hope) جای ویژه ای دارد. طویی خانم از این مرکز با هیجان خاصی صحبت میکند. علاوه بر همکاری تنگاتنگی که بطور مداوم با این مرکز جهت یاری رساندن مالی به آن دارد، هر ساله کنسرتی بزرگ ترتیب میدهد و عواید آنرا به نام ایرانیان هموطن خود به شهر امید میدهد.

در طول سالهائی که او را شناخته‌ام، بالاترین چیزی که در او جلب نظرم را نموده استواری او است که همانند صخره است و عشق اوست به شادمانی و شاد زیستن. از آه و ناله کردن بدش می‌آید و حتی عصبانی میشود. کمتر او را بی‌لبخند دیده‌ام، حتی در زمانهائی که میدانسته‌ام نگرانی‌های طاقت فرسا دارد - و این حال و هوا در نقاشی‌ها و شعرهایش نیز جاری و ساری است. نقاشی‌هایش شاد است. جلوی تابلوهایش که می‌ایستی، حس میکنی که اساسی‌ترین هدف او ایجاد شور و شغف در توست.

مرا به میهمانی نقاشی‌هایش می‌برد - توی آتلیه‌اش. درخت‌ها، تناور و سرسبز. آلاچیق‌ها، آویخته از سقف و دیواره‌هایشان پیچک‌های صورتی و سرخ. برکه‌ها، آرام با لاله‌های آبی در محاصره بیدهای مجنون و پگاه و با آفتابی شعله ور از پشت کوههای دور دست و دخترکی که چون نسیم از برابر عروج خورشید در امتداد افق رنگین در وزش است.

به گفتگو می‌نشینم. آنقدر پرسش درباره این بانوی دوست داشتنی و جالب توجه در فکرم انباشته است که نمیدانم از کجا شروع کنم. از زندگی شخصی‌اش و گذراندن اینهمه سال در غربت می‌گذرم و از او می‌پرسم.

شوفار: چه چیز در شما اینهمه شادی و شادمانی برمی‌انگیزد و رمز و راز شاد بودن و شاد ماندن شما چیست؟



بهر شاخساری نشسته هزار

شده نغمه خوان سرود بهار

نقاشی و قلم مو و رنگ روغن می کشد و گاه به مداد و کاغذی بسنده میکنم و شعرکی میگویم. بمصداق شعر

اگر غم لشگر انگیزد که خون عاشقان ریزد

من و ساقی بهم سازیم و بنیادش براندازیم

اینجا ساقی من یا قلم موی نقاشی است یا مدادی برای نوشتن احساساتم.

شوفار: و این توانائی از شما هنرمندی میسازد با دو استعداد بارز هنری، نه؟

شما چه اصراری دارید مرا «هنرمند» صدا بزنید. من هرگز خودم را شایسته این لقب نمیدانم.

شوفار: شما باین زیبایی نقاشی میکنید و خوب هم شعر میگوئید. بنده چنین شخصی را «هنرمند»

خطاب میکنم. هنرمندی که دو استعداد برجسته دارد. حالا بفرمائید که از کی شعر میگفتید؟

از کودکی. از همان سالها من و خواهر و برادرانم در دامان شعر بزرگ شدیم. پدر - روحش شاد - هر شب ما را بدور خود می نشاند و برایمان مثنوی میخواند و داستانهای آنرا برایمان تشریح میکرد و از استادی مولوی در به نظم آوردن مثنوی برایمان توضیح میداد. شعر با خون من عجین شده است. دوستان اهل ادب گاه بمن میگویند که اگر بجای نقاشی بدنبال شعر رفته بودم،

و از آن حرف میزد. جردن پرسید، «مادربزرگ، تو چه می بینی که من نمی بینم؟» در کنار تخته سنگی تکه ای چوب افتاده بود. برداشتمش و گردش رگه های چوب در مقطع شکسته آن را باو نشان دادم. در این تکه چوب یک نقاشی نکشیده بود و یک شعر نگفته و یک سمفونی نواخته نشده. آن قطعه چوب اکنون پایه آباژوری در اطاق جردن است که درباره آن مقاله مفصلی نوشته و بکلاس خود در کالج ارانه داده و گویا نمره خوبی هم گرفته.

به جردن گفتم، خدمت شما هم عرض میکنم - دریافت شادمانی مکنون در طبیعت امری بسیار ساده است. این مائیم که باید دیده بصیرت باز کنیم. شما تا بحال چند بار به مثلاً یک درخت روبروی اطاقتان یا داخل حیاط منزلتان چشم دوخته اید؟ خیلی زیاد، نه؟ حالا همین امروز نگاهی دوباره بآن بیاندازید، نه بعنوان یک درخت بلکه بعنوان یک «زیبائی» درست نگاهش کنید - گردش شاخه هایش را، رقص برگهایش را، جسم تناورش را که چون مادری دلسوز شاخه هایش را دور خودش جمع کرده است. به دشت و چمن اطرافش نگاه کنید و ببینید که:

چمن پر زگل بود و نقش و نگار

نسیمش مرا داد بونی ز یار

بهر گوشه اش سبزه ای رسته بود

دل از خوبی و خرمی می ربود

همه یاس و ترگس همه یاسمین

که می بود فصل گل و فروردین

به هر شاخساری نشسته هزار

شده نغمه خوان سرود بهار

کنار بنفشه، لب جویبار

گل و لاله و ناز دیدم هزار

شوفار: این شعر اثر کیست؟

خودم این شعر را گفته ام. قصدم از خواندن آنهم این بود که برایتان بگویم که من در مقابل زیبایی های طبیعت از اندرون به وجد می آیم و این وجد مرا بکاری خلاق وامیدارد - و گاه بیای بوم



می نوش ندانی ز کجا آمده ای
خوش باش ندانی به کجا خواهی رفت

است بزودی نوار آن بیبازار بیاید) باین سواتان
جواب بدهم:

کاش گردد عالم ما جایگاه عدل و داد
جای عیش و صلح و یاری، مظهر مهر و وداد
تا نهال شادمانی بردمد از زندگی
جای ویرانی ببیند آدمی سازندگی
برفرازد در زمانه پرچم صلح و صفا
بشکند گل‌های عشق و شادی از شاخ وفا

**شوفار: بعنوان یک هنرمند، و همچنین یکی از فعالان
امور اجتماعی، بعقیده شما برای رهائی از مسائل
کنونی جامعه غربت زده ما چه باید بکنیم؟**

من جامعه شناس نیستم که بتوانم پاسخ
قاطعاً به این پرسش شما بدهم، ولی مشاهدات
خودم را بطور مختصر عرض میکنم.
اول: ترک تقلید (خلق را تقلیدشان برباد داد- ای دو
صد لعنت براین تقلید باد) و افراط.
دوم: پوشیدن و آرایش کردن مطابق سن و سال خود
برازنده است.
سوم: توجه به نعمت های دور و اطرافمان که
میفرماید:

گر بهر مونی زبانی باشدت
شکر یک نعمت نگوئی از هزار

به آخر گفتگویمان رسیده ایم و احساس
میکنم هنوز یک از هزار گفتنی هایمان را هم

چه بسا که ... دوستان خیلی لطف دارند.

**شوفار: برای خلق یک اثر نقاشی، از زمانی که
فکری به ذهن تان می رسد تا زمانی که نقاشی تمام
شود، چه مراحل را طی میکنید؟**

یک موسیقیدان وقتی یک سمفونی میسازد،
بگمانم قبل از هر چیز ضربه انبوه نت ها را توی
مغزش می شنود و بعد ارکستری را تجسم میکند
که باید بار هر بخش از نت ها را میان گروهی از
آنان تقسیم کند ... «رقص کولی را با سازهای زهی
شروع میکنم و حرکت سربازان بازگشته از جنگ را
با اوبوا و ویلون سل دنبال میکنم ...»

نقاشی هم همینطور است. سبزه را
می بینم و برکه را و درخت بید را و نور خورشید
از پس برگهای پُر درخت کاج و یک گل صورتی
کمرنگ تنها را ... و این ها را اول در ذهنت و
بعد روی بوم پیاده شان می کنی. کار من اینطوری
است اما گاه که خوب می اندیشم می بینم کارگردان
اصلی کارهایم همسرم است. روحی به نقاشی های
من از ابتدا که طرح بسیار ابتدائی و ناپخته است
نگاه میکند و تشویق میکند تا زمانی که نقاشی
پایان برسد. اینست زندگی و عشق کسی که به
هنر دل می بندد.

**شوفار: اگر بنا بود باز دنیا بیآید، آیا دوست داشتید
دوباره نقاش باشید؟**

اگر با همین توان دیدن زیبایی ها دنیا باز
گردم، پاسخ صددرصد بله است. اما اجازه بفرمائید
خدمتتان عرض کنم که وقتی را که صرف خلق
نقاشی هایم کرده ام یکی از بزرگترین سرمایه
گذاریهائی بوده که برای روزگار پیریم کرده ام -
منظورم سرمایه گذاری مالی نیست، بلکه سرگرم
بودن با آنچه که بمن نیرو و توان زیستن میدهد.
امریکائی ها میگویند «دوران پیری را در جوانی
میسازید».

**شوفار: زندگی روی کره خاکی را چگونه دوست
دارید؟**

بگذارید با یکی دیگر از شعرهایم (که
دوستان هنرمندم بر روی آن آهنگ گذاشته اند و بنا

نگفته ایم. از خانم طویی کروییان و همسر مهربانش
روح اله کروییان خداحافظی میکنم و این مصاحبه
را با شعری از خانم مهین عمید درباره طویی خانم
به آخر می برم.

اگر کروییان را بال و پر نیست
به زیر چتر طویی میتوان زیست
دو هم عهد و دو دلداده دو همراه
بود اوصاف این دو یار دلخواه
بهستی سیرتی فرخنده خونی
به شهر مهر و یاری آبرونی
فرشته گر بصورت آدمی بود
بغیر از بال بر طویی نیفزود
چه میگویم چکار آید پروبال
کسی را کو بود فرخنده اعمال
هنر بال و پر است و گاه پرواز
تخیل میکند بال و پرش باز
سخن سنجی و نازک بینی او
به شعرش میدهد رنگی زجادو
درونی گل نشان و دل گل آرا
گل افشان میکند بزم سخن را

گلستان خیالش پرز تصویر
وراگلشن نماید عالم پیر
ببال شعر و پرواز گل رنگ
شده کروییان را جفت همسنگ
بخونی نرم و گفتاری چنان گرم
دلی نازک - روانی پرز آزر
کند رخنه درون سنگ خارا
که آموزد ورا لطف و مدارا
به کار خیر و دلجوئی زیاران
بود همیار طویی لطف یزادان
نگاه آرزومندان بسویش
همه دلدادگان در آرزویش
بود امید ما از پاک یزدان
که این گل بوته بستان ایران
بپاید جاودان چون دورگردان
به تائید خدای پاک بی چون.



دکتر جیکوب اسحق اف

دندانپزشک

استادیار دانشکده دندانپزشکی . U . C . L . A .

دندانپزشک کودکان و بزرگسالان

تلفن ۲۴ ساعته
(310) 858-1234

9301 Wilshire Blvd, Suite 409
(at Rexford)
Beverly Hills, CA 90210

- روت کانال
- روکش چینی و دندان های مصنوعی ثابت و متحرک
- زیبایی دندان ها با بایندینگ
- جلوگیری از پوسیدگی دندان ها
- جلوگیری از بیماری های لثة
- جراحی دهان و دندان
- قبول اورژانس های دندانپزشکی



**CENTURY PHARMACIES
& HOME HEALTHCARE CENTER**

داروخانه های سنچری

و مرکز وسایل سلامتی و بهداشتی در منزل

داروخانه ای که نیازهای دارویی و بهداشتی شما را بر آورده می کند
با موجودی فراوان از انواع داروها و محصولات بهداشتی



با ما درباره تمام مشکلات دارویی خود تماس بگیرید

- تخفیف مخصوص سالمندان
- تحویل مستقیم دارو به منزل و از طریق پست
- کلیه انواع وسایل مخصوص سالمندان
- تختهای الکتریکی بیمارستانی
- جوراب واریس، کمرست های طبی و کمربند های طبی



داروخانه های سنچری مورد اطمینان پزشکان طراز اول ایرانی و آمریکائی ساکن لوس آنجلس



**داروخانه های سنچری از
THRIFTY & SAV-ON
و دیگر داروخانه ها ارزاتر است**



⊗ داروخانه های سنچری نامی که میشناسید و به ان اطمینان دارید ⊗

قبول مدیکل و مدیکر و اکثر بیمه های جدید HMO
اگر بیمه دیگری دارید با ما مطرح کنید

پیکو جنب ایلات مارکت 18254 SHERMAN WAY RESEDA (818)708-7080	بورلی هیلز روبروی ساختمان شهرداری 415 CRESCENT DR. BEVERLY HILLS 310 - 246 - 5999	نگ ستر صورتی رنگ 11870 SANTA MONICA BLVD SANTA MONICA 310 - 473 - 1568	وست لوس آنجلس شاپینگ سنتر 8722 PICO BLVD LOS ANGELES 310 - 657 - 6999
--	--	---	--

حمامی در بابل گرما به ای در کابل



کجی میکند و خجالت میدهد و زخم میزند ...»

بعضی از ماجراها مثل کلاف‌های سردرگم انسان را کلافه میکنند و مثل گره کور گره به پیشانی می‌آورند و آدمی عاجز و سرگردان و خرفت میشود چون درک کردن و قبول کردنشان آسان نیست.

این ماجراها اغلب «چندشاخه» ای هستند

«در سانحه بابل در ۵۰ سال پیش یهودی از

حمام رفتن محروم شده است چون جهود است و نجس است و آب خزینه را ملوث میکند ولی نیم قرن بعدش زن افغانی این بیوه بخت برگشته مسلمان است و خواهر دینی طالبان است و این محدودیت شرم آور (در منزل زندانی بودن و اجازه حمام رفتن نداشتن) از طرف برادران همکیش او به او تحمیل شده است و باور نکردنی است در اینجا تاریخ تکرار شده است ولی تاریخی که دهن

یعنی هم غم انگیز و دردناکند و هم خشم آور و توهین آمیز و شرم آور و وحشیانه و آغشته با بی رحمی و جهالت و تعصب.

در پانیز امسال درکشور نفرین شده افغانستان گروهی از واپس گرایان با اسم طالبان (بروزن جاهلان و ظالمان) کابل پایتخت ویران شده آن مملکت را تصرف کردند و خود را حاکم آن سرزمین خواندند.

آنها مثل قارچ های سمی از دشت ها و کوه و کمرهانی که با خون سربازان و بیگناهان ۱۰ سال جنگ داخلی آبیاری شده بود سردرآوردند و فعال مایشاء شدند.

این گروه همانطور که مرسوم خیلی از رژیم های متعصب و واپسگر و ستمگر در سراسر دنیاست بلافاصله زنان افغانی را چند درجه از مقام انسانی پائین تر آوردند و خیلی از درها را برویشان بستند.

زنان تا چندی از منازل خود اجازه بیرون آمدن نداشتند و حق کار کردن و شغل داشتن در ادارات و استخدام شدن از آنان سلب شد و حتی از حمام رفتن هم محروم گشتند چون ممنوع الخروج بودند.

دست بریدن پیا شد و عکس برداشتن ممنوع گشت و مدرسه رفتن دختران معصیت تلقی شد و مردان موظف به ریش گذاری شدند و گروه قلبی از زنان هم که جرئت کرده از خانه پا به بیرون گذاشتند از ترس مجازات و شلاق خوردن طوری خودشان را در کفن لعنتی سیاه (چادر) پیچیدند که نفس کشیدن را برایشان مشکل کرد.

غم انگیز اینجاست که خیلی از زنان افغانی ممنوع الخروج بیوه زنانی هستند که شوهران جوان خود را در جنگهای خونین داخلی از دست داده اند و با چند فرزند یتیم و خردسال تنها نان آور خانواده هستند و حال از شغل خود محروم شده اند. در روزهایی که طالبان در کابل بیداد میکردند و زنان خانه نشین شده و درهای گرمابه های عمومی هم تا مدتی برویشان بسته بود نوشته ای که درست ۵۰

سال قبل در یکی از شماره های هفته نامه ای با اسم ایسرائل در تهران (که بهمت دکتر رحیم کهن و یاران او منتشر میشد) در مجله پیمان و شوفار نیویورک بچاپ رسید. این نوشته شکوائیه ای بود از یکی از یهودیان شهر بابل که از طرف خود و همیکشان خود در آن شهر طلب امداد میکرد. نویسنده نامه از طرز رفتار توهین آمیز صاحبان حمام های آن شهر نسبت به یهودیان به فغان آمده بود چون صرفاً بواسطه یهودی بودن آنها را حتی در نمره های خصوصی هم راه نمیدادند چون نجس بودند. او اضافه کرده بود که این محرومیت (از حمام رفتن او و همکیشان او) باعث شیوع بیماری های زیادی در بین مردم شده است.

ماجرائی که در سال ۱۹۴۶ در بابل روی داده بود درست ۵۰ سال بعدش از کابل سر در آورد ولی این دو سانحه شرم آور و نابخشودنی در عین شبیه بودن زمین تا آسمان با هم فرق دارند و عبرت انگیز و شاید هم مخوف و چندش آورند.

بیانید با هم این دو ماجرای دردناک را که ۵۰ سال بینشان باد خورده است حلاجی و تجزیه و تحلیل کنیم و بعد با هم شیون و واویلا راه بیندازیم. در سانحه بابل، یهودی از حمام رفتن محروم شده است چون جهود است و نجس است و آب خزینه را ملوث میکند و مومنین آلوده میشوند. ولی در کابل، زن افغانی، این بیوه بخت برگشته، مسلمان است و خواهر دینی طالبان است و این محدودیت شرم آور (ممنوع الخروج بودن و اجازه حمام رفتن نداشتن - موقتی یا طولانی) از طرف برادران همکیش او به او تحمیل شده است و مصرع معروف: «از ماست که برماست» درباره اش صدق میکند.

در اینجا تاریخ تکرار شده است ولی تاریخی که دهن کجی میکند و خجالت میدهد و زخم میزند. تاریخی که مسخ شده است. در کابل زن بودن با جهود بودن مترادف شده است و بیوه زن افغانی مسلمان، نیم قرن بعد از ماجرای بابل دارد رُل یهودی را بازی میکند و یهودی بابل هم ۵۰

سال قبل رُل بیوه زن مسلمان کابل را بازی کرده است ولی او فقط در روزهای بارانی حق خارج شدن از منزل را نداشته است ولی بیوه زن مسلمان کابلی وضعیت دردناک تر است چون او در روزهای آفتابی هم در منزل خود زندانی بوده است.

اینجا یهودی بودن بابلی و مسلمان بودن بیوه کابلی مطرح نیست، اینجا زشتی و وقاحت و ابلسی بودن این عمل وحشیانه و توهین آمیز به ممنوع است که انسان را بخشم می آورد. قدر مسلم این است که هر جا واپس گرانی و کوتاه فکری و تعصبات آئینی و فرقه ای چهره کریه خود را نشان میدهند هیچکس در امان نیست و تروخشک با هم میسوزند و همکیش و غریبه همه قربانی میشوند.

تفنگدار طالبانی که اسم خودش را هم نمیتواند بنویسد و هرگز لای کتابی را باز نکرده است و حمال الحطب تمام معنی است مسلسل بدوش انداخته و زن تحصیل کرده افغانی را که شاید دکترای خودش را دارد از رفتن به حمام یا

خارج شدن از منزل باز میدارد و او را در کفن سیاه میپوشانند. این مرام و امثال آن، مرام های ضد انسانی هستند که خود را در لباس مذهب پوشانده اند ولی هیچ آئینی و هیچ مذهبی آنها را تانید نمیکند و نمی پذیرد چون ضد بشری هستند و ضد آزادی فردی و رهبران عوام فریب و بیسواد و دیو صفت میکوشند آنها بدیگران تحمیل کنند.

این غاصبان عقده ای این روزها در خیلی از ممالک بر خر مراد سوارند و جهالت و وقاحت و قساوت را در هم آمیخته میکوشند خطه های تحت انقیاد خود را به روزهای تاریک قرون وسطی برگردانند و کم و بیش دارند موفق هم میشوند.

ولی رژیمی که زنان را در کفن سیاه میپوشاند و دست میبُرد و سنگسار میکند و به مردان امر میدهد که ریش بگذارند دیر یا زود ریشش در خواهد آمد و ریشه کن خواهد شد. بدبختی اینجاست که تا طلوع آن روز خیلی از دل ها ریش خواهد شد.

با اطمینان خاطر وکیل خود را انتخاب کنید



ایلی کانتور

ELI KANTOR

وکیل امریکایی فارسی زبان

وکیل دلسوز و قابل اطمینان شما با بیش از ۲۰ سال تجربه در امور حقوقی، استاد دانشگاه،

متخصص در امور تصادفات، کارگر و کارفرما، تبعیض نژادی، مذهبی، سنی و امور مهاجرت

Tel: (310) 274 - 8216 Fax: (310) 273 - 6016

9595 Wilshire Blvd., Suite 405, Beverly Hills, CA 90212

قنادی لوپاله (کاشر)

Le Palais Bakery

در پیکوبلووار - شرق رابرتسون
مجهزترین و مدرنترین قنادی کاشر ایرانی

لوپاله - تولید کننده عالیترین انواع شیرینیها
و کیکهای مخصوص تولد
بر میتسوا و بیت میتسوا و عروسی
زولبیا و بامیه
بانظارت ریانوط ایرانی و امریکایی RCC

8670 West Pico Blvd.,
Los Angeles, CA 90035

(310) 659-4809

ویینا

Vienna Pastry

با ۱۴ سال سابقه در سانتا مونیکا
باطعم خوش شیرینیهای ویینا

خاطره های میهمانیهای خود را
شیرین تر سازید
وینا عرضه کننده تازه ترین، سالمترین
و خوشمزه ترین

انواع شیرینیها و کیکهای اروپایی
و امریکایی با مرغوبترین مواد اولیه
بدون مصرف روغن حیوانی
برای سفارش کیک و شیرینی برای انواع مراسم
و میهمانیهای بزرگ و کوچک خود
با ویینا تماس بگیرید

زیر نظر مستقیم ربای Yehuda Bukspan

1215 Wilshire Blvd.,
Santa Monica, CA 90403

(310) 395-6728





عکس بالا: لولاو با پدرش در سال ۱۹۴۰
عکس پائین: لولاو - امروز

نوشته: سو فیشکوف

برگردان: پروانه یوسف زاده

کم گشتگان

«چگونه درد دل و تعریف دو دوست، سبب پیدا شدن کم کرده ها شد.»

۱۹۴۱: ایلی آهارونوف، دختر بچه چهار ساله روسی را که با پدر و مادرش در شهر مینسک روسیه زندگی میکرد، بخاطر ابتلا به بیماری مخملک به بیمارستان رساندند و در آنجا بستری کردند. در تاریخ ۲۲ ماه ژوئن شهر مینسک را بمب افکن های آلمانی بمباران کردند و دستور تخلیه بیمارستان صادر شد. در نتیجه جابجائی سریع، فرصت اطلاع به اقوام بیماران نبود و در نتیجه وقتی پدر ایلی کوچک روز بعد برای بیرون آوردن فرزندش آمد، ایلی ناپدید شده بود و پدر اثری یا خبری از دخترش نیافت.

* * *

۱۹۹۶: پنجسال بعد از مهاجرت به اسرائیل، ایلی آهارونوف، روز یادبود هالوکاست، از کم

پس از انتشار شماره قبل شوفار، همکار خوب ما خانم پروانه یوسف زاده، پدر خود، آقای یعقوب سهیم را از دست دادند.

مرحوم سهیم از شخصیت های برجسته جامعه ما و انسانی والا بودند که فرزندان لایق و شایسته در دامان خانواده خود پرورش دادند.

از سوی همکارانمان در شورای نویسندگان شوفار و نیز هیئت امناء و هیئت اجرائی فدراسیون یهودیان ایرانی، درگذشت روانشاد یعقوب سهیم را به خانواده و بستگان آن مرحوم، به ویژه سرکار خانم پروانه یوسف زاده تسلیت میگوئیم.

کرده‌هایش خبردار شد. پس از پنجاه و پنج سال جستجوی رنج آور و دردناک، اکنون متوجه میشد که مدت طولانی بیست سال در شهر مینسک در روسیه، او و پدرمادزش بدون آگاهی، در فاصله بسیار کمی، نزدیک همدیگر زندگی میکرده‌اند. بدبختانه پدرمادر ایللی، در ۱۹۹۱ به امریکا مهاجرت کردند و پس از چندی بدرود حیات گفتند. آنها در شهر مینیآپولیس فوت کردند و هرگز ندانستند که دختر گمشده آنها، چقدر در مینسک نزدیکشان بوده و با چه جدیتی در تلاش یافتن آنها بوده است.

* * *

تامارا، خواهر کوچکتر ایللی، که پس از ناپدید شدن او بدنیا آمده بود، اکنون با خواهر دیگرش، لاریسا، در مینیآپولیس بسر می برد و میگوید که مادرش همواره امیدوار بود که بالاخره ایللی را خواهد یافت. ایللی میگوید: «تامارا تعریف کرده که مادرم هر سال در ۲۶ ژانویه برایم شمع تولد روشن کرده و به آنها گفته که این شمع‌ها را برای خواهر بزرگتان که ندیده‌اید روشن می‌کنم» او اضافه می‌کند: «پنجاه سال است که من روز تولدم را در اول ماه مه برگزار می‌کنم! این تاریخی است که در پرورشگاه یتیمان برای زاد روزم معین کردند. آیا مضحک نیست که پس از پنجاه سال تازه می‌فهمم که در چه روزی بدنیا آمده‌ام؟»

* * *

ایللی آهارونوف که در شهر کریات یوول زندگی میکند، امروز در اطاق نشیمن خانه‌اش با ما بگفتگو نشسته است. او با دقت زیاد پاکت سفیدی را که محتوی چند عکس سیاه و سفید است و در آلبومی نگاهداری میکند، بما نشان میدهد. در یک عکس مرد جوان خوش قیافه‌ای را که موهای مجعد و فراوانش جلب نظر میکند می‌بینم

که دخترک تپل و زیبایی را که او هم یک خرمن موی مجعد و سیاه دارد در آغوش گرفته، بازوهای دخترک دور گردن پدر حلقه شده و سرش را با اطمینان بر شانه او تکیه داده است. ایللی میگوید: «این عکس را در سال ۱۹۴۰ وقتیکه همراه پدرم بسینما رفته بودیم از ما گرفتند. آن وقت‌ها، یک عکاس جلوی سینما می‌ایستاد و هنگام ورود مشتریان به سینما از آنها عکس می‌گرفت. این تنها عکسی است که از دوران قبل از جنگ دارم».

آخرین خاطره ایللی از خانواده‌اش از پنجره همان بیمارستان سرنوشت ساز شهر مینسک است. او بیاد می‌آورد که پدرش برای دیدن او به بیمارستان آمده بود ولی چون او را بخاطر جلوگیری از شیوع مخلک در اطاق شیشه‌ای گذاشته بودند، به پدرش اجازه ورود ندادند و فقط توانست از پشت شیشه پنجره به دست تکان دادن و لبخند اکتفا کند. هر قدر دختر کوچک گریه کرد و فریاد زد باو اجازه دیدار نزدیک با پدرش را ندادند. میگوید: «این آخرین دیدار من با پدرم بود و دیگر هرگز او را ندیدم». خاطرات او از تخلیه بیمارستان و جابجائی‌ها محو و درهم برهم است، زیرا در آن هنگام فقط کودکی چهار ساله بود. یک ایستگاه قطار، یک گروه دو دوازده نفری بچه‌های کوچک که دو پرستار زن آنها را مرتباً به این سو و آن سو میرانند. این گروه تا پایان جنگ در حالیکه پیوسته در حال فرار از جایی به جای دیگر و پنهان شدن بودند با هم ماندند. برای گمراه کردن سربازان آلمانی اسم او را عوض کردند و یادش دادند که هر کس پرسید بگوید نامش لیلیا پتروا است و او که سخت گیج اینهمه فرار و ترس وحشت‌زا شده بود در پاسخ سرپرست هنگام تمرین می‌گفت: «اسم من لیلیا پتروا است ولی قبلاً ایللی آهارونوف بوده!» حالا ایللی میگوید: «خدا را شکر می‌کنم که هیچگاه پلیس یا سربازی اسم مرا نپرسید چون همه دوران جنگ با خودم یادآوری می‌کردم که من ایللی آهارونوف اهل مینسک هستم، اسم مادرم حوا و نام پدرم ایسرائل است».

ماه مه ۱۹۴۴: پس از آزاد شدن بوسیله

پارتیزان‌های شوروی، بچه‌ها را به پرورشگاه یتیمان در ویازان نزدیک مینسک فرستادند. ایلی بجستجوی والدین خود برآمد، عکس‌هایش را برای آژانس‌های مخصوص گمشده‌ها فرستاد و در روزنامه‌های مختلف چاپ کرد و چون بدبختانه اطلاعات او در مورد نام مادرش درست نبود هرگز نتوانست نتیجه بگیرد. او نمیدانست که مادرش با ازدواج نیز نام فامیل پدری‌اش را حفظ کرده و حوا نیز است.

۱۹۵۰: برای بچه‌های یتیم شناسنامه و

اوراق هویت جدید صادر شد و یک تیم پزشکی با تشخیص سن آنها برایشان تاریخ تولدی برابر با روزهای مهم کمونیستی شوروی معین کرد و برای ایلی هم روز اول ماه مه را بعنوان زاد روز نوشتند. در چهارده سالگی بمدرسهٔ شبانه روزی دخترانه در گرونا رفت. پس از پایان تحصیلات دبیرستان، بسمت سرپرست آموزشی و ناظم تربیتی اطفال به یک دهکدهٔ کوچک اعزام شد. پس از چندی در آنجا با دیوید لولاو که معلم فیزیک بود ازدواج کرد و به مینسک آمد و در مقام محقق ارشد در بهداشت کودکان، در یک آزمایشگاه مشغول کار شد.

۱۹۹۰: کی‌جی‌بی، در سایهٔ آزادی

پرسترویکا، پرونده‌های گذشته و جنگ را در دسترس همگان قرارداد و ایلی جستجوی خود را بآنجا نیز گسترش داد. با همهٔ پی‌گیری و کوشش از مادرش تحت نام حوا آهارونوف هیچ اثری نیافت و تصور کرد که او را نیز در پاک‌سازی‌های استالین نابود کرده‌اند. در این زمینه نیز مدرک یا سندی یافت نشد. ادارهٔ امنیتی شوروی نیز هیچ نوع برگه و اطلاعی از کسی بنام حوا آهارونوف پیدا نکرد ولی در مورد ایسرائل آهارونوف گفتند که جنگجویی بدین نام در جبهه کشته شده است، که البته شخص دیگری بوده.

بچه‌های یتیم و پرستارها چند بار دستگیر و آزاد شدند. در زمستان ۱۹۴۱ که سربازان آلمانی آنها را یافته و در زیرزمینی محبوس کردند تا از روسا دستور بگیرند، صاحبان قبلی مقداری نان و پنیر در آن زیرزمین بجا نهاده بودند و دو پرستار فوراً برای بچه‌های گرسنگی کشیده شروع به لقمه گرفتن کردند. یکی از سربازان آلمانی به زیر زمین بازگشت و آنها را در حال خوردن دید فریاد بلندی سرشان کشید و آنها را روانهٔ زندان واقعی کرد. این زندان بنحو وحشتناکی سرد و مرطوب بود بطوریکه سراسر کف آن از آبهای لوله‌های ترکیده ساختمان پوشیده شده بود. پس از مدتی آنها توانستند خود را به دهکده‌ای در ۳۵ کیلومتری شهر مینسک برسانند و تقریباً از سر آلمانها و دست‌نشانندگان روسی آنها که یهودیان را لو میدادند، در امان بمانند. ایلی بخاطر می‌آورد که در یکی از کشتارهای دسته جمعی وحشتناک هنگامی که او و بچه‌ها به پشت بام فرار کرده بودند، آنها را پائین آورده و مخفی کردند که جانی آفتابی نشوند. پس از هر کشتار لباسها و کفش‌های قربانیان را بین مردم تقسیم میکردند. کفش‌ها اغلب تابتا و لباسها از خون تازه رنگین بود. ایلی میگوید: «همه‌مان در زیرزمینی کز کرده بودیم. چند نیمکت آهنی را دایره‌وار گذاشته بودند و در وسط یک بشکه چوبی کوچک که بعنوان توالت استفاده می‌کردیم. پنجره‌ها شیشه نداشت و بجای شام یک مشت نخود و کمی شیر ترش بما میدادند». و اضافه میکند: «یک زمان دیگر را یادم می‌آید که ما را دستگیر کردند و در اطاقی زندانی کردند که یک تنور کوچک در گوشه آن بود و منم که خیلی ریزه بودم رفتم و درست بغل آن یک گوشه‌ای چمباتمه زدم. گرمای لذت بخش آن تنور آنچنان برایم غنیمت بود که وقتی که آزارمان کردند دلم نمی‌خواست بروم».

* * *

* * *

۱۹۹۱: ایلی و شوهرش دیوید لولاو همراه دخترش سوتلانا وارد اسرائیل شدند. سوتلانا که اکنون ۲۴ سال دارد دوره تخصص خود را در رشته تکنیسین پزشکی میگذراند. او از اوایل امسال در بیمارستان شَعْرزوک مشغول کار، تحقیق و آموزش شده است و دوستانی نیز یافته است. یکی از استادان او خانم ۴۲ ساله‌ای بنام اِلا تیز است که از فرصت‌های مختلف برای صحبت و رد و بدل کردن تجربه‌های خود بهره میگیرند.

۱۹۹۶: روز چهارم ماه مه که مقارن با یادبود هالوکاست است این دو دوست که مشغول صرف قهوه و گفتگو بودند با شنیدن آژیر مخصوص مراسم، تحت تاثیر قرار گرفتند و سوتلانا با غصه و غم از یکی از بیمارانش یاد کرد که ۸۱ سال دارد و همه خانواده و فامیلش را در جنگ جهانی دوم از دست داده است. اِلا نیز باو گفت که عمه او هم در زمان جنگ دختر کوچکش را در شهر مینسک روسیه گم کرده. سوتلانا میگوید: «من اسم آن دختر را پرسیدم و او گفت تیز» و ادامه میدهد، «من به او گفتم مادرم در کودکی در شهر مینسک گم شده ولی نام او آهارونوف است، ولی اِلا گفت که آه درست است نام پدرش هم ایسرائل آهارونف است پس مادرش همان عمه من یوا است». (در تلفظ روسی حوا را یوا میگویند) سرپای دختر جوان از این حرف بلرزه درآمد. دو دوست با هیجان و حیرت از زندگی خود و گذشته هایشان گفتند. اِلا در حالیکه هنوز از هیجان می‌لرزید به پدرش مارک تلفن کرد. مارک تیتز که اکنون در کربات یوول زندگی میکند قبلاً در شوروی رئیس انستیتوی فیزیولوژی شهر مینسک بوده و همان جا نیز زندگی میکرده. پس از سئوالات بیشتر اِلا با اطمینان برای مارک آنچه را که اتفاق افتاده بود شرح داد و گفت که مادر سوتلانا همان دختر عمه گمشده اوست که برای فامیل افسانه گشته بود.

* * *

مارک تیتز به یکی از خواهرزاده‌هایش که در شهرک کربات گت بسر می‌برد تلفن کرد و ماجرا را تعریف کرد در پی آن، او نیز نکته‌هایی را بر روشن تر شدن داستان افزود.

مارک از آپارتمان خویش بیرون آمد و مستقیماً در خانه همسایه‌اش را بصدا در آورد. اینجا آپارتمان ایلی و دیوید لولاو است و مارک در ذهن خویش، به روزهای دیگر و گذشته‌ها برگشته است. او میگوید: «ما همسایه‌ایم یکدیگر را در ایستگاه اتوبوس و بقالی سر خیابان بارها و بارها دیده‌ایم و با هم سلام و علیک می‌کنیم، همین. و حالا بصورت ایلی نگاه می‌کنم و گویی مادرم را می‌بینم. همه معما با هم اینطور جمع میشود و حل میگردد».

مارک تیتز که از خواهرزاده‌اش بزرگتر است بخوبی بیاد دارد که چگونه عمه‌اش حوا و شوهر او ایسرائل، موقع حمله آلمانها، دیوانه وار بجستجوی فرزندشان بهردری میزدند. او میگوید: در ۲۴ ژوئن ۱۹۴۱ ایسرائل آهارونوف دوباره به بیمارستان رفت تا فرزندش را بخانه بیاورد. در آن موقع تمام شهر زیر آتش بمباران‌ها شعله‌ور بود و بیمارستان کاملاً تخلیه شده بود. حوا مرتباً به آژانس‌های دولتی که اطلاعاتی از گمشده‌ها میدادند مراجعه میکرد و نتیجه‌ای نمی‌گرفت». و اضافه میکند، «عمه‌ام مرتباً گریه و زاری میکرد و از همه می‌پرسید که دختر کوچولویش کجا رفته و چه بر سرش آمده؟»

حوا و ایسرائل بتصور اینکه بیمارستان را با بیماران به جای دیگر منتقل کرده‌اند و چون در غرب یهودیان باقی نمانده بودند برایشان مسلم شد که بیمارستان در شرق مستقر شده، به آن سمت تغییر مکان دادند و در تمام دوران جنگ در تاشکند و اطراف به جستجو ادامه دادند. در همین حال ایلی نیز با نام دیگر و گروه بچه‌های یتیم در غرب بسر می‌بردند. ایلی میگوید: «و آنوقت من در جای عوضی با نام عوضی دنبال مادرم می‌گشتم!»

در سال ۱۹۴۶ حوا و ایسرائل دوباره به مینسک بازگشتند. بیمارستان تبدیل به تل خاکستر شده و تمام اسناد و مدارک آن سوخته و نابود شده بود. آنها در همان شهر در جوار هفت خواهر و برادر حوا که پدر مارک هم یکی از برادران حوا بود اقامت گزیدند. در سال ۱۹۷۵ یکی از خواهران ایلی به امریکا رفت و در مینیاپولیس ساکن شد پس از چندی خواهر دیگر در ۱۹۸۹ با و پیوست و بالاخره پدر و مادر در ۱۹۹۱ به آنها ملحق شدند.

پس از تعریف و شرح گذشته، متوجه شدند که مدت بیست سال ایلی با فاصله سه ایستگاه در نزدیکی خانه پدرش اقامت داشته و از فروشگاه واقع در زیر ساختمان آپارتمان آنها خرید میکرده است. در انستیتوی محل کار ایلی، اغلب روزها مارک برای تحقیقات عملی میآمده! در سال ۱۹۵۰ که ایلی در شبانه روزی شهر گرودنا مشغول تحصیل بوده، مارک هم در همان شهر به کالج پزشکی میرفته و از همه جالبتر اینکه در اواخر سالهای ۱۹۸۰، که مرکز اجتماعی یهودیان در مینسک افتتاح شد، پدر ایلی مرتبا و منظمآ به تمام سخنرانیها و برنامه های علمی و هنری میآمده و همیشه روی یک صندلی معین در ردیف سوم می نشسته، حال آنکه ایلی نیز اغلب باین مرکز میآمده تا اطلاعاتی درباره اسرانیل و فرهنگ یهودی کسب کند زیرا مشغول فراهم آوردن وسائلی برای مهاجرت باسرا نیل بوده است. ایلی با تاجر عمیق میگوید: «پدرم و من در میان جمعی از صدها یهودی، در جوار یکدیگر می نشستیم تا درباره اسرانیل و یهودیت بیآموزیم ولی هیچکدام نتوانستیم که گمشده خود را کنار خود بیابیم».

در سال ۱۹۹۱ مارک تیتز با خانواده اش به اسرانیل مهاجرت میکند در حالیکه در همان سال در ماه سپتامبر ایلی نیز با خانواده به اسرانیل میرود. این دو خانواده، در یک شهر یک خیابان و یک ساختمان، در دو آپارتمان همجوار اقامت میکنند، آری در شهر اورشلیم در خیابان برزیل و

بالاخره مارک راز نام گذاری ایلی را نیز برایش فاش میکند. ایلی میگوید: «پدرم نام پیدیش «راحیلی» را برمن نهاد زیرا این نام که همان راشل است، از آن مادر بزرگم بود که ششماه قبل از تولد من بدرود حیات گفته بود. بعدها آنرا کوتاه کرد و فقط قسمت آخرش را «ایلی» کردند و مرا ایلی خواندند. حالا اوراق تقاضای تغییر نام را به اداره مربوطه داده ام تا اسم «راحل» را ثبت کنند و شناسنامه و پاسپورت برایم صادر کنند. خودم هم با نام راحل آهسته آهسته عادت می کنم».

حساس ترین قسمت سرگذشت ایلی تماس با خواهرانی است که مقیم مینیاپولیس هستند. پدر ایلی در سال ۱۹۹۴ و مادرش شش ماه بعد در امریکا درگذشتند دو خواهر جوان تر او خوشبختانه زنده هستند. مارک میگوید: «برایشان طی نامه ای جریان را نوشتم زیرا ترس از آن داشتم که از طریق تلفن آنها گرفتار شوک عصبی کنم».

یک هفته بعد لاریسا و تامارا از مینیاپولیس تلفن کردند و خواستار صحبت با خواهر بازیافته شان شدند. ایلی میگوید: «وقتی که صدای آنان را شنیدم فقط گریه میکردم گریه و دیگر هیچ. پس از آنهمه سرگردانی و ناامیدی باور کرده بودم که در تمام جهان هیچ کس از خانواده و فامیلم باقی نمانده.» در ماه ژوئن لاریسا و تامارا به اورشلیم آمدند و همراه خود عکسهائی از پدر و مادر، فرزندان شان و بقیه فامیلم آوردند. سه خواهر بتماشای عکس و تعریف خاطرات پرداختند شاید بتوانند از طریق یادگاراها و یادآوری ها تاریخ زندگی گذشته را تنظیم کنند.

اکنون آرزوی بزرگ ایلی از زبان خودش: «رویای بزرگ من اکنون فقط زیارت آرامگاه پدر و مادرم است. اگر آنها را در مینسک بخاک سپرده بودند، حتما تاکنون بانجا رفته بودم، ولی از اینجا تا مینیاپولیس راه دوری است و قدرت مالی من جوابگو نیست. پس از اینهمه سال آرزو دارم لااقل یک بار پهلویشان بایستم و نزدشان باشم».



دکتر بیژن عافار

متخصص جراحی لثه و کاشتن دندان (ایمپلنت)

استادیار UCLA در بخش جراحی های لثه

عضو انجمن جراحان آمریکا

عضو انجمن دندانپزشکان آمریکا و کالیفرنیا

B.AFAR, D.D.S., M.S.

Periodontics & Implant Dentistry

Fellow Of International Congress Of Oral Implantologist

Associate Fellow Of American College Osseointegration

* کاشتن دندان (ایمپلنت)

* پیوند استخوان با آخرین متد *Gore-Tex*

* درمان فرونشستگی لثه

* جراحی ترمیمی و زیبایی لثه

* جراحی لثه

* ترمیم لثه بدون جراحی

* پیوند لثه

* از بین بردن بوی بد دهان

ولی

مطب ها در:

وست وود

18607 Ventura Blvd., # 209
Tarzana, CA 91356

(818) 784-4867

Westwood Medical Plaza
10921 Wilshire Blvd., Suite 904
Los Angeles, CA 90024
(310)443-4444

دوشنبه تا پنجشنبه مریض می پذیرد.

در فصل بارانهای بسیار



برای آریا

حاضر شدن همسرم به جانش غر بزتم. او هم مثل تیر لباس پوشید و راهی بیمارستان سانتامونیکا شدیم.

* * *

توی اطاق بیمارستان دخترم درد می کشید، دامادم در نهایت عصبی بودن، میکوشید خود را خونسرد نشان دهد، همسرم دست دخترمان را گرفته بود و صبر میکرد تا جیغ و دادش فروکش کند، آنوقت نصیحتش میکرد که آرام باشد ولی اشگ از چشمانش سرازیر میشد دخترم سرسرش میگذاشت

تلفن که زنگ زد، سراسیمه از خواب پریدیم. پیش از آنکه تلفن را بردارد، همسرم گفت، «دیدی نگذاشتی دیشب پیش بچه ام بمانم، حتماً دردش گرفته». و گوشی را برداشت.

«هلو! هان. کجانید. بیمارستان؟ دردش تند است؟ نه؟...» همسرم هنوز پای تلفن بود که من لباس پوشیده آماده رفتن بودم. نگاهی به سراپایم انداخت. هرچند چهره اش را اضطرابی کتمان نکردنی پوشانده بود اما از دستپاچگی من و اینکه من اینطور مثل برق شال و کلاه کرده آماده حرکت بودم خنده اش گرفت.

انصافاً در طول چندین دهه زندگی مشترک، این اولین باری بود که من هم نتوانستم بدلیل دیر

که، «تو هم میگذاری وقتی درد رهایم کرد، تازه موعظه ام میکنی؟» و تا همسرم میآمد جوابش را بدهد، حمله دردی دیگر بود، جیغی بلند و بنفش (!) رنگ و از جا پریدن همه ما.

دامادم با اوقات تلخی گفت، «پس کو این دکتر؟» و به بیرون اطاق بیمارستان دوید، وسط راهرو خشکش زد. یادش آمد که تلفن داخل اطاق است و بداخل اطاق برگشت، تلفن را برداشت و داشت نمره میگرفت که پرستار اطاق زایمان وارد شد. دامادم پرسید، «پس کو این دکتر؟» و پرستار که خانم جوان و خوش برخوردی بود با آرامی پاسخ داد، «همه چیز را به ایشان اطلاع داده ایم، همه چیز خوب است و درست پیش میرود، دکتر هم بموقع خواهند آمد».

به بیرون پنجره نگاه میکنم. باران آرامی که از شب پیش آغاز شده، همچنان می بارد و برگهای سبز درختهای تناوری را که در حیاط بیمارستان است می شوید. بخود میگویم، «برای موجود تازه ای که دارد پا به این جهان میگذارد، انگاری دارند زمین و زمان را آب و جارو می کنند». و بلافاصله بخودم نهیب میزنم که، «مرد، این حرف را جلوی مردم نگوئی ها که بوی خودپسندی ناجوری از آن به مشام میرسد» اما آنجا که تو و اندیشه هایت تنها هستی و نامحرمی نیست، بگذار تا توسن خیال هم تاخت و تازی کرده باشد و تو هم با آن احساس رضایتی کرده باشی.

دخترم جیغ می کشد. دلم برایش میسوزد. سر از حکمت کار کردگار در نمیآورم که چرا زن جماعت باید تا بدین حد - در مقایسه با ما مردها - زجر بکشد. راستی مگر نمی شد بچه ها (که زنده باشند، پس از آمدن باین دنیا، تا روزی که پدر و مادرانشان نفس می کشند، باید به پایشان بدونند) همینطوری بدون دادن اینهمه عذاب به مادرشان، قدم رنجه میفرمودند و پا به زندگی می گذاشتند؟ عقلم نمیرسد. از عمه جان که کنارم ایستاده می پرسم. جوابی میدهد که قانع کننده نیست ولی درخور تأمل. میگوید، «ما زنها همان

عذابی را وقت زایمان می کشیم که مادرانمان هنگام بدنیا آمدن ما کشیده اند». از عمه جان نمی پرسم که پس سهم ما مردها از این ماجرا چه میشود؟ چرا نمی پرسم؟ چون این پاسخ فکرم را بجای دیگری برده است...

* * *

اطاق انتظار بیمارستان رضابهلوی در شمیران عصر یک روز تابستانی، هشتم تیر ماه ۱۳۴۸، روی بالکن اطاق انتظار. روزی که دخترم، همین زانوی امروزمان، بدنیا آمد - و چه سخت هم بدنیا آمد. دو شبانه روز بود که همسرم درد می کشید. مادرم - که روانش شاد باد - خود قابله بود، البته در آن هنگام سنی از او گذشته بود و دیگر کار نمیکرد ولی بشدت اوقات تلخی میکرد که، «واله اگر بدست من میدادند، همان دیروز بچه را بدنیا آورده بودم». و بعد که آشفتگی مرا مشاهده میکرد، دلداریم میداد که، «صدبار بتو گفته ام، همه دنیا را زانیده اند. نترس، به سلامتی فارغ میشود». و زمان میگذشت و خبری از زایمان نبود.

با هر فریاد همسرم، همراه با مادر، از بالکن بداخل راهرو میدویدیم، و هر دو سه دفعه یکبار به اطاق پزشکی او رفته داد و فریاد راه میانداختم که چرا کمکش نمی کنید بزیاید؟ و جواب دکتر این بود که، «آقا جان، دارد طبیعی میزاید، برای چه بچه را غیر طبیعی بدنیا بیاوریم؟»

نزدیکیهای غروب، تکیده و خسته بروی بالکن کذائی که مشرف به گلدسته مسجد شمیران بود برگشتم، کنار مادرم نشستم مستاصل شده بودم و کدام مادر است که با یک نگاه تا انتهای احساس فرزندش نقبزند؟ دستی بر سرم کشید، گونه ام را بوسید و گفت، «میدانم دستم می اندازی، ولی بگذار یک چیزی را که قدیمی ها خیلی بآن اعتقاد داشتند برایت بازگو کنم». برایم مسلم بود که مادر میخواست سرگرم کند تا گذشت زمان را احساس نکنم. ادامه داد، «قدیمی ها میگویند

هروقت اذان خوانده شود، زانو می زاید. چیزی به اذان نمانده - حالا صبر کن». دست مادر را در دستم گرفتم و از او که بهر حيله ای برای آرام کردن من متوسل میشد، تشکر کردم.

نیمساعت بعد با بلند شدن صدای «اله اکبر» از گلدسته مسجد، دخترم بدنیا آمد.

* * *

به چشمان خسته و صورت تکیده دخترم که از فرط درد بخود می پیچد خیره شده ام و به مادرش که با نگرانی دست به موهایش می کشد و عرق پیشانی اش را با دستمال کاغذی پاک میکند... آینه های روی روی هم و ابدیتی که بگفته احمد شاملو از آن ساخته میشود.

تعداد زنان حاضر در اطاق زایمان در حال افزایش است - بطوری که پاتریشیا، پرستار مسئول اطاق به سختی میتواند از میان آنان عبور کند. از سر اوقات تلخی از اطاق میزنم بیرون و همسرم که متوجه شده بدنبالم میآید. می پرسد، «چی شد؟» میگویم، «یک طوری این زنها را دست به سرکن. یعنی چه، مگر اینجا تماشاخانه است؟» همسرم ملتسانه میگوید، «ترا جدت حالا توی این هیروبیور دعوا راه نیانداز. وقتی بردندش اطاق زایمان، همه پراکنده میشوند».

لحظاتی بعد با توضیحاتی که پاتریشیا میدهد متوجه میشویم که همین اطاق معمولی، با کشیدن چند تا از قفسه های کارسازی شده در دیوارها، تبدیل به اطاق زایمان میشود و تعداد نفرات حاضر هنگام زایمان هم بهیچوجه محدودیتی ندارد. از پاتریشیا عذرخواهی میکنم و توضیح میدهم که، «ما ایرانیان همبستگی های خانوادگی بسیار قوی داریم. من متوجه بودم که شما با چه سختی کارتان را انجام میدادید». و بعد موش میدوانم که، «چرا به داخل اطاق نمیروید از این خانم ها بخواهید که بداخل راهرو بروند تا اقلاً برای شما جای تکان خوردن باشد؟» پاتریشیا، با

نگاهی که تا باامروز هم نتوانسته ام تعریفش کنم، چشم درچشم انداخته میگوید، «در این روز بارانی، امروز نمیخواستم دختر خردسالم را به کودکان برود. باور میکنی به بیش از ده نفر از بستگان و آشنایم تلفن زدم که بچم را تا امروز عصر نگهدارند و کسی مَحَلَم نگذاشت؟ نوّه تو دارد در خاندانی بدنیا میآید که هنوز پا باین دنیا نگذاشته، در محاصره اینهمه عشق است. بگذار من از میان این آدم هائی که اینقدر مهربانند به سختی عبور کنم، اما با آنها باشم».

از خجالت خیس عرق میشوم. دکتر از راه میرسد. هموطن مهربانی که گونی برای کارش ساخته و آفریده شده است - با چشمانی که گونی همیشه می خندد. اول پدر بچه را آرام میکند و بعد ما مردها را از اطاق بیرون میکند تا زانو را معاینه کند. دکتر، پس از انجام معاینه بداخل راهرو میآید و پاتریشیا بدنبالش. باو دستورات لازم را میدهد. من به جلو میدوم. «هان، آقای دکتر، کی میزاید؟» و این بار دکتر نه فقط چشمهایش که تمام چهره اش را لبخندی آرامش بخش میپوشاند و میگوید، «چند ساعتی معطلی دارد. نگران نباشید». دخترم دارد جیغ میزند و من در انتظار «اله اکبر» مودنی هستم که غانله را به آخر ببرد.

* * *

عمه جان دوان دوان از داخل اطاق به بیرون میدود و خود را به دکتر که دارد با من حرف میزند میرساند.

- آقای دکتر

- بله خانم

- شما مرا بیاد میآرید؟

دکتر به شکل عمه خانم چشم میدوزد، کمی فکر میکند و جواب میدهد.

- نه معذرت میخواهم، بجا نمیآورم.

- ای آقا، من و خواهر برادرهایم با شما و خواهر

برادرهایتان در بچگی همبازی بودیم. یادتان نیست؟ پشت چهارراه حسن آباد. خدا بیامرزد مرحوم پدرتان را، چه صدائی داشتند. شبهای سلیحوت غوغا میکردند.

دکتر هیجان زده میشود. یادش میآید.

- پس شما ... شما ... دختر مرحوم حاج ... و حرف عمه جان و دکتر گل می اندازد. از سرشماری خواهر و برادرها شروع میشود و میان جیغ و فریاد دخترم، از یک سو به اجداد شریف دو طرف و از سوی دیگر به فرزندان و نوادگان طرفین میرسد. دامادم بی تاب است. جلو میرود و حرف عمه خانم را قطع میکند، که، «آقای دکتر، طفلک دارد بدجوری درد میکشد». دکتر دستی به شانه اش میزند و دلداریش میدهد. چیزی میگوید شبیه گفته مادرم که، «همه دنیا را زانیده اند، نگران نباش». و دنبال حرفش را با عمه جان میگیرد. دکتر سالهاست (خیلی بیشتر از ما از انقلاب گریختگان) که در این دیار زندگی میکند و می بینی که سرنخی گیر آورده تا به خاطرات دلچسب کودکیش باز گردد. نقب میزند تا به انتهای ریشه هایش برسد.

پرستار اطاق زایمان دیگری از راه میرسد. به دکتر میگوید که یکی از زانوها آماده زایمان است. دکتر از عمه جان عذرخواهی میکند، کارتی از جیبش در آورده باو میدهد که، «حتما" حتما" بمن تلفن بزنی، باید یکشب دور هم جمع شویم» و در حالیکه دارد بدنبال پرستار میرود، سرش را به عقب برگردانده میگوید، «عجب روزگاری بود، نه؟» و لبخندی میزند که در آن نشانه های ذوق و شادمانی دو همبازی است از دیدن یکدیگر.

* * *

مردان خانواده در راهروها و گروه زنان - مادر بزرگها و سایر بستگان در داخل اطاق زایمان - چون فوجی از نظامیان بدون فرمانده، همه در حال حرکت های بی هدفند. تنها کسی که در این میان میدانند دارد چکار میکند پاتریشیا است - و چه مهربان است این زن. باید بیشتر شناختش، اما کو فرصتی. همینطور که در حال عبور است باو میگویم، «از شما دو سوال دارم» - به شوخی میگوید، «دومی را اول بگو!» میگویم، «اول اینکه کی باران بند میآید و دوم اینکه من کی صاحب نوه میشوم؟» میگوید، «باران را نمیدانم، اما بتو قول میدهم که بمجربیکه نوه دار شدی خبرت کنم».

ساعت چهار و بیست و پنج دقیقه بعدازظهر روز دهم ژانویه ۱۹۹۵، پاتریشیا نوه ام را که لای پتونی پیچیده بود از اطاق زایمان بیرون آورد و میان بازوانم گذاشت و من حس کردم ... نمیدانم چه حس کردم. هرچه بگویم دروغ گفته ام. با تمام اطمینانی که در خود دارم که میتوانم حسم را به قلم بکشم، این یکی را نمیتوانم. تنها پدربزرگهائی که اولین نوه خود را برای اولین بار در آغوش کشیده اند میدانند من چه میگویم.

دقایقی بعد که راهروها و اطاق زایمان خلوت شده بود، بداخل اطاق رفتیم. نوه ام سر بر سینه مادرش گذاشته و درخوابی عمیق بود - طفلکی انگار تلاش برای پا گذاشتن باین دنیا خیلی خسته اش کرده بود.

به بیرون پنجره نگاه کردیم. باران ایستاده بود. آسمان آبی و شفاف بود و رنگین کمانی -- که از سوی پنجره ای که ما پشت آن ایستاده بودیم شروع میشد و به آنسوی افق میرفت -- چشمانمان را خیره کرده. فرش رنگینی را می مانست که جلوی پای تازه واردی گسترده باشند.

* * *

صدای پاتریشیا را پشت سرم شنیدم که میگفت، «دیدنی باران هم بند آمد!»

ساعت از دو بعدازظهر گذشته است. بیرون بر شدت باران افزوده میشود. گروه مردان - از پدربزرگهای کودکی که در راه است گرفته تا دیگر

گفتگوئی با فرشید شوشنی

نامزد نمایندگی انجمن شهر بورلی هیلز

یکی از حقایقی که گروههای مختلف مهاجر به امریکا از ملیت‌های گوناگون در طی سالهای اقامت خود در این سرزمین دریافته‌اند اینستکه تا در صحنه سیاست این مملکت حضور رسمی نداشته باشند نخواهند توانست خواسته‌های خود را بگوش مقامات رسمی امریکا برسانند.

جامعه ایرانی مقیم این سرزمین متأسفانه تاکنون این تشکل کافی را نداشته تا نمایندگانی از میان خود در سطوح مختلف تصمیم‌گیری، از سطح انجمن شهر گرفته تا مراجع قانونگذاری، داشته باشد. تنها استثناء در این مورد آرامنه ایرانی بوده‌اند که در شهر گلندل عضو انجمن شهر و حتی شهردار خود را از میان هم تباران خود انتخاب کرده‌اند.

از میان جامعه ما، فرشید شوشنی تا آنجا که ما میدانیم اولین شخصی است که خود را برای عضویت در انجمن شهر بورلی هیلز نامزد نموده است. چنین حرکتی از سوی یکی از جوانان فعال جامعه ما بسیار امیدوار کننده است. بهمین دلیل، شوفار با آقای شوشنی مصاحبه‌ای انجام داده است که متن این گفتگو ذیلاً از نظر شما میگذرد.

شوفار: آقای شوشنی، با تشکر از اینکه با ما به گفتگو نشسته‌اید، برای آشنائی بیشتر خوانندگان ما، لطفاً توضیح بدهید که انجمن شهر چیست و چه وظایفی دارد؟

قبل از هر چیز، من باید از شما سپاسگزاری کنم که این فرصت را در اختیار من گذاشته‌اید تا خود را به خوانندگان شوفار معرفی نمایم. در جواب به پرسش شما باید عرض کنم که در کالیفرنیا و اکثر ایالات دیگر آمریکا، شهرها بصورت یک واحد تجارتي و بشکل یک شرکت به ثبت رسیده اداره میشوند و مثل هر شرکت بازرگانی، این «شرکت» ها دارای هیئت مدیره هستند که به آنان City Council میگویند و نزدیکترین معادل فارسی آن «انجمن شهر» میباشد. در بورلی هیلز تعداد اعضای انجمن شهر پنج نفر هستند که از طریق رای مستقیم مردم هر دو سال یکبار انتخاب میشوند. انتخابات چهارم مارچ ۱۹۹۷ سه نفر از پنج نفر را انتخاب خواهد کرد و شهردار از بین این پنج نفر برگزیده خواهد



شد. انجمن شهر وظیفه دار تصمیم گیری و نظارت بر اداره کلیه امور شهرداری از قبیل تعیین خط مشی های اداری شهر، (Policy) مالی، پلیس و آتش نشانی و توسعه شهر (Community Development) و مدارس میباشد. انجمن شهر با گذراندن قوانین و لوایح مختلف، شهر را زیر نظر مسئول امور شهری (City Manager) که قدرت اجرایی دارد سرپرستی میکند.

شوفار: بنظر شما بچه دلیل ما باید در انجمن شهر بورلی هیلز نماینده داشته باشیم؟

در شهر بورلی هیلز ۱۷,۳۶۵ واحد مسکونی وجود دارد که از این تعداد ۱۴,۸۰۰ واحد آن خانه و بقیه آپارتمان میباشد. حدود سه هزار از این خانه ها متعلق به ایرانیان است. ۲۷٪ از دانش آموزان مدارس این شهر را جوانان و کودکان ایرانی تشکیل میدهند. جمعیت ایرانی تباران در بورلی هیلز از مرز ده هزار نفر تجاوز میکند که ۸۵ تا ۹۰٪ آنها را یهودیان ایرانی تشکیل میدهند. و حالا، با چنین آمار و جمعیت قابل ملاحظه ای هنوز بعد از بیست سال با ما مانند غریبه ها رفتار میشود. چرا؟ چون در انجمن این شهر نماینده نداریم. در حالیکه واقعیت اینستکه ما در این شهر غریبه نیستیم. تنها راهی که ما را از این وضع رهائی میدهد وارد شدن ما به سیاست شهر است. اگر بخواهیم از امتیازات کامل شهر برخوردار شویم باید حتماً نماینده انتخابی داشته باشیم. البته تنها با داشتن یک نماینده ایرانی در انجمن شهر رفع مشکلات با شهرداری یا مدارس نمیشود بلکه حضور نماینده ای از سوی ما در کادر رهبری شهر باعث عوض شدن طرز فکر و رفتار دیگران نسبت به ما و سربلندی و غرور ما و فرزندان ماست.

شوفار: در صورت انتخاب شدن باین سمت، لطفاً برنامه هائی را که در پیش دارید با خوانندگان ما در میان بگذارید.

برنامه من خیلی ساده است.

اول: سعی خواهم کرد با استفاده از روابط

اجتماعی و تبلیغات مفید، سرمایه گذاران بیشتری را به این شهر بیاورم که قیمتهای منازل و املاک را که به گفته دهبند اندرکاران حدود ۲/۵ میلیارد دلار آن متعلق به مردم ماست ثابت نگهداشته و بکوشم تا ترقی نماید.

دوم: با تجربه ای که در سالهای اخیر در کارکردن با شهرداری های مختلف داشته ام (از جمله شهرداری لوس آنجلس) و با استفاده از روش کار لوس آنجلس برای استفاده از پیمانکاران مختلف برای انجام کارهای شهر بورلی هیلز، هزینه های گزاف شهر را کم کرده سعی خواهم کرد قیمت آب و هزینه فاضلاب و جمع آوری زباله که یکی از بالاترین نرخها در جنوب کالیفرنیاست را کم کنم.

سوم: سعی خواهم کرد با همفکری رهبری جامعه و کمک سازمانهای دیگر برای ۲۷٪ ایرانی تباران بورلی هیلز کلاسهای عبری و فارسی بعنوان زبانهای دوم و سوم تشکیل گردد تا فرهنگ ایرانیان و یهودیان ایرانی حفظ گشته و لازم نباشد که ساکنان بورلی هیلز، با توجه به مالیاتهای هنگفتی که پرداخت میکنند، کودکان خود را به مدارس خصوصی بفرستند.

از همه مهمتر اینکه چنانچه من به نمایندگی انجمن شهر انتخاب شوم به عنوان نماینده انتخاب شده میتوانم صدای واحد مردم خود را به سطوح مختلف مقامات آمریکا چه در سطح فدرال چه در سطح ایالت و چه در کانتی لوس آنجلس برسانم.

چنانکه میدانید متأسفانه قرار است طبق مقررات جدید کنگره آمریکا مزایای بیمه های اجتماعی (Social Security) و مدیکل در اواسط سال ۱۹۹۷ از افرادی که تا بحال شهروند آمریکا نشده اند بطور کلی قطع گردد. اگر بمن افتخار نمایندگی خود را در این شهر با دادن رای خودتان بدهید سعی خواهم کرد از تمام توان و امکانات خود با همراهی سایر گروههای مهاجر و با مشورت مداوم با رهبری جامعه که تاکنون خدمات شایسته ای در راستای منافع مردم ما انجام

داده اند، برای حفظ این منافع کوشش کنم.
شوفار: شیوه کار شما برای انتخاب شدن و برنامه شما برای این کار چیست؟

همانطور که گفتم تعداد ایرانیان در بورلی هیلز کم نیست و اکثریت تبعه امریکا هستند. فقط باید لطف کرده تا سوم فوریه برای انتخابات ثبت نام نمایند. ثبت نام فقط و فقط بخاطر رای گیری است و اطلاعاتی که رای دهندگان درباره خود میدهند کاملاً محرمانه بوده و تنها باین منظور است که واجد شرایط بودن رای دهندگان احراز شود. بنابراین، ثبت نام رای دهندگان ایرانی تبار، مثل هر شهروند دیگر امریکائی، نشانه بلوغ اجتماعی جامعه ما و مشارکت آنان در امور مربوط به منافع خود میباشد. پس از ثبت نام، رای دهندگان باید لطف کرده در تاریخ چهارم مارچ به حوزه های اخذ رای رفته و رای بدهند یا آنکه با پر کردن اوراق رای غیابی (Absentee Ballots) میتوانند از طریق پست رای بدهند.

من بوسیله پست فرم های مخصوص ثبت نام را به تمام خانه های ایرانیان مقیم بورلی هیلز ارسال خواهم داشت. چنانچه اوراق رای بیشتری مورد نیاز باشد و یا برای تکمیل اوراق ارسالی نیاز به کمک باشد، رای دهندگان میتوانند با تلفن ۱۶۱۷ - ۲۷۳ (۳۱۰) با ما تماس بگیرند تا یکی از داوطلبان ما به کمک آنان بیایند. به احتمال قوی در مراکز اجتماع ایرانیان هم چند تن از داوطلبان بشما برای ثبت نام کردن (Register) کمک خواهند کرد. داوطلبان ما در طول هفته های قبل از انتخابات میکوشند تا با شما تماس تلفنی نیز برقرار کنند. خود من هم در طول این مدت با شرکت در کنیساها و دیگر مجامع خود را بیشتر به حضور جامعه معرفی خواهم کرد. برای همشهریان انگلیسی زبان هم برنامه مشابهی داریم.

شوفار: آقای شوشنی، تا اینجا بیشتر آنچه را که شما انجام میدیدید بیان داشتید. لطفاً بفرمائید مردم برای شما چه کاری میتوانند انجام دهند؟
انتخابات در آمریکا یک کار فردی نیست -

کاری است جمعی و به کمک یک یک افراد جامعه احتیاج دارد.

وقتی برای انتخابات با کمک گروهی از یارانم برنامه ریزی میکردیم، کارها را طوری تنظیم کردیم که به کمک مالی همشهریان احتیاج نباشد. معهذاً چنانچه در میان خوانندگان شما باشند کسانی که وقت اضافی داشته باشند و بخواهند داوطلب کمک به این انتخابات باشند میتوانند لطف کرده با شماره ۱۶۱۷ - ۲۷۳ (۳۱۰) با ما تماس بگیرند. ولی همانطور که عرض کردم مهمترین امر ثبت نام و شرکت در انتخابات است. من خودم را داوطلب خدمت به جامعه خود کرده ام، ولی برای آنکه بتوانم این خدمت را انجام دهم احتیاج به آراء یکایک هموطنان عزیز ساکن بورلی هیلز دارم. با توجه به تعداد نسبتاً قلیل کل آرائی که در این انتخابات داده میشود هر یک رای ممکن است باعث پیروزی یا شکست شود.

شوفار: با آخرین سوال گفتگویمان را به آخر میبرم و آن اینکه: این کارها برای شما چه نفعی دارد و بچه دلیل شما خود را مناسب این سمت میدانید؟

این کاری است افتخاری و اگر اشتباه نکنم حقوق ماهانه هر عضو انجمن شهر معادل ۳۰۰ دلار است که با مقدار کاری که باید کرد حتی حداقل دستمزد را نسبت به ساعات کار تامین نخواهد کرد. من از نوجوانی علاقه خاصی به سیاست داشته ام و در دانشگاه در رشته حقوق سیاسی و تاریخ تحصیل کرده ام. در ۲۰ سال گذشته روزی نبوده که کتابی یا مقاله ای راجع به سیاست نخوانده یا ندیده باشم. در پنج سال گذشته برای چندین کاندیدای مختلف حزب دمکرات بطور داوطلب کار کرده ام. بطور خلاصه تمام عشق و علاقه من به کار سیاسی است. برای من مثل روز روشن است که در جو ضد مهاجر کنونی آمریکا ایرانیان نیز هیچ راهی ندارند مگر تشکل و همصدائی سیاسی که این امر فقط و فقط از طریق فرستادن نماینده به مراجع گوناگون قانونگذاری میسر است - همانطور که این عمل را سایر اقوامی که به عنوان

هدف من از این تلاش رسیدن به آرمانهایی است که در راستای بهروزی جامعهام دارم و چنانچه جامعه ما اراده کند موفقیتمان حتمی خواهد بود. اگر موفق بشوم، این فقط نشانه آن خواهد بود که شما هموطنان و هم کیشانم با من بوده اید.

شوفار: آقای فوشید شوشنی. از شما تشکر میکنیم و آرزوی موفقیت برایتان داریم.

من از شما سپاسگزارم که این فرصت را در اختیار من گذاشتید و دست هموطنان و بویژه، همکیشان عزیزم را که در این راه مرا یاری خواهند داد به گرمی میفشام.

اقلیت به آمریکا مهاجرت کرده اند از ایرلندی ها تا ایتالیایی ها و سایر گروههای قومی از جمله برادران یهودی ما و نیز مکزیکایی تباران امریکایی در سطح بسیار وسیعی انجام داده اند و بدون شک تنها وسیله پیشرفت بیشتر آنها از نظر سیاسی و اقتصادی تشکل و داخل شدن به سیاست بوده است. سیستم آمریکا طوری پایه گذاری شده و این دمکراسی طوری بنا گردیده که ورود هر گروه را به داخل تمام جامعه تشویق میکند فقط خود مردم هستند که باید بخواهند این امر انجام شود. من این نقطه زمانی را برای ما ایرانیان مناسب می بینم که وارد سیستم سیاسی آمریکا بشویم.



THE MORTGAGE STORE

Financial Inc.



MORTGAGE BANKER AND BROKER
RESIDENTIAL & COMMERCIAL

وام برای خرید املاک تجاری و مسکونی



ریموند اسحقیان



ایرج اسحقیان

برنامه مخصوص برای خرید خانه

- 1) **10% DOWN** (TO \$400,000 LOAN AMOUNT) **با ده درصد پیش پرداخت نسبت به ارزش ملک تا مبلغ ۴۰۰,۰۰۰ دلار**
- 2) THIS LOAN IS AVAILABLE FOR PERFECT A+ & A- CREDIT CLIENTS **این وام برای افرادی می باشد که دارای کردیت اعتباری خوب باشند**
- 3) **NO ... INCOME VERIFICATION** **بدون تأیید مبلغ درآمد**
- 4) **NO ... TAX RETURNS** **بدون مدارک مالیاتی**
- 5) **NO ... PAY STUBS** **بدون مدرک حقوق**
- 6) **NO ... W2'S** **بدون فرم W2**
- 7) **NO ... BANK VERIFICATION** **بدون تأیید مدارک بانکی**

800-490-2274 EXT. 137

PAGER: 310-239-8700

310-596-6991 EXT. 137

کیترینگ گلت کاشر جک بروخیم رویال کیترینگ

Royal Catering (Glatt Kosher)
By Jack Berookhim

زیر نظر مستقیم آر. سی. سی. (R.C.C.)



برگزار کننده جشنهای شما

در هتلهای لوس آنجلس و مکان های مورد نظر شما

با مجلل ترین و بالاترین کیفیت و سروس.

برای پیدا کردن سالن به شما یاری می دهیم.

۹۹۹۳-۴۵۸-۳۱۰

9993 - 458 - (310)

کیترینگ انحصاری مجتمع فرهنگی ارتص (ولی)

واقع در خیابان ویلبر

دیداری از آکادمی فرهنگی نصیح

گزارشگر: فرزانه طالعی



سرور، در مراسم ختم و سوگواری و دیگر مراسم دیده بودم که در جشن پیوند دو دلداده چگونه همراه با عروس و داماد به وجد و شغف می آید و با افکار روشن و امروزی و بدور از خرافات با تکیه بر واقعیات عصر امروز مراسم کتوبا را انجام می دهد و در یک لحظه خود پلی می شود حائل میان عروس و داماد، از یکسو دست میبرد به گذشته های دور و میراث مذهبی و فرهنگی و از سوی دیگر دست به آینده میبرد و تحفه ای از صدف می سازد و بدستان می دهد آکنده از امیدها و آرزوها و همچنین از تلاش و بردباری. به آنان گوشزد میکنند راه و رسم یک زندگی سالم را و اینکه چگونه مشعلهای آتش عشق و زنده بودن را

در عمر کوتاه مهاجرت ایرانیان یهودی به این سرزمین، مرکز فرهنگی نصیح قدیمی ترین مرکزست که در این منطقه پای گرفته. مجتمع فرهنگی نصیح در حال حاضر در شهر سانتامونیکا و در خیابان فرانکلین قرار دارد. به منظور شناخت بیشتر این مجتمع فرهنگی و همچنین در پی یافتن پاسخ به این سوال که چرا قشر جوان ما نیازمند داشتن فرهنگ یهودی و دانستن زبان عبری است، با راو داوید شوفط نشستی داشتم.

من همیشه دورادور شاهد فعالیت های مختلفه و همه جانبه راو داوید شوفط بوده ام. در مراسم مختلف مذهبی - در جشنهای عروسی و جشن

همیشه روشن و فروزان نگهدارند.

دیده بودم در مراسم بریت میلا چگونه طفل تازه به جهان چشم گشوده را بر زانوان لرزان پدرها و پدربزرگان می نهد و چه ماهرانه و استادانه بدون هیچ لرزش دستی و کمی و کاستی و بدون اینکه طفل بیش از لحظه‌ای درد را تحمل کند لحظه‌ها را برای خانواده‌ها جاودانه می سازد.

و یا در مراسم سوگواری و عزا به راستی با سخنان منطقی و بجا چگونه مایه شادمانی روح از دست رفته و مایه آرامش خاطر بازماندگان را فراهم می کند. در واقع مانند کوه پر استقامت و صبور و آرام بر سر مزار می ایستد تا دل سوختگان و داغداران با تکیه دادن به او و با شنیدن آوایش که قدیش و هشکاو می خواند مرحمی بر زخمهای تازه خود بگذارند. این همه تردستی و خوش فکری و این همه «هنر» را از دو دیده بودم - اما وقتی به مرکز فرهنگی نصح رسیدم تازه دریافتم که وظائف راو داوید بدین جا ختم نمی شود و ایشان مانند ستاره های دنباله دار آسمان که روشنگر شبهای تاریکند وظانفشان دنباله های فراوان دیگر نیز دارد. راو داوید با عشق و علاقه فراوان از این مرکز حرف می زند - از کلاسهای درس عبری بعدازظهرها برای نوجوانان و از کلاسهای آمادگی کودکان زیر پنج سال. اینکه چگونه و بدون هیچگونه تجهیزات تنها به بهانه بها دادن به میراث یهودیت این مرکز را بنیان نهادند. در سپتامبر ۱۹۸۰ براساس نیاز جامعه آنروز بدون آنکه جا و مکانی همیشگی در اختیار داشته باشند سالنی را از کنیسای بت جیکوب به عاریت گرفته و در ظرف سه ماه اولین مرکز فرهنگی یهودیان مهاجر در لوس آنجلس را پایه گذاشتند که کلیه مراسم مذهبی و مراسم شبات و تفیلا را انجام میدادند و در کنار این کنیسا در مدرسه هیلل کلاسهای درس عبری داشتند که بتدریج از یک کلاس به چند کلاس رسید و بعد هم تبدیل شد به آکادمی فرهنگی نصح.

در این آکادمی گذشته از فعالیتهای دیگر

که همگان از آن مطلعند، دو بخش فرهنگی وجود دارد با دو کادر مجزا و مجرب. بخش اول کلاسهای آمادگی برای کودکان زیر پنج سال است با مدیریت خانم نسرین برخورداری - در کنار ایشان معلمان کارآزموده و دلسوزی مانند خانمها: پولین آقائی - ایتا کاشانچی - بت کهن - بابی بلاک (معلم موسیقی) - فرناز مکابی - گالیت مردخای - شری مارکوس - لیزا ساتینور و آقای جف گلینزر (معلم ورزش) مشغول بکارند.

برای این بخش از مدرسه قطعه زمینی در ضلع جنوبی مدرسه خریداری شده که بزودی ساخته خواهد شد. در واقع کلاسهای آمادگی نصح شروع خوبی برای کودکانمان می باشد زیرا از آنجائیکه هوش و حافظه و اندامهای عقلی کودک در سنین سه یا چهار سالگی رشد می کند آموزش و یادگیری در این سنین آسانتر خواهد بود. گاه پیش آمده که کودک خود را به علت عدم اشتیاق در یادگیری سرزنش کرده ایم در عین حالیکه باید لحظه «کاشتن» و «درو کردن» را بدانیم. از یکی از مادرها بابت مزایای کلاسهای آمادگی نصح پرسیدم، در عین رضایت از کادر آموزشی و سیستم درسی که کودک علاوه بر زبان انگلیسی، به هر دو زبان فارسی و عبری آشنائی پیدا می کند، تأکید بیشتر داشتند بر روی محیط امن و مطمئن این مدرسه. پرسیدم منظور از محیط امن و امان آیا طرح قرارگیری و چهارچوب و چهار دیوار فیزیکی مدرسه را میگویند یا نکته جای دیگرست؟ گفتند منظور بیشتر چهارچوب فکری و عقیدتی و مذهبی است که همآهنگی ایجاد میکند میان کودکان در رابطه با جامعه و با خانواده خودشان. منظور همفکری و همزی و هم خط بودن است. اینکه بچه ها از کودکی با محیط و مزایای یهودیت آشنا می شوند و ذره ذره با اعقاب و ریشه های قومی و مذهبی خود ارتباط برقرار می کنند و چون این ارتباط طی زمان و پله به پله انجام گرفته در تمام بافت و تار و پود کودکان نفوذ میکند و همین امر باعث می شود در آینده قطع این ارتباط و یا احیاناً انحراف

در این رابطه به سختی انجام گیرد.

بخش دیگر این آکادمی که کاملاً مجزاست، کلاسهای درس عبری برای نوجوانان و کلاسهای آمادگی برای بت و برمیتصوا است. مدیریت این بخش را ربای افرایم نیهاس بعهده دارد. در کنار ایشان ربای بن لولوگولان - ربای دیوید میلر - ربای آرتور شاپیرو - ربای رابین ساقیان - خانمها پولین آقانی - شریت آذری - ملکو ملکا - اهووا پُزنیاک - و ژیلا طیبیبیان جزء کادر مجرب این کلاسها هستند.

اکثر معلمهای کلاسهای عبری از رده معلمهای دوره دیده و کارآموزده هستند که در طول روز در مدارس یهودی تمام وقت تدریس می کنند. ربای افرایم نیهاس استاد در دانشگاه یشیوای لوس آنجلس است و مدت ۲۰ سال در تعلیم و تربیت و آموزش زبان عبری و فرهنگ یهودی تجربه دارد. با ربای نیهاس که صحبت می کردم از «افتخار یهودی بودن» میگفت. از اینکه یهودیت را مذهب زندگی - مذهب سلامت و مذهب شادمانی می داند. و این همان درسهائی است که در این مدرسه به دانشجویان آموخته می شود. ربای نیهاس اضافه کرد نوجوانانی که بعد از مدرسه به این کلاسها می آیند با خوشحالی و آغوش باز می آیند زیرا معلمها به کاری که می کنند اعتقاد دارند و همین اعتقاد باعث کشش و رغبت به یادگیری در نوجوانان می شود. او می گفت نوجوانان ما که به مدارس غیر یهودی می روند در اینجا این امکان و اقبال را خواهند داشت تا با مذهب از تمام زوایا و گوشه ها آشنائی یابند. اغلب نوجوانان پس از مراسم بت و برمیتصوا فکر می کنند کارشان به اتمام رسیده در حالیکه درست کار این کلاسهای عبری از سیزده سالگی به بعد جدی تر و با معنای دیگری آغاز می شود. کلاسهای که برای جوانان ۱۴ تا ۱۶ ساله دایر است روشنگر مسائل عمده ای از زندگی است تا مرحله ازدواج و تشکیل خانواده. آنچه ربای نیهاس بر روی آن بیشتر تکیه داشت ضرورت شرکت جوانان

در همین کلاسهاست. البته در رابطه با این کار نیاز مفرطی به همکاری مستقیم والدین با مدرسه بچشم می خورد. این همکاری دوطرفه اول از محیط خانه شروع می شود.

اینطور که مشاهده کردم برای نوجوانانی که به کلاسهای عبری آکادمی نصح می آیند طنین آخرین زنگ مدرسه طنین سرگردانی و بی هدفی نیست. برنامه های تلویزیونی پرکننده اوقات فراغت این نوجوانان نمی باشد. تمام دقایق و ساعتی بعد از مدرسه که یا باید به تماشای تلویزیون بگذرد و یا بیهوده تلف شود، صرف یادگرفتن زبان عبری، خواندن تورا و آشنائی با فرهنگ یهودی و اعیاد و جشنهاست.

مراکز تفریحی و گردشگاههای مناسب و ورزشگاههای امن و مطمئن خاص جوانان در اینجا اندک است و در نتیجه تلمبار شدن ساعات بی برنامه گی و ول گشتن و یا محبوس ماندن در چهار دیواری خانه ساعات گرانبهائی است که آسان از بین می رود بدون چیدن خوشه ای از زیباترین ساعات عمر این جوانان.

در پایان بازدیدم از این مجتمع از ربای نیهاس پرسیدم گذشته از تفاوتی ذکر شده با مدارس دیگر، تفاوت دیگر شما چیست؟ گفت در مدارس دیگر آنان تنها کارشان را بعنوان یک وظیفه انجام می دهند و به خانه هایشان می روند اما در اینجا ما به کاری که می کنیم اعتقاد داریم و به کارمان «عشق» می ورزیم.

حالا در آخر اگر بخواهم آکادمی فرهنگی نصح را خلاصه کنم آن «هنر» که در اول از راو داوید نوشتم به «عشق» که ربای نیهاس و کلیه کارکنان این آکادمی دارند اضافه کنیم میشود همان معجونی که هر پدر و مادر یهودی حاضر است کودک و جگرگوشه خود را بدست آنان بسپارد.

از آنجا که میدانیم موفقیت و پیروزی این نهاد فرهنگی یهودی پیروزی همه خانواده های یهودیست، برای کادر پرکار و مسئول و دلسوز این مرکز آرزوی موفقیت بسیار را داریم.

IN THE HONORED
TRADITION OF

B'heshtieh

بهشتیه

גן עדן

Traditions hold a people together
and connect the present to a cherished past.

Mount Sinai Memorial Park and Mortuary
believes in the healing power of tradition,
which is why we offer complete funeral
services to Persian families that honor
Persian Jewish culture and customs.



MOUNT SINAI
MEMORIAL PARKS *and* MORTUARY

(213) 469-6000 • (800) 600-0076

5950 Forest Lawn Drive, Los Angeles

Dedicated to the entire Jewish Community as a service of Sinai Temple of Los Angeles



سرگذشت مُشه دایان

سردار بزرگ ملت یهود

بخش سوم

پاسداری

ما در تاریخ دوازدهم ماه جولای سال ۱۹۳۵ ازدواج کردیم. جشن ازدواج در حیاط پشت منزل ما زیر یک درخت گردو برگزار شد. مادر روت از اورشلیم مقدار زیادی نوشیدنی و خوراکی های متنوع و خوشمزه با خود آورده بود. بدنبال او یک اتوبوس پر از دوستان و بستگان خانواده روت آمده بودند. در میان آنها اشخاص صاحب نامی چون دکتر آرتور روپین Arthur Ruppin یکی از بنیان گذاران مجتمع های کشاورزی در فلسطین و موشه شارت و داوهایس Dov Hos دیده میشدند. کمک ما به این جشن مقدار زیادی انگور و بلال بود که من خودم صبح همانروز چیده بودم.

ربای زکریا که اهل یمن و ربای ناهال بود مراسم مذهبی ازدواج را انجام داد. بدین ترتیب من در حالیکه یک جفت دم پانی برپا و کلاهی بر سر و پیراهن سفیدی برتن داشتم متعهد به تشکیل خانواده شدم.

بعد از انجام مراسم مذهبی توسط ربای زکریا در حالیکه افراد قبیله بدوئین به آهنگ فلوت عابد در حال رقص بودند، روت برای دوشیدن شیر به آغل گاوها رفت. آغاز زندگی مشترک من و روت بسیار ساده و آرام انجام گرفت و من هیچ برنامه مشخصی برای آینده نزدیک نداشتم و تصمیم هم

نداشتم به اقامت خود در ناهالل ادامه دهم و بیشتر در اندیشه آن بودم که شاید بتوانم کار جدید و تازه‌ای شروع کنم. کار تازه‌ای مثل پایه‌گذاری یک مجتمع کشاورزی جدید. از طرف دیگر وظائف من در هگانا تمام انرژی مرا به کار نمی‌گرفت بعبارت دیگر وقت مرا پر نمی‌کرد.

من به داشتن تحصیلات عالی‌تر نیز می‌اندیشیدم. بهمین جهت وقتی در میان هدایای عروسی دو بلیط برای سفر به لندن یافتیم فرصت را غنیمت شمرده و راهی آن دیار شدیم که شاید بدین طریق هم به معلومات زبان انگلیسی خود بیافزایم و هم اینکه احتمالاً بتوانم به دانشگاه راه یابم.

ما ابتدا با کشتی به بندر مارسلی در فرانسه رفتیم و سپس از آنجا با ترن به پاریس و بعد با هواپیما به لندن پرواز کردیم. روت لندن را دوست می‌داشت چون او در زمانی که پدر و مادرش در دانشگاه لندن تحصیل می‌کردند مدت پنج سال در این شهر زندگی کرده بود.

روت برای اینکه زندگیمان را از لحاظ مالی حمایت کند شروع به تدریس زبان عبری نمود. من امیدوار بودم که هم کار بکنم و هم تحصیل. ولی چونکه دیپلم دبیرستان نداشتم نمی‌توانستم به دانشگاه راه یابم، و از طرف دیگر دانش زبان انگلیسی‌ام هم در حدی نبود که بتوانم در جایی استخدام شوم. بیکاری و راه نیافتن به دانشگاه مرا دچار بلاتکلیفی و سرخوردگی نموده بود و هوای ابری و مه آلود لندن هم بر افسردگی من می‌افزود.

در این احوال نامه‌هایی که از پدرم می‌رسید حاکی از آن بود که او در کار مزرعه داری احتیاج شدید به وجود من دارد. من در لندن نه کار می‌کردم و نه تحصیل بنابراین اقامتم در این شهر بیهوده و بدون هدف بود و با بی‌قراری در انتظار بازگشت به وطنم بود.

اقامت من در لندن مقارن بود با آغاز شورش اعراب در ماه مه ۱۹۳۶ و حملات پراکنده آنها به جوامع یهودی و در نتیجه کشته شدن تعدادی از افراد بیگناه از جمله یکی از کارشناسان کشاورزی ناهالل بنام ابراهام گولتمن Gultman که شخص فعال و لایقی بود و من پیوند زدن گل‌ها و گیاهان را از او آموخته بودم.

بروز شورش اعراب و مرگ گولتمن سبب شد که من در بازگشت خود درنگ نکنم. بعد از بازگشت به ناهالل به آندسته از جوانانی ملحق شدم که تصمیم گرفته بودند خودشان یک مجتمع کشاورزی در نزدیکی مرز لبنان پایه‌گذاری کنند که هم جنبه زراعی داشته باشد و هم اهمیت دفاعی.

شورای دهکده ناهالل یک قطعه زمین به مساحت یکصد ایگر بطور مشروط باین جوانان اختصاص داد. گروه آنها مرکب از هفده نفر بود که همه اهل ناهالل بودند. بعداً یک گروه دیگر که از اعضای نهضت کارگری بودند به این جوانان پیوستند که اکثراً مهاجرین رومانی و لهستانی بودند. قطعه زمینی که در اختیار این گروه گذارده شده بود شی مروون Shimron نامیده میشد و این افراد بعداً معروف به گروه شی مروون شدند.

صندوق ملی یهود لوازم و ابزار آلات کشاورزی و جا برای زندگی و احشام مورد نیاز را در اختیار ما گذارد. به من و روت یک اطاق خالی بدون هیچگونه وسیله‌ای اختصاص داده شد که من خودم میز و صندلی و اسباب و اثاثیه لازم را از چوب بلوط ساختم. روت در آغل گوسفندان کار می‌کرد و کار من غالباً پاسداری و نگهبانی بود بخصوص به هنگام شب.

در این احوال اختلاف نظرهای شدید میان افراد اصلی گروه در مورد ماهیت سازمانی که باید حاکم بر امور باشد پدید آمد. من دو سال در شی مروون زندگی کردم در طی این مدت این موضوع مورد بحث و جدل دائم آنها بود. به همین سبب موقعی که در نوامبر سال ۱۹۳۸ مجتمع هانی تا Hanita در نزدیکی مرز لبنان برای بهره‌برداری و اقامت دائمی اعضا آماده شده بود، اکثر کسانی که

اهل ناهال بودند و اعضای اصلی را تشکیل می دادند این گروه را ترک کرده و بجای آنها اعضا جدید آمده بودند. من و روت دو ماه قبل شی مرون را ترک کرده و به ناهال بازگشته بودیم و زندگی تازه ای را در کلبه چوبی جدید خود شروع کرده بودیم.

شورش اعراب در ماه می سال ۱۹۳۶ آغاز گردید و تا ماه می سال ۱۹۳۹ که دولت انگلستان سیاست جدید فلسطینی خود را مبنی بر محدود کردن مهاجرت و اسکان یهودیان اعلام نمود ادامه داشت. در طی این سه سال که سالهای دشواری برای جامعه یهود بود سران جامعه از تمام جوانان خواستند که برای حفظ امنیت یهودیان نقش موثر خود را ایفاء نمایند. بدین ترتیب اولین مسئولیت جدی نظامی من شروع شد.

شورش اعراب ابتدا با یک اعتصاب عمومی به منظور فلج کردن اقتصاد کشور آغاز گردید و سپس تبدیل به یک نهضت تروریستی توسط افراطیون عرب شد که یهودیان، مقامات انگلیسی و اعتدالیون عرب را هدف حملات خود قرار می دادند. مقامات انگلیسی ناگزیر به احضار نیروهای بیشتری برای برقراری نظم و امنیت شدند. آمدن نیروهای جدید منجر به خنثی شدن بخش مهمی از این نهضت تروریستی شد ولی حملات پراکنده همچنان ادامه یافت.

دولت انگلستان یک کمیته سلطنتی به رهبری لرد پیل Lord Peel را مسئول بررسی و تحقیق در موضوع و ارائه پیشنهادات خود به دولت انگلیس نمود. مقامات انگلیسی که خود را مانند یهودیان هدف حملات اعراب می دیدند درصدد برآمدند که با جامعه یهود همکاری کنند. اولین اقدام مشترک یهودیان و مقامات دولت انگلستان زمانی آغاز گردید که نظامیان انگلیسی از سران جامعه یهودی خواستند که به منظور شناسائی نقاط مختلف فلسطین یک گروه از جوانان یهودی را که بزبان عربی نیز آشنا می باشند جهت همکاری به آنها معرفی نمایند. این گروه که ابتدا به عنوان راهنما برای نیروهای انگلیسی فعالیت می کرد پس از چندی تبدیل به یک واحد پلیس یهودی شد که به عنوان نیروی کمکی برای واحدهای انگلیس بکار گرفته میشد. من یکی از کسانی بودم که برای کمک به واحدهای انگلیسی به استخدام نیروهای کمکی درآمدم. افراد این نیروها را قافیر می نامیدند.

اولین نامه ای که رسماً از پلیس انگلیس دایر بر انتصاب خود در نیروی کمکی واحدهای انگلیسی دریافت داشتم دارای سرچاپ نیروی پلیس فلسطین بود. تاریخ آن مارچ سال ۱۹۳۷ و حقوق تعیین شده هشت پوند فلسطینی در ماه بود. من در آن موقع بیست و دو سال داشتم و به عنوان راهنمای واحدهای انگلیسی مستقر در افولا خدمت می کردم. این واحد انگلیسی محافظت و حراست از لوله نفتی عراق را که از دره یزرئیل می گذشت و به بندر حیفا می رسید برعهده داشت و ما می باید ناحیه ای که از طبریا تا جنوب کوه تابور ادامه داشت را تحت نظر داشته باشیم. آن قسمت از لوله نفتی عراق که تحت مراقبت ما بود از منطقه ای می گذشت که اتومبیل ها و کامیون های معمولی نمی توانستند از آن ناحیه عبور کنند بهمین سبب هدف مناسبی برای خرابکاران بود و بطور مکرر مورد حمله و خرابکاری قرار می گرفت.

وقتی به استخدام این واحد انگلیسی درآمدم بمن یک لباس مخصوص با یک اسلحه داده شد و من داخل یک چادر در یک اردوگاه انگلیسی زندگی می کردم و در هفته یک شب مرخصی داشتم. در مدت هشت ماهی که من با این واحد انگلیسی همکاری می کردم خرابکاران عرب در بعضی از حملات خود موفق شده بودند. دلیل توفیق آنها در حملاتشان این بود که افسران انگلیسی در ساعت های معینی از این لوله نفتی پاسداری می کردند و خرابکاران عرب از آنجا که منطقه را خوب می شناختند و ساعات نگهبانی را نیز می دانستند زمان حمله را طوری تعیین می کردند که شانس

موفقیت آنها در ماموریت‌هایشان بیشتر باشد. من به این نتیجه رسیده بودم که تنها راه ضربه زدن به خرابکاران عرب اینست که آنها را در پایگاه‌های خودشان قبل از آنکه رهسپار محل ماموریتشان بشوند غافلگیر کنند.

واحد پلیس یهودی که برای کمک به واحدهای انگلیسی تشکیل شده بود تدریجا افراد جدیدی بخود جذب می‌کرد. بطوریکه تا اواخر سال ۱۹۳۶ تعداد اعضاء آن به یکهزار و سیصد نفر رسید که این نیرو در خدمت کیبوتص‌ها و سایر جوامع یهودی نیز قرار می‌گرفت. من پس از پایان دوره خدمت در افولا به درجه گروهبانی ارتقاء یافتم و به عنوان فرمانده یک واحد گشتی که مرکب از شش نفر بود منصوب شدم. پس از انتصاب من بفرماندهی این گروه یک کامیون سبک در اختیار ما گذاردند. ما بسیار فعال و کارساز بودیم روزها به گشت و پاسداری می‌پرداختیم و شب‌ها در راه‌هایی که از مناطق عرب نشین به جوامع یهودی منتهی میشد در کمین می‌نشستیم. در دسامبر سال ۱۹۳۷ سازمان هگانا مرا برای گذراندن یک دوره کوتاه رزمی به یک اردوگاه نظامی فرستاد. من در آنجا برای اولین بار با افسر برجسته و صاحب نام هگانا ایزک ساده آشنا شدم.

ساده از همان آغاز احساس احترام و علاقه مرا برانگیخت. او افسری بود بسیار باهوش و دارای خلاقیت در شیوه‌های رزمی. ایزک ساده شجاعت و دلیری را شرط اصلی برای به انجام رساندن ماموریت‌های رزمی می‌دانست. این دوره آموزشی برای ما تحولی بود، هم از لحاظ روحی و هم از نقطه نظر آموختن رموز و فنون پیکار.

همکاری مقامات انگلیسی و سران جامعه یهود، امکانات زیادی برای ما ایجاد کرده و سبب شده بود که ما هم بتوانیم بر دانش نظامی خود بیافزاییم و هم اینکه فعالیت‌های پنهانی هگانا را گسترش دهیم.

در پانیز سال ۱۹۳۷ بدنبال انتشار پیشنهادات کمیته لردپیل، بار دیگر آتش خشم اعراب زیانه کشید. کمیته مذکور به دولت انگلیس توصیه کرده بود که فلسطین بین دو جامعه عرب و یهود تقسیم شود و منطقه‌ای هم تحت قیمومت انگلستان درآید. کشورهای عرب موضوع تقسیم فلسطین را رد کردند و آنرا غیرممکن خواندند. در پی انتشار پیشنهادات کمیته لردپیل مبارزات اعراب برعلیه یهودیان و انگلیسی‌ها شدت بیسابقه‌ای یافت و بخش بزرگی از فلسطین دچار آشوب و هرج و مرج گردید.

در سال ۱۹۳۸ من از طرف هگانا به عنوان آموزگار، مسئول آموزش کارآموزان نظامی در ناهال و مناطق اطراف آن شدم. من هم چنین در یکی دیگر از پایگاه‌های هگانا مسئول تدریس دوره‌های آموزش نظامی به فرماندهان رسته‌ها شدم.

در این دوره‌ها من یک روش رزمی، متفاوت با آنچه که تا آنزمان معمول بود عرضه کردم، و در کتاب کوچکی که در این باره تحت عنوان Field Craft نوشتم براهمیت شناسانی منطقه قبل از حمله، و بهره‌گیری از خصوصیات جغرافیایی میدان نبرد تاکید کردم. در این کتاب هم چنین راجع به پاسداری، کمین نشستن، بریدن حصار، نفوذ و رخنه به محل دشمن به تفصیل سخن رفته و رهنمودهایی راجع به هر یک از مباحث نامبرده عنوان شده بود.

کتاب مذکور بدست یعکودری یکی از فرماندهای صاحب نام هگانا افتاد. او مرا به مقر فرماندهی خود فراخواند و مطالبی درباب تعریف و تمجید از من اظهار داشت. شنیدن سخنان تحسین آمیز از مقامی چون او، برای من بسیار تشویق‌آمیز و دلگرم‌کننده بود.

من مدتی در ناهالل به آموزش نظامی ادامه دادم و به هنگام تدریس همچنان براهمیت شیوة حمله کردن و رخنه پنهانی و غافلگیرانه به پایگاه دشمن تاکید کردم. و برای اینکه آنچه می گویم عملاً مورد تمرین و آزمایش قرار بگیرد و از طرف دیگر نقاط ضعف دفاعی خودمانرا هم نشان بدهم افراد تحت تعلیم خود را به یکی از مجتمع های خودمان که محصور و تحت مراقبت بود می بردم و آنها می دیدند که ما غالباً به قلب مجتمع می رسیدیم بدون آنکه هیچ نگهبانی متوجه ما بشود. ولی از طرف سازمان هگانا مرا مورد بازخواست قرار دادند که اگر نگهبانی متوجه بشود و ما را هدف قرار بدهد چه خواهد شد؟ من جواب قانع کننده ای برای آنها نداشتم ولی مطمئن بودم تا زمانی که من در پیشاپیش گروه، سینه خیز بطرف مجتمع بروم ما در کار آزمایشی خود موفق می شویم و حادثه ای اتفاق نخواهد افتاد. ولی با این حال دستور آنها را اطاعت کردم و حمله به مجتمع های خودمان را متوقف کردم.

در اوائل سال ۱۹۳۸ در حالیکه شورش اعراب یکبار دیگر در نقطه اوج خود بود صندوق ملی یهود کار خرید زمین های هانی تا در نزدیکی مرز لبنان را تکمیل کرد و مسئولان امور برآن شدند که این زمین ها باید بلافاصله اشغال و کار ساختمان مجتمع جدید می باید هرچه زودتر آغاز گردد. این یک اقدام متهورانه و معقول بود زیرا ایجاد مجتمع جدید در هانی تا، در حقیقت ایجاد یک مانع طبیعی برسر راه خرابکاران بود که بآسانی از مرز لبنان داخل کشور می شدند و مراکز یهودی نشین را مورد حمله قرار می دادند. اما از آنجا که پیش بینی میشد شروع کار در هانی تا از همان آغاز حمله مسلحانه اعراب را بدنبال خواهد داشت هگانا مسئولیت آنرا برعهده گرفت تا پس از برپائی مجتمع و احداث یک راه ارتباطی و ایجاد استحکامات لازم آنرا به گروه شی مرون بسپارد. هگانا تاریخ شروع عملیات را بیست و یکم مارچ تعیین کرد و برای این منظور چهارصد نفر را بسیج نمود که تعدادی از آنها از مجتمع های یزرئیل و بقیه از سایر بخش های کشور بودند. هگانا برای اینکه این عملیات هم از چشم اعراب و هم از نظر انگلیسی ها پنهان بماند تصمیم گرفت همه افراد را داخل یک کیبوتص که واقع در یک جلگه ساحلی بود جمع نماید که از آنجا همگی رهسپار محل ماموریت خود شوند.

این نیروی چهارصد نفری تحت فرماندهی ایزک ساده قرار گرفت. من و ایگال آلون به عنوان دستیاران او تعیین شدیم. فرمانده کل هم یعکو دری بود. ما در روز مقرر قبل از طلوع آفتاب از محل تجمع خود بطرف هانی تا حرکت کردیم و بعد از طی مسافتی مجبور شدیم وسائل نقلیه خود را ترک کنیم و ارتفاعات سنگی تپه را پیاده بپیمائیم درحالیکه می باید بارهای سنگین و لوازم و ابزار کار را با دست حمل کنیم. وقتی به بالای تپه رسیدیم بلافاصله شروع به برپا نمودن یک برج دیده بانی چوبی و یک حصار دو جداره مملو از خاک و سنگ به عنوان یک دیوار دفاعی نمودیم.

ما امیدوار بودیم که تمام کارهای لازم و مقدماتی را قبل از فرا رسیدن شب بپایان برسانیم چون انتظار داشتیم در آن موقع حمله اعراب شروع شود. شب فرا رسید و ما هنوز نتوانسته بودیم کار احداث استحکامات را به پایان برسانیم و کارهای زیادی باقی مانده بود که باید انجام میشد.

متأسفانه وزش باد شدید هم مزید برعلت شده بود بطوریکه ما حتی نمی توانستیم چادرها را برپا کنیم. پاسی از شب نگذشته بود که اعراب تیراندازی خود را از دو تپه مجاور آغاز کردند. تاریکی شب مانع از آن بود که ما بتوانیم مواضع آنها را مشخص کنیم. بهمین سبب ایزک ساده به یعکودری پیشنهاد نمود که واحد تحت فرماندهی او بطرف دو تپه مذکور پیشروی کنند و بدین ترتیب

مهاجمین را مورد حمله قرار دهند ولی یعکودری این پیشنهاد را رد کرد و آنرا غیر مسئولانه خواند. بنابراین ما پشت دیوار دفاعی نیمه تمام خود موضع گرفتیم و به آتش آنها پاسخ دادیم. مدت هشتاد دقیقه ما بسوی یکدیگر آتش گشودیم تا اینکه تیراندازی قطع شد و آنها به آنسوی مرز لبنان عقب نشینی کردند. تلفات ما در این نبرد عبارت بود از دو کشته و تعدادی زخمی. هرچند که اوضاع در طی سه روز بعد از این حمله متشنج بود ولی احداث استحکامات، نصب چادرها، و کارهای مقدماتی دیگر بدون هیچگونه حادثه‌ای ادامه یافت. در روز چهارم در حالیکه یک گروه مشغول ساختن راه ارتباطی بودند بار دیگر اعراب بسوی ما آتش گشودند این بار ما مواضع خود را ترک کردیم و به امید آنکه بتوانیم راه عقب نشینی آنها را قطع نماییم بطرف مواضع مهاجمان پیشروی کردیم. ولی آنها بسیار سریع عقب نشینی کردند و قبل از آنکه ما بتوانیم به آنها برسیم به تپه‌های اطراف گریختند.

به منظور تسریع در انجام کارهای ساختمانی هانی تا یک عده کارگر از شهر ساحلی نهریا فرا خوانده شدند و یکی از کارهای من نقل و انتقال این کارگران بود، و اوقات اضافی هم به گشت و پاسداری مشغول میشدم.

چند هفته بعد وقتی تعدادی کلبه چوبی ساخته شد و کار احداث استحکامات هرچند ابتدائی به پایان رسید ایزک ساده نیروی تحت فرماندهی خود را منحل کرد و من به یزرئیل بازگشتم و کار خود را به عنوان قافیر یعنی واحد کمکی نیروهای انگلیسی ادامه دادم. کارهای ساختمان در هانی تا تا ماه نوامبر ادامه یافت در این ماه این مجتمع به اعضاء گروه شی مرون سپرده شد. تا قبل از اسکان مهاجرین جدید در هانی تا، هگانا آنرا به عنوان یک پایگاه دفاعی و آموزشی بکار می برد. در یکی از روزهای که من در شی مرون زندگی می کردم یکی از افراد هگانا همراه با یک افسر انگلیسی بنام آورد وینگیت بیدار ما آمد.

وینگیت بدنبال آغاز شوش اعراب در سال ۱۹۳۶ به فلسطین آمده بود و من وصف شجاعت و ذکاوت او را بسیار شنیده بودم و هم چنین می دانستم که او در مقابله با تروریسم عرب روش‌های خاص خود دارد. وینگیت مردی بود باریک اندام با قامتی متوسط و صورتی برجسته و برخلاف سایر افسران انگلیسی احساس بسیار خوبی نسبت به یهودیان داشت. او همچنین از ایدئولوژی صهیونیسم حمایت می کرد و به مقامات انگلیسی توصیه کرده بود که با هاگانا همکاری نزدیک تری داشته باشند. بهمین سبب در جامعه یهود فلسطین از احترام و اعتماد خاصی برخوردار بود. این اولین ملاقات گروه ما با وینگیت بود. او به نزد ما آمده بود که روش‌های مختلف نبرد را به ما بیاموزد. بهمین جهت همگی ما را به یک گروه آئی دعوت کرد و موقع سخنرانی اصرار داشت بزبان عبری که او از زمان ورودش به فلسطین شروع به آموختن نموده بود صحبت کند. ولی چون کلمات عبری را با لهجه غلیظ انگلیسی تلفظ می کرد سخنان او برای ما مفهوم نبود لذا از او خواستیم که به همان زبان انگلیسی خودش صحبت کند.

وینگیت سالها در سودان زندگی کرده بود و از تجربیاتی که از جنگ‌های چریکی در آن کشور داشت برای ما به تفصیل سخن راند. سپس او برای ما از چگونگی کمین نشستن برای آمدن دشمن و هم چنین اهمیت انتخاب محل کمین گاه صحبت کرد. سپس برای اینکه عملاً حرف هایش را برای ما تشریح کند از ما خواست محل گفتگو را که سالن ناهارخوری شی مرون بود ترک کنیم تا برای ما آنچه را که گفته است به مرحله اجرا درآورد.

وینگیت ابتدا از ما یک نقشه خواست. وقتی نقشه را در اختیارش گذاریم او دهکده عرب

نشین محلول را که در چند مایلی شی مرون قرار داشت انتخاب کرد. ما به طرف دهکده مذکور براه افتادیم. در تمام طول راه حتی هنگامی که می باید از دامنه تپه ها و نقاط صعب العبور که برای او نا آشنا بود بگذریم وینگیت در پیشاپیش گروه حرکت می کرد و در انتهای راه طولانی و خسته کننده من هر لحظه انتظار داشتم وینگیت که جثه نحیف و لاغری داشت از پای بیافتد. ولی او همچنان قائم و استوار به حرکت خود ادامه می داد و طوری گام برمی داشت که گوئی بر روی زمین هموار راه می پیماید.

وقتی به مقصد رسیدیم او ما را به دو گروه تقسیم کرد و دو گروه را به فاصله صد متر از یکدیگر به موازات هم قرار داد. او به ما گفت وقتی خرابکاران ظاهر می شوند به آنها فرصت بدهیم که کاملاً میان دو گروه قرار بگیرند بطوریکه بتوانیم از هر دو طرف آنها را مورد حمله قرار بدهیم. در آن شب هیچ خرابکاری پدیدار نگشت ولی درس های او اثر خود را بخشیده بود.

وینگیت باز هم در فرصت های دیگر به نزد ما آمد و ما باتفاق او به سراغ خرابکاران می رفتیم و در کمین می نشستیم و گه گاه دسته هائی از خرابکاران ظاهر می شدند و ما موفق می شدیم تلفاتی به آنها وارد نمائیم. ولی حتی در مواقعی که خرابکاری پدیدار نمی شد و حادثه ای اتفاق نمی افتاد ما از وینگیت درس های مفیدی می آموختیم.

من چندی قبل یک دوره آموزش نظامی در یک اردوگاه انگلیسی گذرانده بودم که در آن افسران انگلیسی بجای آنکه به محتوای آموزش توجه داشته باشند وقت خود را بیشتر صرف ظواهر امر می کردند بهمین سبب بیشتر به سه نکته توجه داشتند. اول: ظاهر آراسته و کفش واکس زده، دوم: دیدن سان و رژه بطور منظم، سوم: انضباط کامل، ولی وینگیت این افسر غیر معمولی و خارق العاده مرا بسیار تحت تاثیر قرار داده بود هم از لحاظ تاکتیک های خاص خود و هم از نظر خصوصیات اخلاقی و شخصیت مقاومش.

شرکت اینتونت - تامین کننده اینترنت

با قبول اشتراک ۳ ماهه، یک ماه تخفیف داده میشود «ای میل» و «پرسنال وب پیج»

فقط برای مدتی محدود از ۹/۹۵ دلار تا ۱۴/۹۵ دلار در ماه

با ما با تلفن و نشانی زیر تماس حاصل فرمائید

intoNET, Inc.

WE ARE THE COMPLETE *INTERNET SOLUTION PROVIDER*

**FREE ONE MONTH UNLIMITED ACCESS WITH 3 MONTHS SIGN UP INCLUDING
E MAIL AND PERSONAL WEB PAGE, ONE TIME SPECIAL OFFER STARTING
AT \$9.95 UP TO \$14.95 UNLIMITED ACCESS PER MONTH.**

**ISDN / WEB DESIGN / WEB HOSTING / VIRTUAL DOMAIN
DEDICATED LINED / FIREWALL**

PLACE YOUR WEB ADDRESS ON YOUR BUSINESS CARDS, ADVERTISE ON THE INTERNET.
IF YOU'RE A STARTER WE'LL HELP YOU SET UP, OUR MODEMS ARE ON 1/5 RATIO.

400 S. Beverly Drive, Suite 102
Beverly Hills, CA 90212.

TEL: (310) 226-8674
FAX: (310) 2256-8675

گل باغ آشنائی



صائب تبریزی



ره نوردانی که چون خورشید تنها میروند
از زمین پست براج ثریا میروند
دامن مادر باغوش پدر بگزیده اند
طفل طبعانی که از دنبال دنیا میروند
فارغ از همراه گردد هر که خود را جمع ساخت
مردم آشفته با همراه تنها میروند

مهدی اخوان ثالث

بخشی از شعر بلند روی جاده نمناک

اگر چه حالیا دیربست کان بی کاروان کولی
ازین دشت غبارآلود کوچیده ست،
و طرف دامن از این خاک دامنگیر برچیدست؛
هنوز از خویش پرسم گاه:

آه

چه می دیده ست آن غمناک روی جاده نمناک؟

زنی گم کرده بوئی آشنا و آزار دلخواهی؟

سگی ناگاه دیگر بار

وزیده برتنش گمگشته عهدی مهربان با او

چنانچون پار یا پیرار؟

سیه روزی خزیده در حصارى سرخ؟

اسیری از عبث بیزار و سیر از عمر

بتلخی باخته دار و ندار زندگی را در قمارى سرخ؟

و شاید هم درختی ریخته هر روز همچون سایه در زیرش

هزاران قطره خون بر خاک روی جاده نمناک؟



مُرده بدم زنده شدم، گریه بدم خنده شدم
دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم
دیده سیر است مرا، جان دلیر است مرا
زهره شیر است مرا، زهره تابنده شدم
گفت که «دیوانه نئی، لایق این خانه نئی».
رفتم و دیوانه شدم سلسله بندنده شدم
گفت که «سرمست نئی، رو که ازین دست نئی».
رفتم و سرمست شدم وز طرب آکنده شدم
گفت که «تو کشته نئی، در طرب آغشته نئی».
پیش رخ زنده کنش کشته و افکنده شدم
گفت که «تو زیرککی، مست خیالی و شکی».
جمع نیم، شمع نیم، دود پراکنده شدم
گفت که «شیخی و سَری، پیشرو و راهبری».
شیخ نیم، پیش نیم، امر ترا بنده شدم
گفت که «با بال و پری، من پرویالت ندهم».
در هوس بال و پرش بی پرو پرکنده شدم
گفت مرا دولت نو: «راه سرو، رنجه مشو
زانکه من از لطف و کرم سوی تو آینده شدم».
گفت مرا عشق کهن: «از برما نقل مکن».
گفتم: «آری، نکنم، ساکن و باشنده شدم».
چشمه خورشید تویی، سایه گه بید منم
چونکه زدی برسر من، پست و گدازنده شدم
تابش جان یافت دلم، واشد و بشکافت دلم
اطلس نو بافت دلم، دشمن این ژنده شدم
صورت جان، وقت سحر، لاف همی زد ز بطر
بنده خربنده بدم، شاه و خداوند شدم
شکر کند کاغد تو از شکر بی حد تو
کامد او در بر من، با وی مانده شدم
شکر کند خاک دُرم، از فلک و چرخ بخم
کز نظر و گردش او نور پذیرنده شدم
شکر کند چرخ فلک، از مَلک و مُلک و مَلک
کز کرم و بخشش او روشن و بخشنده شدم
شکر کند عارف حق کز همه بردیم سبق
بر زیر هفت طبق، اختر رخشنده شدم
از توام این شهره قمر، در من و در خود بنگر
کز اثر خنده تو گلشن خندنده شدم
باش چو شطرنج روان خامش و خود جمله زبان
کز رخ آن شاه جهان فرخ و فرخنده شدم

فدراسیون یهودیان ایرانی

آغاز کار «گروه پشتیبانی ایرانیان امریکا»

را به آگاهی میرساند

گروه مزبور که از افراد حرفه‌ای آموزش دیده تشکیل شده، علاوه بر تامین کمک و دادن اطلاعات حرفه‌ای لازم، درباره مشکلات زیر به مراجعین کمک می‌نماید:

- | | |
|---------------------------------------|-------------------------------------|
| * روابط فردی | * افسردگی |
| * امور خانوادگی | * اضطراب و هیجان |
| * مشکلات قبل از ازدواج | * عوارض ناشی از فشار |
| * مشکلات بعد از ازدواج | * مشکلات تغذیه |
| * تعلیم و تربیت در خانواده | * اعتیاد به الکل و مواد مخدر |
| * صدمات ناشی از مسائل روانی و اجتماعی | * آزمایش و مشاوره درباره HIV / AIDS |
| * خشونت در خانواده | * معرفی به پزشک |

اگر خود شما یا هر یک از آشنایانتان با مسائل و مشکلات فوق دست به گریبان هستید،

میتوانید با تلفن ۷۲۵۷ - ۸۴۲ (۳۱۰) تماس بگیرید

تا توسط افراد کار آزموده در رفع مشکل شما اقدام شود.

اسامی مراجعین و کلیه اطلاعات مربوط به آنان کاملاً محرمانه تلقی شده و شما با خیال راحت میتوانید مسائل خود و آشنایانتان را با این گروه حرفه‌ای در میان بگذارید.



فدراسیون یهودیان ایرانی

تقدیم میکند



An Affiliation Organization
of
JEWISH FEDERATION COUNCIL
OF GREATER LOS ANGELES

MAKABI; the Guardian of Israel گروه جوانان مکابی

♥♥ عشق، هماهنگی و تفاهم ♥♥
در پنج جلسه گرم و صمیمی

۳: روانشناسی "چشم و هم چشمی" و فرهنگ ربا یک شنبه ۱۵ دسامبر ۹۶

۴: تضادهای دو فرهنگی و درونی انسانها یک شنبه ۱۲ ژانویه ۹۷

۵: ساختن رابطه سالم بین پدر، مادر و فرزندان یک شنبه ۲۳ فوریه ۹۷

SPEAKERS:

دکتر نهضت فرنودی، روانشناس خانم هما سرشار، روزنامه نگار
Nehzat Farnudi, Ph.D. Homa Sarshar, Journalist

- | | | |
|---|--------|-------------------|
| 3. Psychology Of Competition In Our Cultural Life Style | Sunday | December 15, 1996 |
| 4. Inner Conflict And Two Sided Cultural Differences | Sunday | January 12, 1997 |
| 5. Enhancing Family Relationships | Sunday | February 23, 1997 |

Beth Jacob CONGREGATION

9030 W. Olympic Boulevard (Corner of Olympic & Doheny)

Sunday, December 15, 1996 Registration 2:00 thru 2:45 PM

Seminar starts promptly at 3:00 P.M. and it is scheduled to continue till approximately 6:00 P.M.

In order to avoid inconvenience and/or interruption, please be **ON TIME**.

Donation for members	Free
Donation for Students w/I.D.	\$2.
Donation for general Public	\$4.
Donation for all 3 seminars	\$10.

For additional information; please call (213) 655-7730, (213) 719-0777
Be a Part of Iranian Jewish Federation Become a member!

ECLIPSE

Simon (Sion) Ebrahimi

News from a lunar starship:

"There's a frozen lake on the moon."

Happy were we the people of earth:

"Where there's water, there's bread!

And who knows? There may be gold."

Like ants

In a long straight line

We headed to the moon

Humming the chant: "Water, Bread, Gold."

The moon was saddened.

"It's only polar ice and darkness," cried the moon.

"Perhaps on your way here

You would bring some sunshine, some warmth, some light..."

We kept on humming our chant: "Water, Bread, Gold."

The angel of the Sun --

Her hair, brilliant rays

Her eyes, glittering diamonds

Her smile, warm and soothing --

Stood in our way

With a basketful of sunshine, generously stretched towards us:

"Take it, you'll need it!"

We ignored her - chanting:

"Where there is water, there is gold and there is warmth."

* * *

On our way back from the moon

Silent and in a long crooked line

You were still standing there with a basketful of sunshine

As if you were expecting us.

With your warmth and generosity

You gave us love and encouragement

To make it to the earth.

I was the last one in line

And you kept me for yourself.

YOUNG TALENT



FOREVER A DREAM

Sogol Haronian (Age 12)

Do you hear this question often asked
"What are dreams and why do they last?"
Well here's an answer true as can be
Just listen and you will see
Dreams are wishes you visualize
If you don't make them come true they'll grow in size
When you have a dream follow it through
Or else that dream will be forever a dream to you.

WHAT IF?

Michael Talei

Last night, while I was sitting at my desk,
Some "what if"s crawled inside my car
And sang their old "what if" song.

What if I go to sleep and never wake up?
What if I go to karate and get beat up?
What if I get buried alive?
What if I get a heart attack and die?
What if I go to my house and see nobody's home?
What if I fall in a never ending hole?
What if the world blows up?
What if the earth opens up?
What if I talk and nobody comprehends?
What if my what ifs never end?

Everything seems swell, and then
The nighttime "what if"s strike again.

THE FOG

Stephanie Kantor

The gloomy mist solidifies
Imitating my desolate miseries
My shattered heart
Is fogged up,
Like me,
I am the fog.

You were my windshieldwipers,
cleaning away the overpowering loneliness
but now it's back,
Penetrating tears as sharp as glass.
I am the fog
I an the crystal teardrop

Frozen, like an icicle, on the outside
Melting on the inside
with the unwavering mist of my emotions
Somber and frozen
melting and miserable
I am the crystal teardrop

Shielded by the fog, I remain there
Frozen by a tear.
With my heart of ice and melted tears
The morose silhouette of Darkness
covers my frozen heart
to remain that way
Until Eternity



NOT A MISSION IMPOSSIBLE

Interview With Farshid Shooshani Candidate for Beverly Hills City Council Election on March 4, 1997

By: Mahshid Hariri

Q: Mr. Shooshani, what inspired you to run for election for the Beverly Hills City Council?

A: I think it is time that the Iranian community have a political voice. There are 17,000 households in Beverly Hills and 3,000 of those households are Iranian. Most of us have lived here for over 17 years and we are naturalized citizens. We send our children to public schools here and we contribute greatly to the economy of this city. Since we participate in every other aspect of this city, the Iranian community must also have a political representative.

Q: Why do you feel that you are qualified for the job?

A: I have always been fascinated by politics. I was a political science major at Immaculate Heart College. I have also dealt extensively with municipal governments in my work as a real estate developer. As a father and a husband with many friends and family in the city, I know the issues that are important to people, because they are important to me, and I feel that I would be a good and fair representative of the Iranian community.

Q: What does being elected to Beverly Hills City Council mean to you?

A: Personally, this is something that I've always wanted to accomplish. I also think that this is something of which we, as a community, could all be proud. The Armenian community, for example, has had elected

representatives in the Glendale area since the mid-1950's. This is a chance for the Iranian community to put itself on the political map.

Q: What are your goals if elected to the City Council?

A: I want to act as a bridge between the Iranian and American communities in Beverly Hills. I want to involve Iranians in the political process through appointments to municipal committees. I also have many ideas about how to redistribute the city budget in order to reduce costs and fund new programs. For example, I would like to see Hebrew and Farsi classes offered in the public school system along with other foreign languages.

Q: What do you want the younger generation of Iranians to know about the election process?

A: I want them to know that this is not a mission impossible. We need a certain amount of votes, and if they and their parents vote, we can pull together and win this election. I also want them to know that this is a great opportunity to get involved in something that could affect them on a tangible level. I have set up an election committee and I'm looking for volunteers to help me campaign and register voters for the election on March 4, 1997. I know that, like me, there are many young Iranians who are truly fascinated by politics and the government. This is an ideal opportunity for them to participate at a hand-on level by helping to give voice to an otherwise unrepresented population. □

INTERVIEW FOR HIGHER LEARNING

J.T. O'Hara

For reasons I cannot explain, I have a congenial condition called insect magnetism. Though I don't invite the creatures for lunch, they are drawn to me with great affection. After two calculating hours of cunning I caught a giant grasshopper who came to rest on my terrace. I could have sworn it was back at me while I held out my hand to distract it. There were so many possibilities to explore. Was it an alien from another planet coming to spy on me or perhaps the smell of my garlic roasting in the oven?

When I called for my granddaughter to come right over where we could examine my new friend, take photographs, and perhaps build a little cage for it, her mother excitedly said she was going on an interview for a new private school. Interview?... Interview?... How can a school board interview a four year old? I moaned. "Well they do if you want the top school and the interview lasts ninety minutes," she said. "You've got to be kidding," I mused. "She's only four years old and this is for kindergarten! What kind of interview could she be subjected to?" I cried. "After all I think the world is run by C students anyway. I cannot imagine what this poor child will have to encounter." I envisioned her on the hot seat being grilled by a bespeckled overweight school marm.

One of my friends from Texas told me when he sent his child to school for the first time, "The first thing the child had to learn was how to compose a simple declarative sentence without the word shit in it. If they are giving these ninety minute interviews at the age of four what could he have in store for her when she gets to the university of higher learning?"



I sat back and visualized this board member asking my grand daughter questions like, "Do you think O.J. is guilty?"

Do you know how to cook and if so what kind of cook books do you consult, "Barbie Makes Brownies" or "Barnies Baked Cheese Puff.

Do you run through the house and wake your parents on weekends telling them you want to watch Lion King reruns?

Do you use any four letter words and if so in how many languages?

Do you believe in law suits against teachers based on sexual harassment?

Do you believe in prayer in school and will you bow your head before you eat your peanut and jelly sandwich?

I sighed, sat back and thought at the end of movies, there appear the "credits". List of those to whom recognition and appreciation are due. Without whom the movie was not possible. I would gently suggest to my granddaughter when she's on the hot seat to list her father who directed, her mother who produced and her grandmother who wrote the script for "10 Amish ways to teach your children at home".

FISH OUT OF WATER

H.P.

Our fish was only one among the hundreds of Iranians who had attended services on the day of atonement. The event was no different than a typical clan party, except no food was being served.

The little women, dressed in their fall mini-suits, were parading in front of the suave mama's men. The men in turn, were frozen in a GQ pose hiding their sweaty palms in their pockets and hoping the expensive Rogane they had used was being effective.

Most of these singles had come to this event willingly but our fish was dragged by his mother. She had thought, the only way she could liberate her son from the pangs of these older foreign fortune hunters, was to hook him up with a nice Persian angel. Instead of mingling with the mob, however, our worldly 35-year-old had chosen to stand to the side of the school yard, under the roof.

As he leaned his tired soul against the side of a table-bench he thought: "All I want is a normal life. Nothing exotic..." He was blaming himself for not having achieved "normalcy," normal being married with a house and a regular social life. He wasn't even close to hitting the bull's eye!

He would look at the domesticated Persian girls and wonder how a Euro-Iranian like himself, who had lived in almost all continents, could spend even half a day with one of these creatures. Their lipsticks were *soooo* awfully loud and their hair so disproportionately long as compared to their compressed bodies. He just couldn't imagine one of them accompanying him to a dinner with his English or Japanese associates. He felt more and more aghast as the moments ticked quickly past.

Maybe at his age he had to give in to their ways.

His mother's soft but determined voice invaded the privacy of his thoughts. "*Boland sho boro yek negahi bendaz.*" Her word sounded like instructions but she was just suggesting he go browse a bit.

There were bonds forming between the youngsters. They were giving each other half glances and trying to keep their laughter at bay. But Sy, whose Swiss friends had reduced his Iranian name to two letters, was feeling even more alienated. The wining prayers and pleas for help were seeping out from inside the synagogue. Sy was talking to the man upstairs in his own words: "What have I done to deserve this?" he asked. Then, he got up abruptly. His intense emotions were trapped in his throat. Maybe if he walked towards his sportscar fast enough, he could leave these conflicts on that school bench.

Escaping even faster than he, was a young woman who considered herself to be just as much of a misfit as he saw himself. She had also stood and observed the men from the sidelines and judged them.

Both went their separate ways thinking how different they were from the rest of the pack.

Sy's mother tottered a few feet behind him. She felt helpless. Yet, she understood her son's conflicts and dilemmas. She had once been dragged to shul by her own mother. And as her mother had not given up on her child, she was not about to give up on her child.. So she subtly memorized the young woman's license plate knowing if sunny got to know her, he would surely like her! ▣

TOUCH ME WITH YOUR BLESSED

Parou Banayan

Illucify me, my mind and my body and I will not doubt the power that which can accomplish what I cannot.

Feed me, my mind, and my body and I will not question the manner in which you have done so.

Teach me what I cannot learn and I will become that which I would otherwise never have dreamt.

Love me, my mind, and my body and my infinite response to beckoning feelings will oversurge even my own expectations.

I will love you back, teach you what you cannot learn, feed you that which you cannot earn, and illucify you in the manner so that your mind will also achieve the unknown.

SEASONS OF LIFE

Sherly Khodadad, M.S.

As seasons change, so do we! It is impossible by the very nature of change for us to be continuously the same. Each season brings in particular spirit and stimulates a different awareness. The month of December, signifies a time of year to love, to give and to celebrate with family and friends. Those who celebrate Christmas, shop and buy gifts to represent giving any joy. Even those who don't celebrate Christmas, get into the spirit of celebration of the new year. It's particularly interesting to see how during this season, certain expectations rise for wanting what we don't have or is missing in our lives (i.e. the *hallmark* family). End of one year brings a sense of closure and represents a new transition. With the end of each chapter comes the reflection of what was experienced and anticipation for the new chapter ahead. Endings for some can be a sense of celebration or accomplishment and for others a sense of sadness or despair. Many find it difficult to

start a new chapter when not fulfilled with the old one.

Series of transitions are experienced with each year in our *seasons of life*. The major transitions in a life time whether anticipated or not are: From birth to infancy, from our childhood years to adulthood, from single years to couplehood, from school years to work field, from productivity to retirement, from life to death. (No one escapes the life cycle, instead one learns to adapt and cope with life's seasons.) There are stepping stones to reach each season and important lessons for all of us to learn. Interestingly, the most essential parts of our learning as the seasons change comes when we each reach our own awareness through our experiences.

And such experiences in our seasons of life are the ones that no one else can teach us. □

belongings had disappeared. Yousef hadn't shown up to work either. The Yid and the Moslem, had done the unthinkable. They had eloped to Kuwait together.

That night, when the young man came home, his father recited one of Molavi's famous love poems: "*Morde bodam zende shodam, dolate eshgh amad o man dolate payande shodam.*" Elahi, the father, went on to say: "Everywhere is the house of love."

When asked if he had noticed any difference between Jewish and Moslem households, Elahi remembered sensing a more pronounced degree of worry among Jewish parents. "They were more eager to invest in their child's future," he said. They expressed this concern by marrying daughters earlier than Moslem parents and sending their youngsters to get training in technical fields when possible."

Another difference was, he said, Jews were more reserved in their relations with the opposite sex.

Back in Elahi's time there were places called *Bongahe Shademani* run by Jews. Most were concentrated along Sirous Street. When a family had a party these organizations would provide musicians and comedians.

To Elahi's regret, talented Jewish entertainers became non-existent in the next generation as the number of Jewish professionals increased.

Years later, one of these businessmen, a childhood friend of Elahi's, gave him a personal loan, interest free. When they were in school though, his buddy would solve Elahi's math problems and charge him one *rial*. In return he would pay Elahi a fraction of that for doing a composition for him. The boy was adamant that mathematics was more important than the arts!

In Los Angeles, Elahi ran into another old friend who invited him to his fancy office to reminisce. Elahi asked him how he was. He replied: "*Midouni delam tange Mahallast.*" The man longed for Mahalleh. And so did Mr. Elahi. He was fighting back his tears as his imaginations exited Mahalleh and entered the reality of a Los Angeles auditorium, void of Setarch, Mama Zivar, Hourl and all street vendors that made Mahalleh a place to be remembered and missed.

Mr. Elahi and his family currently reside in Berkeley, California. □



گیتا کروبیان

"Personalized attention given to each case."

GUITTA KARUBIAN
ATTORNEY AT LAW

(310) 858-6464

- * Attorney at Law
- * Real Estate Broker
- * Over 19 years of experience

Real Estate • Business • Immigration
Family Law • Dispute Resolution

Rumor had it she had fallen for somebody else. After the young Elahi went home that night and spoke of Setareh's gloom, his father forbade him to go over to their house. A few weeks later Setareh and her family moved from that neighborhood.

Among Mahalleh's special characters was Mama Zivar, the neighborhood's chief Jewish midwife. Upon arrival to the home of the woman in labor, she would fold her white *chador*, wash her small hands and pull out the rubbing alcohol from her little bag. Then, she'd force out the single young ladies. Once started, she became oblivious to all the brouhaha around her. She would only concentrate on the woman giving birth, Elahi had eyewitnessed.

Elahi said that Mama Zivar had the habit of running out after the delivery to receive *mojdegani* (the first bearer of good news received a little something, usually money). One day, after delivering a baby in a Moslem home, she ran out and asked for *ghandagh* (a mixture of water and sugar). After she finished the drink, the baby's grandfather asked his son-in-law to rinse the glass from which Zivar had drunk. Elahi's father overheard and angrily replied: "*Seyyed boro delete ab bekesh.*" Go rinse your own soul.)"

Elahi was late coming home one day. Upon his return, his worried father asked where he had been. He casually chuckled and replied, "*johoud koshi*, (translated as Jew killing)." The Jewish kids of Alliance Israeli had won a French language competition from kids of two Moslem schools. The latter had sought revenge by beating the passive victims with chains and boxing gloves. Elahi, afraid of breaking his glasses, had merely cheered on.

Soon after his comment, the boy sensed a certain heaviness in the air. His father's face had turned red. His old man was silently biting his finger from anger.

The next day Mr. Elahi dragged his son to school and called the principal. "Beat him until his nails fall off," he commanded. The next thing the young boy knew, he was spitting on his red palm to soothe them from the 50 hits he had received. When the beating was over, Elahi whispered, addressing a classmate who had admired his poise while receiving punishment, "I deserved it, I deserved it."

One of Elahi's most exciting memories was a rare neighborhood fiasco. It involved a handsome fabric salesman named Yousef e Bazaz. He was one of Mahalleh's ladies' favorite merchants, especially Houri's.

Houri, contrary to what her name suggested, was dark and unattractive. She had connected her thick eyebrows by tattooing them together. She resembled the desert's wild gypsies, Elahi said. Houri worked for the Yamin family who lived to the right of Elahi's house. She rarely laughed except when she was around Yousef. When the ladies' flirtations exceeded limit, her countenance would wither.

The green-eyed Yousef would stop across from the Yamin home, undo his bundle and begin selling fabric to housekeepers and the neighborhood's wallflowers. After most bargaining sessions, Yousef eventually sold the ladies some fabric, be it crepe, pique, georgette, taffeta or voile. Some would complain that the fabric they had bought the previous week had shrunk above the knees. Yousef would just listen and laugh. Occasionally, he would slip Houri some fabric pretending it was extras.

Houri would play tag with the kids in the street and run around being a tomboy. Except on Thursdays. When Yousef was around, she was in a heavy daze. She was drunk from his glances.

One day Elahi heard that Mahalleh was on fire, figuratively speaking. Houri and her

MOSLEM KIDS FROM THE HEART OF MAHALLEH

Moji Ohebsion

In a recent conference on Iranian Jewish Oral History, held at the Skirball Museum, Mr. Sadredin Elahi walked us through the streets of Mahalleh and described the characters that gave life to the neighborhood.

He was born in Sarcheshmeh 62 years ago. Sarcheshmeh included Mahalleh, Sarchambak and Sirous Street, equally divided between Moslem and Jewish population which approximately totaled 10,000.

Elahi remembers waking to his father's prayer, *namaze sobh*. The eight-year-old was encouraged to join in. He had no interest. He preferred to listen to his father's readings of *Masnavi* by *Molavi* or hear about Moses, the long-haired shepherd. The strong and all Jewish leader appealed to the youngster because he was not a yes-man. He was feisty and stubborn in his discussions with the Almighty. Elahi was especially amused when he heard that Moses had pulled his brother's beard upon hearing that the Jewish people had worshipped the golden calf in his absence.

Elahi's father had told him that of the 124,000 prophets in history most were Jewish shepherds, concluding that being a prophet is the shepherd's job.

Even more endearing to Elahi, were his next-door neighbors, living to the left of their house. Mirza Yaghoub, the head of the family, would walk to work carrying his lunch in a pot, elahi recalls. Mounes Agha, his wife, would immediately wind up gramophone and play Molouk's *Morghe Sahar*. Setareh, their daughter, was Elahi's teacher and tough opponent in *pasour* and *ye ghol do ghol*. The left-handed wizard often beat the young boy in those games. Elahi would take revenge by pulling her hair!

Elahi loved to go over to their humble home, play and eat Mounes Agha's cooking. Elahi's mother couldn't understand how he could give up their cook's fancy dishes, to the neighbor's greasy turmeric-soaked zucchini. When he returned home, his mother often forced him to wash up and change his clothes. Even though Elahi's mother wasn't particularly fond of their neighbor, when she became ill, Mounes Agha would soak up *Gole gavzaban* and other natural herbs for her.

One Shabbat afternoon, late summer, Elahi remembers stretching his neck over the wall dividing the two homes to see if Mounes Agha needed him for anything. Setareh asked him to come by. He ran over with excitement. Elahi remembers the light-eyed young woman's unusually pensive countenance. She was playing her *taar* and singing an old folklore song with heavy emotion, "*Emshab baroon oumad, yaram labe boom oumad...*" She wasn't really there with him. Her melancholy, concentrated in shiny tear, gently rolled down her face. Then, she ran into a room and closed the door behind her. Elahi still wonders who was the cause of that fallen tear.

One thing he knew was that Setareh's parents had chosen a well-to-do Yid for her to marry. She claimed she was not interested because she wanted to become a midwife.

married by a Jewish theologian. Instead, he insisted on being married by a secular court justice. Although Ben Gurion, and even Herzl were adamantly opposed to participating in anything related to Judaism, Rabbi Abraham Isaac Kook⁵ claims their accomplishments on the basis of a Heilsgeschichte.⁶ Indeed, he felt as though Ben Gurion and Herzl were messengers sent by G-d to help in establishing of the Jewish state of Israel. Thus, Rabbi Kook and other mystics, attempt to view this incident and the people associated with it through a mystical vision.

Furthermore, as one of the founders of the Labor party, David Ben Gurion started a legacy which was subsequently continued by his successors, i.e., Shimon Peretz and Yithak Rabin. His party asserts that the "Arabs have a right to self-determination," but they have "no right to govern the country [Israel]." He strives to be ethical and just by affirming their right to live in Palestine, yet, at the same time, he is cognizant of the fact that too much power to the Arabs will amount to chicaning, thus eventually backfiring on the Jews. Moreover, he believes that the Arabs must also share the nations economic burden. As Ben Gurion stated, "They cannot decide on our right to exist, work and settle on the land as long as we do this by the sweat of our brow and not at their expense."

On the other hand, people such as Zev Jabotinsky, who led the Likud party, was the eventual forerunner of Menachem Begin, Itzhak Shamir, and presently, Benjamin Netanyahu. Jabotinsky claimed that the Arabs can not and should not be trusted under any circumstances. In his views, the only way to attain peace is by "erecting an iron wall," which will not yield to any Arab pressure. That is, "the only way to achieve an agreement with them in the future is by absolutely avoiding any attempts at agreement with them at present."

Indeed, the impetus of the Arab-Israeli conflict exist, for the most part, over the ownership of land. This problem, which both Arabs and Israelis continue to toil over, has been ongoing over millennia, and perhaps will even exacerbate, for it is in their respective blood to

strive with each other. Religious fundamentalists, such as Rabbi Kook's son, Rabbi Tzvi Yehuda Kook, believe that the capitulation of any Jewish land to non-Jews would go against *Halakah*. Moreover, they assert that Jews must essentially go to any length to prevent this transgression from occurring. As Rabbi Tzvi Kook states, "... all Jews, and especially the spiritual authorities, Cabinet ministers, and men of arms are commanded to prevent such action [to prevent the return of any land] with all the strength he can muster. ...and those who act to prevent the return of the land will be helped in heaven..." In response to Rabbi Kook's radical views, Rabbi Ovadiah Yosef, the chief rabbi of Israel, states that human life takes precedence over any materialistic thing, including land. I will now end with an excerpt by Rabbi Yosef:

Even according to Nachmanides, there is no obligation to engage in war and endanger lives in order to retain control of territory ... If a question were to come before us whether it is correct to sacrifice one life to bring the Messiah, we would certainly rule that the Messiah cannot come at the cost of the life of even one Jew. The saving of life takes precedence over all the commandments in the Torah, even the commandment to bring the Messiah and achieve redemption ... Therefore there is no bar to returning territory in order to avoid a probable war.

¹ As Herzl noticed in the Dreyfus Affairs. Captain Alfred Dreyfus, a Jew, was framed with treason in 1894.

² Since Israel's rabbinate is ruled by the traditional orthodox sect, they define a Jew strictly by maternal descent. Also, if a convert was to apply for citizenship to Israel, he/she must be converted by an orthodox rabbi.

³ It was traditionally proclaimed that G-d was ultimately responsible for the return of the Jews to Zion. The Messiah is said to be the messenger of G-d, who would accomplish this redemption.

⁴ The first Jewish commonwealth/Temple had taken place in 950 BCE by King Solomon and the second around the years 516-450 BCE, with the help of Ezra.

⁵ Rabbi Kook was the first chief Rabbi of Palestine.

⁶ A German word literally meaning "sacred history." Nowadays, it is used as a socioreligious term delineating an ordinary event on the basis of a sacramental vision.



MEDINAT ISRAEL

Houman M. Kashani

The forward impetus which drove reporter Theodore Herzl to begin the Zionist movement was the abhorrent anti-Semitism inherent in Europe, especially amongst the Viennese and Parisians. He believed that Jews can *not* assimilate into the greater gentile society, for the Jews were deemed a different race. Moreover, the problem Jews were facing was a lack of nationhood. The Germans, French, and other European citizens all belonged to a Nation, i.e., Germany and France, respectively. The Jews, however, had no such connection. Thus, according to Herzl, the only way to ameliorate this situation was via a political solution, which included the establishment of a state where Jews can reside among each other, without fearing segregation and humiliation¹ on accounts of their race.

Herzl decided that the soon to become Jewish state need not be located in the Jewish holy land, for he did not regard it sacrosanct. He was even willing to accept the British proposal of making Uganda the national homeland for the Jewish people. In the Balfour declaration, however, Palestine was to be "the National Homeland for the Jewish people." Furthermore, the final draft of the Balfour Declaration also states the following, "... it being clearly understood, that nothing shall be done that which make prejudice the civil and religious rights of existing non-Jewish communities in Palestine..." Most Zionists, having endured literally centuries of anti-Semitism, persecution, and strives, decided that they would no longer tolerate this way of life in their new homeland of *Medinat Israel*. Thus, almost all Jews and Zionists held that the establishment of a Jewish national homeland would undoubtedly be one large step forward in curbing these unseemly

and discriminating problems Jews faced living the Diaspora.

Even today, the state of Israel has accomplished its goals of protecting all of the Jews in the Diaspora. A few years after *Medinat Israel* was established, "The law of Return" was instated. This precept ruled that any Jew² would be eligible to receive immediate Israeli citizenship. This would be very salubrious for the Diaspora Jew living under persecution. This was evident with the salvation of the Soviet and Ethiopian Jewry. Even before the aforementioned events in Russia and Ethiopia, Israel was always defending the Jews in the Middle Eastern Countries.

Interestingly, during the pre-Holocaust period, Orthodox Jews, as well as Reform Jews, were opposed to the establishment of the Jewish State. The Reform denomination exhibited no problem with living in the Diaspora. Many lived considerably well-off being assimilated in the greater gentile society. The Orthodox Jews initially also opposed this because they were still awaiting the salvation brought forth by the Messiah.³ After the Holocaust, however, the entire Jewish community became cognizant to the tenuous circumstances they dwelled in. Therefore many, if not most, Jews asserted that it is imperative for there to be a Jewish homeland/ haven where Jews can dwell without potentially fearing for their lives.

After the establishment of the state of Israel in 1948, David Ben Gurion became the first prime-minister of the last Jewish commonwealth.⁴ Moreover, one would expect the leader of the Jewish state to be a somewhat pious individual, just like King Solomon and Ezra. Ben Gurion, however, was very much against taking part in any religious events. It is said that he even went as far as to refuse to getting

YOU HAVE REACHED BAT MITZVAH CENTRAL

Eli Kantor



Recently we celebrated my daughter Jessica's Bat Mitzvah. It was a very moving spiritual experience for the entire family. However, the last few weeks before were extremely nerve-racking, with the phone constantly ringing off the hook. During that time, it was very easy to lose one's perspective, and I was tempted to make the following recorded message to help answer the phone:

"You have reached Bat Mitzvah Central. If you are calling from a touch-tone phone, and you wish to hear this message in Farsi, press 1 now. If you are calling to respond to the invitation, press 2 now. If you are calling for directions, press 3 now. If you are calling about the band, press 4 now. If you are calling from the caterer, press 5 now. All others please hold, and the next available operator will be right with you. Remember, your call is important to us. While you are waiting, you can listen to some thoughts about the true meaning of the Bat Mitzvah.

A Bat Mitzvah is not just an excuse to have a party. Rather, it is a rite of passage for a Jewish girl, who is becoming a woman. It is the beginning of her spiritual journey as a

member of the Jewish community with all its rights and responsibilities. In fact, it is the beginning of her Jewish education, not her farewell address to Judaism. Bat Mitzvah is of relatively recent origin. While the Bar Mitzvah for boys is centuries old, Bat Mitzvah started in the United States in 1922, and it did not become widespread until recently.

It is an opportunity for parents to help their daughters develop spiritually, just as their bodies are changing physically. It is a time to teach them the difference between being smart in school and being wise in life. It is not enough to teach our daughters how to chant the blessing. We need to teach them how to be a blessing, by their words and deeds. It is a time for a family to come together, and be as one, as their daughter takes her rightful place in the community".

In conclusion, it is very easy to lose sight of the true spiritual meaning of the Bat Mitzvah, when we get caught up in all of the details of the preparations. Let us not forget what it's really all about our daughters' spiritual growth. Then and only then, can we truly appreciate this memorable experience. □

RAMPAGE

Guitta Karubian

Tied to my heart
An untamed stallion
Running wild
I run to you
Nostrils flared
To breathe in your love
As I run towards you
I am out of control.

I am past containment
Ego dissolved
Long ago
I broke
Through fences
To run with you.

I fly in the wind of your words
When you speak
I soar over mountains in Spring
When you laugh
I ride on the rise and fall
Of your breath
Your love feeds me.

I'm over the edge.



WHIRLWIND MIND

Rebecca Moradian

The stirring inside
deafens my ears of the breathing
and of my beating heart

When fear fuses with anger
ready to shatter the nearest window

The color of my life bleeds
wanting the memories to be
in black and white

Waiting for all
to be revealed

While a clock's hand
spins endlessly

Tears flood my eyes
as I run inside my body
and count the cells beneath my skin

I turn my head inside out
for no one to hear the screaming

It's dark and loud
until I sleep
and the dream begins

Lasting
until reality rises

SHOFAR

Is looking for you.

Have a thought? A Poem? A story or essay?

We're Listening.

listening to empty sermons preached by the misinformed. I equated it with limitations and suffering. By digging below the surface I discovered meaning behind the rituals. Then, I began noticing a greater dimension, order and complexity. As a result I realized only a caring God would put so much thought into making the universe so intricate.

After I pushed the veil of old impressions aside I discovered thirst-quenching wisdom, not to mention contradictions and

agonizing conflicts. It is very painful to be misunderstood. Has it required everything I have? Yes. Why do I hang in there?

Practicing Judaism or Universal Wisdom (call it what you like) is like skiing. I looked like a clown at first when I was learning and falling. But, then (after twenty years!) when I began to get the hang of it, I can *at times*, slide down smoothly. Even though my feet touch the ground, I can feel what it is like to fly. ▣

FOUR COLORS

(Cover Story)

Miss Janet Shabani is a famous artists in the Iranian community. She started painting at age five. Her mother seeing the passion in her young daughter had her enrolled in an after school painting class. With relentless determination and an incredible attention to color layout, Janet began developing what has become her keen sense of form and color.

Janet's interest in the arts grew stronger and stronger, and, having decided to dedicate her future to painting, she entered the School of Fine Arts at Tehran University. As a student, she constantly dazzled her instructors and the art school staff with her ability and was repeatedly asked to present her work in art exhibitions at the University. Since graduating, she has had exhibitions in different cities in Austria, Greece, Israel, and the United States, where she has lived for the last eight years. In the U.S. she developed her current style -- a combination of bright and beautiful colors, along with figures of men and women, with underlying themes such as happiness, innocence and love.

In the Los Angeles are, Miss Shabani has had her works displayed in numerous exhibitions including two stays at the Maison Sofitel, and three in Santa Monica's Civic



Auditorium. Z Gallerie and other prominent galleries have begun carrying her works, and recently some of them have been published.

Miss Shabani opened her own Gallery and academy a few years ago. There she holds exhibitions, and several classes for students ages five to seventy-five. She believes that creating art allows people to express their feelings. From this position she teaches her students the basics of painting and how to express themselves on the canvas. Learning to see the beauty in every subject and incorporating it in their paintings can help students, view in other areas of their lives, she believes.

We wish Janet and her students lots of success in the years to come. Miss Shabani can be reached at (310) 441 - 0082. ▣

DAY OF DELIGHT

Moji Ohebsion

"Hello. My name is Haleh and I keep Shabbat." This was a young woman's introduction that elicited great laughter from those present at a Shabbatone.

You's think she was a speaker attending Shabbat Keepers Anonymous (SAK). Don't run to the phones yet. There is no such group! My guess is that if such a group existed it would attract many members.

Many would participate not because they'd want to get over the obsession of wanting to keep Shabbat! They'd be looking for support to balance the criticism received from friends and relatives who perceive a Shabbat-observer as insane.

A common reaction to my Shabbat observance has been: "You were such a modern woman, what happened to you?" What they really mean is: "Are you nuts! Who's brainwashed you?"

The perception is that one cannot be worldly and also observant of Jewish laws.

For example, many people think it is ridiculous not to "light a fire" for a whole day. "What is the big deal about making a call or lighting up a cigarette?" they ask.

When the phone, computer, T.V. and pager are out of loop I can't escape to them anymore. When an issue pops up I can't just light up a cigarette and push the emotion away. For one day, I cannot use information or entertainment as a crutch. I then fact myself, at times a terrifying experience.

But as my first Torah teacher always says, "When you avoid the pain of changing, you end up with the pain of suffering."

The good news is facing myself can also be delightful and enlightening. I get ideas that would never even come near me because of all the busyness and noise around. Newness enters when I create space for it.

Shabbat has gotten a bad rap because it is attached to religion. And boy! We don't want to get near that. I have an idea!

What if Dustin Hoffman was promoting "The Day of Delight on the cover of Vanity Fair:

"FOUND: CURE TO ALL ANXIETY,
FATIGUE AND CONFUSION.
WE'LL SHOW YOU HOW TO SHUT OFF
THE OUTSIDE WORLD
AND TURN ON YOUR SOUL,
HOW TO SET YOURSELF FREE
FOR 25 HOURS.
WE'LL TEACH YOU TO LEAVE YOUR
ERRANDS AND TROUBLES ON THE
DOORSTEP AND JUST BE.
WE'LL GUARANTEE YOU'LL STEP INTO
THE INFINITE."

Our methods are based on a Harvard study, published in the New England Journal of Medicine.

Only the first 1000 callers are eligible.

When I avoided "religion" it was because it brought up images of an angry, punitive God. I thought religion meant meaningless rituals and boredom while

SHOFAR



6505 Wilshire Blvd., Suite 510
Los Angeles, CA 90040
Telephone : (213) 655 - 7730
Fax : (213) 655 - 1221

* Shofar is a publication of the Iranian American Jewish Federation, a non-profit organization.
* Writers contributions to Shofar are voluntary and free. * All contents of articles contributed are the sole responsibility of the relevant writers and/or the quoted source. * Certain articles appearing in Shofar have copyright. * Shofar will not assume responsibility for the contents of advertisements.

Editor-in-Chief:
Sion (Simon) Ebrahimi

Founding Editor - English Section
Guitta Karubian

Financial Manager
Ezatollah Delijani

Administrative Editor: **Elias Eshaghian**
Staff Photographer: **Mansour Pouretchad**

Farsi Section:

Staff writers:

Guity Borookhim *Barokh Borookhim*
Shokooh Darvish *Houshang Ebrami*
Sam Kermanian *Nouri Kharrazi*
Nasser Oheb *Nina Ostovar*
Farzaneh Talei *Parvaneh Yousefzadeh*

Advertise in Shofar

Full page (inside) \$ 250
Half page \$ 150
One third page \$ 125
One fourth page \$ 100

*For more advertising information,
please contact us at the above
telephone number.*

IN THIS EDITION

Page		
4	Editorial.....	<i>Moji Ohebsion</i>
5	Cover Story	
6	Rampage	<i>Guitta Karubian</i>
6	Whirlwind Mind.....	<i>Rebecca Moradian</i>
7	You Have Reached Bat Mitzvah Central	<i>Eli Kantor</i>
8	Medinat Israel.....	<i>Houman M. Kashani</i>
10	Moslem Kids From Mahalleh	<i>Moji Ohebsion</i>
13	Touch Me With Your Blessed	<i>Parou Banayan</i>
13	Seasons of Life.....	<i>Sherly Khodadad</i>
14	Fish Out Of Water.....	<i>H.P.</i>
15	Interview For Higher Learning	<i>J.T. O'Hara</i>
16	Not A Mission Impossible.....	<i>Mahshid Hariri</i>
17	Forever A Dream	<i>Sogol Haronian</i>
17	What If?.....	<i>Michael Talei</i>
17	The Fog	<i>Stephanie Kantor</i>
18	Eclipse	<i>Simon (Sion) Ebrahimi</i>

HICCUPS

☆ "I'm afraid," sighed Mama, "that our Herbie is a poor loser."

"What else?" retorted Papa. "You ever heard of a rich one?"

☆ *Mama:* "What's the matter you're not seeing that nice young dentist anymore? You told me you both like the same things."

Daughter: "We do, Mama. He and I like the same books, the same plays, the same food. The only trouble is we don't like each other!"

☆ Simon Halevi, a pleasant though vain sort of chap, suddenly acquired great wealth. To impress his relatives, friends and neighbors, he bought a Lincoln Continental and a Rembrandt.

At lunchtime, he telephoned his wife. "Harriette, I ordered a Lincoln Continental and a Rembrandt," he told her. "Have they been delivered yet?"

"One of them came," Harriette answered uncertainly, "but I don't know which."

☆ "All right, so I like to spend money," cried the resentful wife to her nagging husband, "but name one other extravagance!"

K. BANAYAN & ASSOCIATES
ATTORNEYS AT LAW



دفتر حقوقی

کورش بنایان

وکیل رسمی دادگستری آمریکا

دکترای حقوق از آمریکا

فوق تخصص حقوق بین المللی از انگلستان

امور ملکی ، تجاری (تاسیس شرکت ها ، تهیه و تنظیم
اساسنامه و قراردادها) ، دعاوی داخلی و بین المللی

تصادفات و خدمات بدنی

(310) 785-0800

1801 Century Park East, Suite 1460, Los Angeles, CA. 90067

Facsimile (310) 785-3908



*Iranian American
Jewish Federation*

SHOFAR

A Publication of:
Iranian American Jewish Federation



An Affiliated Organization of
Jewish Federation Council
of Greater Los Angeles

December 1996

Volume 105



SHOFAR

IRANIAN JEWISH FEDERATION
6505 Wilshire Blvd., Suite 811
Los Angeles, California 90048

ADDRESS CORRECTION REQUESTED



AGHAI SOLOMON
121 N Oakhurst Dr
Beverly Hills CA 90210-5504

Bulk Rate
U.S. Postage
PAID

Beverly Hills, CA
Permit No. 236